

شماره (۲۲) دور چهارم جدی ۱۳۹۸( جنوری ۲۰۲۰)

۹)

**دور چهارم "انتخابات" ریاست جمهوری اشغال‌گران امپریالیست از همین**

**اکنون رنگ باخته وعدم مشروعیت آن‌را کاملا از قبل هم متبارزتر ساخته است**

**"هفت خوان" انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده**

**با گذشت بیشتر از سه ماه از زمان به اصطلاح برگذاری انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده در 6 میزان امسال، که آن‌هم چندین ماه بعد از زمان به اصطلاح برگذاری قانونی آن در ماه جوزای امسال، که گویا زمان اصلی برگذاری انتخابات مذکور بود، صورت گرفت، هنوز نتایج اولیۀ این "انتخابات" روشن نیست. نکته سنج ظریفی از میان توده‌های رنج‌دیدۀ کشور گفته است که:**

**ادامه در صفحه ۲**

**صفحه ۵**

**صفحه ۱۳**

**"سازمان انقلابی افغانستان"**

**هنوز هم از جال رویزیونیستی سابق**

**"سازمان رهایی افغانستان" قاطعانه گسست نکرده است**

**«انتخابات ریاست جمهوری [رژِیم دست‌نشانده] به داستان معروف "هفت خوان" رستم در "شاه‌نامه" می‌ماند که تا هر هفت خوان آن سپری نشود، داستان به پایان نمی‌رسد.»**

**ازین قرار فقط "خوان" اول این داستان طولانی که همان به اصطلاح برگذاری انتخابات مذکور بوده است، گویا به پایان رسیده است، ولی "خوان" دوم آن که معلوم شدن نتایج اولیۀ "انتخابات" است هنوز به پایان نرسیده است، اما پنج "خوان" دیگر آن هنوز در راه است و حتی شروع نیز نشده است.**

**"خوان"، که به صورت "خان" تلفـــــظ می‌گردد، هـــم به معــــنای "دسترخوان" است و هم به معنای "خــاروعـــلف هرزه". در انتخابات ریاست جمهوری رژیم پوشالی و هر انتخابات دیگر آن رژیم، هر دو معنای آن مفهوم انطباقی خود را دارد.**

**"خوان" به معنای "دسترخوان" به مفهوم "محفل بخور بخور" بعد از هر جنگ فتح شده توسط رستم بوده است که به خاطر تجلیل از فتح مذکور برپا می‌شده است. در انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده این مفهوم بر سراسر آن قابل انطباق است و در واقع منظور و هدف "انجویی" انتخابات مذکور را بیان می‌نماید. انتخابات ریاست جمهوری امسال رژیم، که در واقع هنوز به پایان نرسیده است، نزدیک به 160 میلیون دالر بودجه دارد که بیش‌تر از 90 میلیون دالر آن توسط رژیم پوشالی از مدرک بودجۀ خود رژِیم تأمین شده است. رژیم برخود می‌بالد که در انتخابات کنونی بیش‌ترین قسمت از مصارف آن را خودِ "حکومت افغانستان" برعهده گرفت است.**

**این برخود بالیدن مصداق واقعی "عذر بدتر از گناه" است. آیا واقعاً وضعیت اقتصادی کنونی افغانستان و وضعیت اقتصادی رژیم پوشالی اقتضا می‌نماید که در انتخابات ریاست جمهوری آن 160 میلیون دالر یا حتی 90 میلیون دالر پول به مصرف برسد؟ نه، هرگز! وضعیت اقتصادی کشور قسمی است که حتی نباید در انتخابات ریاست جمهوری رژیم پوشالی 160 میلیون افغانی از بودجۀ خود رژیم به مصرف برسد، چه رسد به 160 میلیون دالر یا نزدیک به 13 میلیارد افغانی.**

**ولی آیا انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست‌نشانده واقعاً 13 میلیارد افغانی مصرف دارد؟ نه، ندارد. اگر یک حکومت ملی مردمی و انقلابی در کشور روی‌کار باشد، برگذاری انتخابات ریاست جمهوری حتی یک میلیارد افغانی مصرف ندارد. دلیلش این است که در چنین حکومتی تمامی کارکنان مؤقت انتخاباتی می‌توانند داوطلبانه و با مصارف خود بر انتخابات نظارت نمایند و یا به کمک احزاب مربوطۀ شان و حکومت صرفاً معاشات کارکنان دایمی انتخاباتی را پرداخت خواهد کرد.**

**در واقع باید گفت که اختصاص یافتن مصارف میلیاردها افغانی برای انتخابات فعلی رژیم، یعنی میلیارد بخشی‌های امپریالیستی اشغال‌گران امپریالیست به کارکنان دایمی و مؤقتی انتخاباتی، نوعی رشوه‌دهی به آن‌ها است تا هم خود در "انتخابات" شرکت کنند و هم سایرین را به شرکت در "انتخابات" تشویق نمایند. طبعاً در جریان این تشویقات و ترغیبات "انتخاباتی" ده‌ها میلیارد افغانی دیگر میان تقلب‌کنندگان و کاندیداها و طرف‌داران آن‌ها دست‌به‌دست می‌گردد و "خوان" ده‌ها هزار "محفل بخور بخور" دیگر "انتخاباتی" پهن می‌گردد.**

**"خوان" به مفهوم "خاروعلف هرزه"، بیان هر دشمن نابود شدۀ رستم در هر "جنگ" برپاشده در جریان "هفت خوان" مان آن‌ها بوده است که مثل "خاروعلف هرزه" از ریشه کنده شده و نابود شده است. در انتخابات رژیم این مفهوم برای شکست‌خوردگان انتخابات قابل تطبیق است. در جریان انتخابات، به خصوص در جریان انتخابات ریاست جمهوری رژیم، هر کاندید باید، در عمل، چندصد میلیون افغانی به مصرف برساند، در غیر آن کاندید شدن معنا و مفهومی نخواهد داشت. بنا به همین علت، کسانی مثل "سیاف"، "محقق"، "‌بشردوست"، "‌دوستم" و کسان دیگری که در یک یا چند انتخابات قبلی ریاست جمهوری رژیم به هر دلیلی شکست خوردند، دیگر از دَورِ این انتخابات مثل "خاروعلف هرزه" حذف شده اند و دیگر نتوانسته اند در آن شرکت نمایند.**

**ولی شکست خوردگان اصلی این "هفت خوان"، توده‌های مردم و حقوق دموکراتیک آنان، از نظر ما حقوق دموکراتیک نوین آن‌ها، است. گلبدین "حکمت‌یار" فرد سوم در "هفت خوان" جاری انتخاباتی رژیم بعد از اشرف غنی و عبدالله گفته است که:**

**«در انتخابات جاری ریاست جمهوری صرفاً یک میلیون نفر شرکت کرده اند.»**

**اگر مجموع نفوس کنونی افغانستان را 36 میلیون نفر در نظر بگیریم و نصف این مجموعه را افراد دارای حق رأی بشماریم، مجموع افراد دارای حق رأی در کشور 18 میلیون نفر خواهد شد. ازین قرار طبق محاسبۀ گلبدین "حکمت‌یار" از هر هجده نفر افراد دارای حق رأی در کشور فقط یک نفر در انتخابات ریاست جمهوری رژیم شرکت کرده اند، که در واقع کم‌تر از پنج‌و‌نیم فیصد مجموع افراد دارای حق رأی در کشور می‌گردد. طبق این محاسبه باید گفت که حتی اگر "هفت خوان" جاری انتخاباتی رژیم عاقبت خوش هم داشته باشد، کسی که در پایان این "هفت خوان" مبدل به "رستم داستان" خواهد شد صرفاً۲،۷۵ فیصد از آراء افراد دارای حق رأی در کشور برعلاوۀ یک را با خود خواهد داشت.**

**در اولین انتخابات ریاست جمهوری رژیم، میانگین شرکت افراد دارای حق رأی در کشور، 20 % بود. در هر دو دور قبلی، این میانگین پیوسته کاهش یافت و اینک در چهارمین دورِ انتخابات ریاست جمهوری رژیم به کم‌تر از پنج‌ونیم فیصد رسیده است. ازین قرار این "هفت خوان" نمایشی دیگر ظرفیت تداوم بیش‌تر را از دست داده است و همین "هفت خوان" جاری انتخاباتی آخرین "هفت خوان" نمایشی آن خواهد بود.**

**آن چه امروز تحت نام "مذاکرات صلح با طالبان" توسط امریکایی‌ها در قطر جریان دارد یکی از پهلوهای دیگر این تبدیلی نمایشات امپریالیستی- ارتجاعی است. طبعاً آن چه در اثر این معامله‌گری آغاز شده توسط اشغال‌گران امریکایی روی صحنه آورده خواهد شد، ترکــــیبی از نمـــــایشات جـــاری انتخاباتــــی لیـــبرالی مضحــــک رژیــم دست‌نشانده، استبداد جهادی و استبداد امارتی طالبانی خواهد بود. اما این "هفت خوان" امپریالیستی- ارتجاعی نیز به سرعت و فوریت قابل حصول نخواهد بود، بل‌که خود به نوبۀ خود فصل دیگری از دردها و رنج‌های دیگر کشور و مردمان کشور خواهد بود و حداقل چند سال، مثلاً تا آخر دورۀ ریاست جمهوری "رستم داستان هفت خوان فعلی"، هر که باشد، را در بر خواهد گرفت.**

**بنابرین از دید منافع علیای توده‌های مردم افغانستان صلحی در کار نخواهد بود. امـــــپریالیست‌های اشـــــغال‌گر و مرتجعین رنگارنگ حق ندارند که هم صلاحیت جنگ در افغانستان را در دستان خود داشته باشند و هم صلاحیت "صلح" در افغانستان را. اما برای تحقق عملی این امر برهم زدن موازنۀ قدرت در میدان مبارزه ضروری است، در غیر آن همین آش خواهد بود و همین کاسه.**



**در واقع حیات سیاسی رژیم دست‌نشاندۀ اشــــغال‌گران امپـــــریالیست امریــــکایی و متحدین‌شان از همان زمان نطفه بندی‌اش، در جلسۀ خاینین ملی در شهر بن آلمان که در زیر بال‌وپر اشـــغال‌گران امپریالیست صورت گرفت، تا کنون بازی‌چۀ مطامع امپریالیستی اشــــغال‌گرانه و چـــپاول‌گرانۀ آن‌ها بوده است و تا زمانی‌که اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا در کشور حضور داشته و رژیم دست‌نشانده شان بر چوکی دست‌نشاندگی تکیه زده باشند این بازی ادامه خواهد یافت. چیزی‌که در این بازی برای اشغال‌گران امریکایی و متحدین شان اهمیت فوق‌العاده تعیین‌کننده دارد، تأمین منافع آزمندانه، غارت‌گرانه و چپاول‌گرانه امپریالیستی خودشان است. اشغال‌گران امپریالیست و دست‌نشاندگان شان برای تأمین منافع آزمندانۀ شان باید تمامی نمایشات مضحک به اصطلاح دموکراتیک را راه‌اندازی نمایند، غیر از آن برای آن‌ها این نمایشات پشیزی هم ارزش ندارد.**

**اشغال‌گران امپریالیست برای مشروعیت بخشیدن به رژیم دست‌نشانده شان نمایشات مضحک و مسخرۀ دموکراتیک از قبـــــیل**

**دور چهارم "انتخابات" ریاست جمهوری اشغال‌گران**

**امپریالیست از همیناکنون رنگ باخته وعدم مشروعیت**

**آن‌را کاملا از قبل هم متبارزتر ساخته است**

**انتخابات ریاست جمهوری، پارلمانی، شورای ولایتی و غیره را در افغانـــــــستانِ**

**اشغال شده‌ پی‌هم به راه می‌اندازند. اما این نمایشات فریبنده، ماهیت ضد دموکراتیک خود را روزبه‌روز بیش‌تر از پیش به نمایش گذاشته است و هر چه که از عمر ننگین رژیم دست‌نشانده بیش‌تر می‌گذرد توده‌ها ماهیت خائنانه و میهن‌فروشانۀ رژیم پوشالی را به‌تر می‌شناسند و این نمایشات مضحک و مسخره را بیش‌تر از پیش تحریم می‌نمایند.**

**دور سوم "انتخابات" مضحک ریاست جمهوری رژیم این نمایشات تقلب‌کارانه و مجرمانه را به خوبی به نمایش گذاشت به قسمی که توده‌ها دقیقاً درک نموده اند که رژیم پوشالی نه بر اساس رأی مردم، بل‌که طبق خواست اشغال‌گران امریکایی تعیین می‌گردد.**

**حقیقت بیان‌گر آن است که اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده صرفاً به اجرای جنایات کلی انتخاباتی در جریان برگذاری "انتخابات" اکتفا نمی‌کنند، بل‌که یک پروسۀ جنایت‌کارانۀ پس از انتخابات را نیز پیش می‌برند. آن‌ها سهمیه‌بندی دارودسته‌های ضد ملی و ضد دموکراتیک در بافت رژیم دست‌نشانده را شکل نهایی می‌بخشند و افرادی را در مقامات به اصطلاح انتخابی انتصاب می‌نمایند. این پروسه در تمام دوران‌های انتخاباتی به خصوص "انتخابات" دور سوم ریاست جمهوری به طور عریان خود را به نمایش گذاشت. رژیم ساخته و پرداخته اشغال‌گران امپریالیست توسط جان‌کری که منجر به ایجاد"دولت وحدت ملی" گردید، پردۀ تقلب‌کارانه و مجرمانۀ اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده را درید و چهره حقیقی شان‌را به نمایش گذاشت.**

**اقدامات اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای برگذاری به اصطلاح انتخابات عمومی برای به اصطلاح انتخاب نهادها و مقامات سطوح مختلف رژیم دست‌نشانده هیچ معنا و مفهوم دیگری جز یک نیرنگ جنایت‌کارانۀ ضد ملی و وطن‌فروشانه برای پوشاندن حالت واقعی کشور و مردمان کشور یعنی پامال بودن استقلال کشور و پامال بودن حق آزادی ملی و حق تعیین سرنوشت مردمان کشور نمی‌تواند داشته باشد.**

**تا زمانی که اشغال‌گران امپریالیست در کشور حضور داشته و رژیم پوشالی ساخته و پرداختۀ شان زمام امور را در دست داشته باشند این نمایشات مضحک و مجرمانۀ انتخاباتی و پروسه‌های واقعی انتصـابـی تـوأم بـا هـم پـیـش خواهد رفت و در هر دورۀ به اصطلاح انتخابات عمیق‌تر و بیش‌تر از دور قبلی خواهد بود.**

**بناءً توده‌های ستم‌دیده، این نمایشات مضحک و مجرمانه را به خوبی درک نموده و دیگر حاضر نیستند که فریب نمایشات مضحک اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی را بخورند. به همین علت است که کمپاین انتخاباتی دور چهارم از همین اکنون با عکس‌العمل توده‌ها روبرو گردیده است.**

**شاه شجاع چهارم از شش اسد 1398 خورشیدی کمپاین‌های انتخاباتی اش را زیر نام جشن استقلال کشور روی دست گرفته است، این نمایشات مضحک تا کنون (دهم سنبله 1398) به هیچ عنوان مورد استقبال توده‌ها قرار نگرفته است. چنان‌چه در چندین قسمت شهر هرات عکس‌های شاه شجاع چهارم را توده‌ها پاره نموده و یا این‌که با گل و لای در داخل جوی‌ها مالیده اند.**

**این کمپاین‌ها از داخل شهر هرات فراتر نرفته است و حتی تا کنون مراکز ولسوالی‌ها را در بر نگرفته چه رسد به حومۀ ولسوالی‌ها و دهات دوردست ولسوالی‌ها. حتی این کمپاین‌های انتخاباتی از زمان شروع آن تا کنون ناحیه‌های دوازده گانه شهر هرات را نیز در بر نگرفته است علت آن عکس‌العمل شدید توده‌ها در مقابل این کمپاین‌هاست. چنان‌چه شهر یک دهم رنگ‌وهوای دور سوم انتخابات ریاست جمهوری رژیم را ندارد. تمام جاده‌های اصلی شهر تهی از عکس‌های کاندیدان می‌با‌شد و عکس‌های آن‌ها فقط به دروازۀ مؤسسات دولتی و یا این‌که پشت بام‌ یگان مارکت‌ که از دست‌رس مردم دور می‌باشد نصب گردیده است. .**

**در نقاط قلیلی که عکس نصب گردیده بود توسط مردم یا پائین کشیده شده و یا این‌که پاره گردیده است. در سمت غرب شهر هرات از خواجه کله الی کوچۀ قل‌وار تنها عکس‌های شاه شجاع چهارم نصب گردیده بود که ‌تمامی این عکس‌ها توسط مردم پاره گردیده است.**

**حتی در آب‌برده مربوط ناحیۀ نهم در دهم اسد داربست بزرگی به شکل دروازۀ ورودی و خروجی ساخته شد تا عکس‌های شاه شجاع چهارم را در آن نصب کنند، اما با عکس‌العمل مردم روبرو گردید و تا تاریخ 30 اسد داربست بدون عکس پابرجا ماند و روز 30 اسد دار بست پایین کشیده شد و برهم خورد، در حالی که این داربست در کنار پوستۀ امنیتی دولتی ساخته شده بود.**



**ناگفته نماند که نه تنها عکس‌های شاه شجاع چهارم پاره گردیده، بل‌که عکس‌های دیگر کاندیدها به شمول عکس‌های فرامزتمنا نیز پاره شده و زیر پا انداخته شده است. ولایت فراه، بادغیس و غور حتی حال و هوای هرات را ندارد. در آن ولایات عکس‌العمل در مقابل این کاندیدان شدیدتر از هرات می‌باشد.**

**از شش اسد 1398 خورشیدی که این کمپاین راه افتاد، در همه جا عکس‌های شاه شجاع چهارم هم‌راه عکس امان‌الله چاپ گردیده است. این حرکت و عمل‌کرد رژیم پوشالی نفرت و انزجار توده‌ها و به خصوص نسل جوان کشور را بر انگیخته است. توده‌ها با فحش‌ها و دشنام‌های رکیک این عمل‌کرد رژیم پوشالی را هم‌راهی نمودند و نسل جوان در همه‌جا چهرۀ تقلب‌کارانۀ شاه شجاع چهارم را افشاء نموده و تفاوت این دو چهره را به مردم معرفی نموده و می‌نمایند. این نفرت و انزجار زمانی دوچندان گردید که عکس مسعود و اسماعیل در کنار عکس حبیب الله کلکانی در دیوارهای شهر هرات نصب گردید.**

**تقریباً 18 سال می‌شود که کشور ما از طرف اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا اشغال گردیده**

**و استقلال خود را از دست داده است و در افغانستان یک رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست بر چوکی دست‌نشاندگی تکیه زده است. این دوران 18 ساله بیان‌گر آن است که دوام اشغال کشور و دوام حاکمیت پوشالی رژیم دست‌نشانده در کشور نه این‌که نتوانسته فرصت‌های بیش‌تری برای اصلاح ضعف‌ها و نواقص اساسی اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی داده و آن‌ها را مرفوع سازد، بل‌که این ضعف‌ها و نواقص بیش‌تر از همه انکشاف و تکامل منفی نموده است.**

**تجارب پی‌هم در طول زمان حدوداً 18 سالۀ عمر رژیم دست‌نشانده در کشور، بیش‌تر شدن پیهم و روز افزون تکامل منفی ضعف‌ها و نواقص مذکور را، چه در انتخابات ریاست جمهوری رژیم و چه در انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی و چه عدم انتخابات در سطوح مختلفِ به خوبی خود را نشان داده است.**

**اشغال‌گران امپریالیست به رهبری اشغال‌گران امریکایی و رژیم پوشالی همیشه تلاش نموده و می‌نمایند تا جنایات انتخاباتی شان‌ را مانند تمام عمل‌کرد جنایت‌کارانۀ شان وارونه جلوه دهند. به همین علت است که رژیم پوشالی امسال نمایش مضحک استقلال طلبی زیر نام "تجلیل از صدمین سال‌گرد استقلال افغانستان" را به راه انداخته است. تمامی رسانه‌های مزدور امپریالیست‌های اشغال‌گر و رژیم پوشالی در کشور نیز تلاش می‌نمایند تا عمل‌کرد جنایت‌کارانۀ اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی را وارونه جلوه دهند. تمامی خاینین ملی (رژیم پوشالی، تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان) به تقدیس اشغال امپریالیستی می‌پردازند، و تلاش می‌ورزند تا افغانستان مستعمره را افغانستان دارای استقلال جا ‌زنند و رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست را به توده‌ها دولت ملی معرفی کنند. آن‌ها در حالی که تروریزم دولتی جهانی امپریالیستی را نادیده می‌گیرند، هر نوع مخــــالفت، مـــبارزه و مـــقاومت علیه اشغال‌گران و پوشالیان را تحت عنوان "تروریزم" محکوم می‌نمایند.**

**در حقیقت تمامی مرتجعین و خاینین ملی به شمول تسلیم‌شدگان عامل و حامل این افکار ارتجاعی و خاینانه اند، و تلاش دارند تا اعمال خائنانه و جنایت‌کارانۀ رژیم پوشالی را وارونه جلوه دهند. آن‌ها هیچ کار دیگری انجام نمی‌دهند جز وارونه‌سازی جنایت‌کارانۀ نظری و عملی انتخابات و وارونه‌سازی جنایت‌کارانۀ نظری و عملی نهادهای انتخابی و رژیم پوشالی.**

**اشرف غنی این شاه شجاع چهارم 28 اسد را در حالی جشن می‌گیرد که در شب 27 اسد صدها نفر بی‌گناه در "تالار عروسی شهر دبی" در کابل توسط اشغال‌گران داعشی به خاک‌وخون غلطیدند و توده‌ها غرق در ماتم و اندوه بوده اند. این عمل‌کرد شاه شجاع چهارم دقیقاً ماهیت خاینانه و میهن‌فروشانۀ رژیم پوشالی اش را به نمایش گذاشت و توده‌ها را به این نکته متوجه ساخت که برای رژیم پوشالی هیچ چیز دیگری ارزش ندارد جز تأمین منافع اشغال‌گران و خاینین ملی.**

**چرا رژیم پوشالی در حالی‌که صدها نفر به خاک و خون غلطیدند و توده‌ها در ماتم و اندوه به سر می‌برند غرق سرور و شادی است و در همه ولایات جشن گرفته و به رقص و پای‌کوبی پرداخته است؟ چرا رژیم پوشالی از کنار این حادثۀ المناک و جنایت‌کارانه به سادگی گذشت؟ و صدها سوال دیگر.**

**علـــت اصـــلی و اســـاسی آنست که از یک‌طرف برای اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی هیچ چیز دیگری ارزش ندارد جز تأمین منافع غارت‌گرانه خود شان و از طرف دیگر اشغال‌گران امریکایی به نحوی حامی اشغال‌گران داعشی در افغانستان اند و رژیم دست‌نشانده هیچ اراده‌ای از خود ندارد جز پیاده نمودن موبه‌موی دستورات ارباب.**

**توده‌ها به خوبی به خاطر دارند، زمانی‌که داعشیان در سمت شمال کشور در محـاصـرۀ طـالـبـان افـتـادنـد، رژیـم پوشالی طبق دستور ارباب به کمک شان شتافت و 150 نفر داعشیان را از مرگ حتمی نجات داد. طبق گزارشات رسیده از فراه همین اکنون اشغال‌گران امپریالیست امریکایی 3000 از افراد داعش را در ولسوالی گلستان فراه جابه‌جا نموده و می خواهند که از آن‌ها به عنوان آلۀ فشار روی طالبان استفاده نمایند و هم آن‌ها را به آن طرف مرز بفرستند و علیه ایران از آن‌ها کار بگیرند.**

**اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای صاف نمودن راه برای عبور داعشیان به سمت مرز ایران به حملات سنگین شبانه و بمباران مناطق زیر کنترول طالبان پرداخته اند. تقریباً یک ماه قبل در حملۀ هوایی شبانه بالای قریۀ روکن پنج نفر از طالبان کشته شدند، در حملات هوایی شبانۀ چند روز قبل در منطقۀ "کهنه‌کان " در حدود 100 نفر از طالبان کشته شدند و در حملۀ هوایی شبانۀ 27 اسد در قریۀ ننگ آباد 4 نفر به شمول والی طالبان کشته شدند. این حرکت و عمل‌کرد اشغال‌گران امپریالیست از یک طرف فشار آوردن روی طالبان است تا پروسۀ به اصطلاح صلح مطابق میل شان پیش رود و از سوی دیگر باز نمودن راه برای داعشیان به سمت مرز ایران است.**

**چند سال قبل اشغال‌گران امریکایی در منطقۀ کال‌مزار (این منطقه یکی از مستحکم‌ترین پای‌گاه‌های چریکی در ولایت فراه است) ولسوالی خاک سفید فراه حدود یک‌هزار داعشی را هم‌راه فامیل‌های شان جابه‌جا نمودند. حینی که دولت ایران از این نیرنگ اشغال‌گران امریکایی با خبر گردید نیروهایش هم‌راه با طالبان بالای داعشیان حمله نمودند و منطقه را با خاک یک‌سان کردند و حتی زنان داعشیان را با خود بردند.**

**به همین ترتیب اشغال‌گران امریکایی از یک ماه به این طرف به خاطر زیر فشار قرار دادن ایران و طالبان و حمایت داعشیان در منطقه تعدادی از نیروهایش را از میدان هوایی بگرام به میدان هوایی شیندند انتقال داده اند. طبق گزارشات رسیده، اشغال‌گران امپریالیست امریکایی تصمیم دارند تا کنترول میدان هوایی شیندند را از نیروهای اشغال‌گر ایتالوی بگیرند.**

**بنـــاءً هــــر حــــرکت و عمــــل‌کرد جنایت‌کارانه‌ای که داعشیان در افغانستان انجام می‌دهند اشغال‌گران امپریالیست امریکایی و رژیم دست‌نشانده نیز شریک جرمی شان اند. به همین علت است که رژیم دست‌نشانده هیچ اندوهی به دل راه نداد و با خوشی و سرور به نمایشات مضحک "صدمین سال‌گرد استقلال افغانستان" پرداخت و در همه جا رقص و پای‌کوبی راه انداخت.**

**در اوضاع نابه‌سامان اجتماعی کنونی کشور و مردمان کشور از یک‌طرف دورهای مختلف مذاکرات "صلح" بین دولت امریکا و طالبان در گرماگرمی بازار خود قرار دارد و از طرف دیگر توده‌های ستم‌دیده قربانی این اوضاع نابه‌سامان اجتماعی می‌شوند.**

**از زمانی‌که دور اول مذاکرات بین اشغال‌گران امریکایی و طالبان شروع گردید تا کنون طالبان صرفاً در تقابل با اشغال‌گران امپریالیست قرار ندارند، بل‌که در تقابل و تبانی قرار گرفته اند. شمارۀ هفتم شعلۀ جاوید در مورد طالبان چنین موضع‌گیری دارد:**

**«طالبان نیرویی است که در بدو امر کمک‌های مستقیم قدرت‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیست‌های امریکایی و انگلیسی در منطقه و کمک‌های غیر مستقیم ابر قدرت و قدرت‌ امپریالیستی مذکور در تشکیل، تقویت و قدرت‌گیری شان نقش بسیار مهمی بازی کرد. ازین‌جهت همیشه زمینه برای سازش و تبانی میان طالبان و امپریالیست‌های اشغالگر مذکور می‌تواند وجود داشته باشد. به عبارت دیگر طالبان نیرویی نیست که جنگ شان علیه اشغال‌گران یک جنگ پی‌گیر و قاطع باشد و مدام خطر سازش و تبانی و یا به عبارت دیگر خطر تسلیمی و تسلیم‌طلبی آن‌ها در قبال اشغال‌گران امپریالیست وجود خواهد داشت.» (شعلۀ جاوید ـ دور چهارم ـ صفحۀ دوم ـ دلو 1394)**

**شعلۀ جاوید در طول دوران مبارزاتی اش نه تنها نقاب کذب از چهرۀ اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پوشالی و تمام خاینین ملی برداشته، بل‌که در زمانی‌که گروه طالبان در تقابل با امپریالیست‌های اشغال‌گر مقاومت قسمی ارتجاعی‌اش ‌را پیش می‌برد، مبارزاتش را علیه این گروه به عنوان دشمن غیر عمده پیش برده و هم‌چنین هر زمانی‌که با اشغال‌گران امپریالیست سروسِر پیدا نموده به افشای چهرۀ شان پرداخته است.**

**با شروع مذاکرات به اصطلاح صلح قطر طالبان از تقابل عمومی علیه اشغال‌گران امپریالیست دست‌کـــــشیده و تا حدی به سازش و تبانی تن داده اند. گرچه در چنین شرایطی تقابل طالبان با اشغال‌گران امپریالیست از عمده‌گی برخوردار است و تبانی هنوز شکل غیرعمده را دارا می‌باشد، اما طالبان نیرویی نیست که بتواند جنگ را مستقلانه به پیش برند و از سازش و تبانی با اشغال‌گران سر باز زنند.**

**چنان‌چه دور نهم مذاکرات بین دولت اشغال‌گر امریکا و طالبان به حدی رسیده بود که هر دو طرف مذاکره کننده خوشبین به امضاء تفاهم‌نامه بودند و قرار بود که روز سه شنبه مورخ 5 سنبله این تفاهم‌نامه به امضاء رسد و بعد از اعلان آن به اصطلاح مذاکرات بین الافغانی شروع گردد. اما چنین نشد، زیرا طالبان خواهان آن بودند که نام تفاهم‌نامه به توافق‌نامه تغییر نماید و زیر آن‌را به نام امارت اسلامی امضاء نمایند. این شروط مطابق علاقۀ اشغال‌گران امریکایی نبود و آن‌را نپذیرفتند، زیرا امریکایی‌ها نمی‌خواهند طالبان را به عنوان یک دولت مذاکره‌کننده بپذیرند و به رسمیت بشناسند. به همین دلیل ترامپ بی‌درنگ اعلان نمود که «با امضاء تفاهم‌نامه با طالبان 8600 تن از نیروهای نظامی امریکا در افغانستان باقی می‌ماند.» این شروط دو طرف، مذاکرات را ملغی ننمود، بل‌که آن‌را به تعویق انداخت و طولانی‌تر نمود. طولانی شدن مذاکرات به نفع اشغال‌گران امریکایی است، زیرا هر قدر مذاکرات طولانی‌تر گردد به همان اندازه نیروهای طالبان بیش‌تر از پیش به فساد کشیده می‌شوند و تن به سازش می‌دهند.**

**پیاده نمودن 3000 داعشی در ولسوالی گلستان فراه و پیاده نمودن تعدادی از نیروهای نظامی اشغال‌گر امریکایی در میدان هوایی شیندند به منظور هر چه بیش‌تر زیر فشار قرار دادن طالبان است تا پروسۀ "صلح" را بپذیرند.**

**چه این "صلح" با طالبان صورت گیرد و چه نگیرد، جنگ در افغانستان تمام شدنی نیست. از یک‌طرف تعدادی از طالبان استشهادی به جنگ شان ادامه خواهند داد و از طرف دیگر 7000 الی 10000 نیروهای خارجی که در صف طالبان می‌جنگند بیرق سیاه داعش را بالا خواهند نمود.**

**ما در مورد طالبان تا کنون سیاست انقلابی دوگانه را به کار گرفته ایم. تا آن‌جا که علیه اشغال‌گران امپریالیست مقاومت نموده اند، جنگ شان را به عنوان یک مقاومت قسمی ارتجاعی و خود شان را به عنوان دشمن غیر عمده مورد بررسی قرار داده و مبارزه با آن‌ها را در تابعیت از تضاد عمده پیش برده ایم و هر زمانی که با اشغال‌گران امپریالیست سروسِر پیدا نموده و به مذاکرات پنهانی و آشکار با آن‌ها پرداخته اند چهره‌های شان را افشا نموده ایم. سیاست یک حزب انقلابی بر روی چنین تفاوت‌ها ساخته می‌شود.**

**حزب کمونیست(مائوئیست) افغانستان از زمان ایـجـادش تـا کـنـون ایـن تـفـاوت‌هـا را بـه خـوبـی درک نـمـوده و**

**مبارزاتش را طبق اصل مائوئیستی پیش برده است. طبق گفتۀ مائوتسه دون «اصول تاکتیکی ما هم‌چنان عبارتند از بهره‌برداری از تضادها، جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت، درهم شکستن یکایک دشمن.» (منتخب آثار ـ جلد دوم صفحۀ 669)**

**به کارگیری درست تضادها حزب ما را از کج‌روی به چپ و یا راست و یا به عبارت دیگر از تسلیم‌طلبی ‌ملی و تسلیم‌طلبی طبقانی در امان نگهداشته است. کسانی که در شرایط کنونی نتوانسته اند تضادها را درست بررسی کنند و از آن‌ها استفادۀ درست نمایند، یا تن به تسلیمی‌ملی محض داده اند و یا این‌که در گودال تسلیم‌طلبی ملی افتاده اند.**

**همیشه باید هر یک از تضادها را در جای‌گاهش قرار داد و از تضادها به خاطر جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت و درهم شکستن یکایک دشمن استفاده نمود. یا به عبارت دیگر این گفتۀ مائوتسه‌دون «حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن.» را هیچ‌گاه نباید فراموش نمود.**

**باور حزب ما این است که اوضاع و شرایط را باید آن‌طوری که هست به صورت واقعی آن تجزیه و تحلیل نمود و مطابق شرایط عینی قدم‌به‌قدم عمل نمود.**

**واضح است که افغانستان در شرایط کنونی کشـوری اسـت مـسـتـعـمـره ـ نـیـمـه فـیـــــــــــــودال کـه رژیـم دسـت‌نـشـانـدۀ امپریالیست‌های اشغال‌گر قدرت پوشالی را در آن در دست دارد. اینک تقریباً 18 سال می‌شود که کشور ما مجدداً در حالت مستعمراتی و تحت اشغال قرار دارد، استقلال خود را از دست داده است و آزادی ملی مردمانش پامال گردیده است و تمامی مقدرات کشور و مردمان کشور در دستان اشغال‌گران امپریالیست قرار دارد. لذا رژیم پوشالی هیچ اراده‌ای ندارد جز پیاده نمـــــــودن دســــتورات اشغال‌گران امپریالیست و به خصوص امپریالیزم اشغال‌گر امریکایی. در چنین حالتی به راه انداختن "تجلیل از صدمین سال‌گرد استقلال افغانستان" از استعمار انگلیس (در حالی ‌که امپریالیزم انگلیس‌ همین اکنون از جملۀ اشغال‌گران در افغانستان اند) و هم‌چنین ادعای دولت ملی، دموکراسی، انتخابات شفاف و مذاکرات "صلح" یاوه‌گویی وطن‌فروشانه و جنایت‌کارانه‌ای است که فقط در خدمت اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده و پوشاندن وضعیت مستعمراتی کشور قرار دارد.**

**کشوری که فاقد استقلال و آزادی ملی باشد "تجلیل از استقلال افغانستان"، "تامین امنیت" و ایجاد "صلح" در آن مضحکه‌ای بیش نبوده و وجود دولت ملی اساساً نمی‌تواند زمینه‌ای پیدا نماید، حتی در شکل خدشه‌دار نیمه مستعمراتی آن.**

**در کشوری که سرنوشت آن و مردمانش توسط اشغال‌گران تعیین می‌گردد، وظیفۀ عمده و تعیین‌کنندۀ مردمان آن مبارزه و مقاومت برای اخراج قهری نیروهای اشغال‌گر و سرنگونی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران است، نه انتخابات و یا عدم انتخابات و مذاکرات "صلح". فقط و فقط زمانی زمینه برای ایجاد دولت ملی در کشور مساعد می‌گردد و معنا و مفهوم پیدا می‌کند که وظیفۀ عمده مبارزاتی و هم‌پا با آن وظیفۀ مبارزاتی غیرعمده در آن به نحو احسن اجرا گردد. یا به عبارت دیگر هم‌زمان با اجرای وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی، مبارزه برای سرنگونی فیودالیزم و توام با آن مبارزه برای سر نگونی بورژوازی کمپرادور نیز صورت گیرد.**

**فقط با اجرای این دو وظیفۀ بزرگ مبارزاتی (مبارزه برای بیرون راندن قهری اشغال‌گران خارجی و سرنگونی رژیم دست‌نشانده و اجرای وظیفۀ غیرعمدۀ مبارزاتی در تابعیت با وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی) و استقرار جامعۀ دمـوکـراتـیـک نـویـن مـی‌تـوان از تـطـبـیـق اصـل**

**انتخابات عمومی دموکراتیک نوین برای خصلت انتخابی بخشیدن به دولـت و هم‌چنین صلح حقیقی سخن به میان آورد.**

**طوری‌که گفته شد یگانه راه خروج از این وضعیت اسفناک اخراج قهری نیروهای اشغال‌گر امپریالیستی و کلیه نیروهای خارجی از کشور و سرنگونی رژیم دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست در کشور به خاطر تأمین حقیقی استقلال کشور و آزادی ملی مردمان کشور و حقوق دموکراتیک مردم در چهارچوب یک نظام ملی مردمی و انقلابی یعنی نظام دموکراتیک نوین می‌باشد، در غیر این صورت همه نمایشات، مضحکه‌ای بیش نخواهد بود.**

**اخیراً یکی از اعضای کمیتۀ مرکزی سازمان انقلابی به نام مستعار "لطیف"، که طی چندین سال گذشته یگانه عضو نیمه حرفه‌یی کمیتۀ مرکزی آن سازمان بوده است، در سندی از آن سازمان سلب‌اعتماد نموده است. ولی در مقابل، کمیتۀ مرکزی آن سازمان تا حال در مورد این سلب‌اعتماد عکس‌العمل نشان نداده است، بل‌که فقط یکی از اعضای سازمان مذکور، که به روشنی مشخص نیست یکی از اعضای کمیتۀ مرکزی آن سازمان است یا یکی از اعضای دارای مسئولیت‌ها و صلاحیت‌های پایین‌تر از کمیتۀ مرکزی در آن سازمان، در مقابل سند مذکور عکس‌العمل نشان داده و جوابیه‌ای علیه آن به رشتۀ تحریر درآورده است. این جوابیه توسط خود نویسنده، یا "سازمان" مربوطه منتشر گردیده است. اما در پای این نوشته امضای نویسنده با نام مستعار نیز موجود نیست. این کار ممکن است عمدی صورت گرفته باشد و ممکن هم هست که در اثر بی‌دقتی نویسنده چنین شده باشد. ولی احتمال بیش‌تر این است که جوابیۀ مذکور عمداً نوشتۀ فردی وانمود شده باشد تا گویا از اهمیت سند سلب اعتماد کاسته شود. این هم ممکن است که**

**"سازمان انقلابی افغانستان"**

**هنوز هم از جال رویزیونیستی سابق**

**"سازمان رهایی افغانستان" قاطعانه گسست نکرده است**

**اصلاً کمیتۀ مرکزی سازمان انقلابی، یا به عبارت روشن‌تر بقیه اعضای کمیتۀ مرکزی آن سازمان، در موقعیت جواب‌دهی واحد به سند سلب اعتماد قرار نداشته باشند.**

**واقعیت این است که در سازمان انقلابی حتی "پاغر"، به عنوان کسی که در رأس گروپ انشعابی از "سازمان رهایی..." قرار داشت، در رأس رهبری سازمان انقلابی اخذ موقعیت نمود و به این اعتبار "رهبر مؤسس" آن سازمان محسوب می‌گردید، تا آخر حیاتش نتوانست زندگی انقلابی حرفه‌یی داشته باشد، بل‌که اشتغالش را در "ان. جی. او."ی رسانه‌یی مربوطه ادامه داد. این وضعیت، قبل از هر چیز دیگری نشان‌دهندۀ عدم آمادگی مبارزاتی "سازمان انقلابی" و در عین‌حال نشان‌دهندۀ عدم آمادگی مبارزاتی شخص "پاغر" در پاسخ‌دهی اصولی و مناسب به نیازمندی کاروپیکار کمونیستی از لحاظ تشکیلاتی است. ناگفته پیدا است که کاروپیکار کمونیستی، یک کاروپیکار ایدیولوژیک- سیاسی- تشکیلاتی است و در این کاروپیکار از لحاظ تشکیلاتی تأسیس و تکامل "سازمان انقلابیون حرفه‌یی" و قرار داشتن آن در رأس تشکیلات کمونیستی اهمیت عظیمی دارد.**

**بنابرین در چنین سازمانی که حتی شخص اول آن در موقعیت یک انقلابی حرفه‌یی یا حتی نیمه‌حرفه‌یی قرار نداشته است، آمادگی "لطیف" برای قرار گرفتن در موقعیت نیمه‌حرفه‌یی، هم از لحاظ شخص خودش و هم از لحاظ سازمانی، یک جهت‌گیری تشکیلاتی مثبت بوده است که باید تکامل مثبت می‌نمود و به یک موقعیت حرفه‌یی می‌رسید. اما برعکس جهت‌گیری تشکیلاتی مثبت متذکره از لحاظ سازمانی در "سازمان انقلابی..." تکامل منفی نموده و سازمان مذکور دیگر نتوانسته است شخص نیمه‌حرفه‌یی متذکره را در داخل چهارچوب تشکیلاتی خود نگه دارد. از طرف دیگر توجه به متون سند سلب اعتماد "لطیف" از "سازمان انقلابی" و جوابیۀ متقابل شخصی "بی‌نام" علیه آن در دفاع از "سازمان انقلابی" نشان می‌دهد که انحرافات ایدیولوژیک- سیاسی دیرپای باقی‌مانده از "سازمان رهایی..." در "سازمان انقلابی..." باعث گردیده است که آمادگی تشکیلاتی شخصی "لطیف" در اتخاذ موقعیت نیمه حرفه‌یی در آن سازمان نیز از بین برود. درین میان "ملامتی‌های" شخصی لطیف هرچه بوده باشد، جنبۀ فرعی دارد. این خود یکی از دلایلی است که درین سطور نمی‌خواهیم در مورد آن مکث نماییم.**

**این موضوع به خصوص ازین لحاظ قابل دقت است که چون "لطیف" هم در زمان حیات "پاغر" با شخص وی رابطه داشته است و هم طی چند سال گذشته یگانه فرد نیمه حرفه‌یی آن سازمان بوده است، عملاً در وضعیتی قرار داشته است که باید در رأس کمیتۀ مرکزی "سازمان انقلابی..." اخذ موقعیت می‌نمود. این که در طی چند سال گذشته چنین وضعیتی در "سازمان انقلابی..." وجود نداشته است، خود نشان‌دهندۀ عقب‌ماندگی کل "سازمان انقلابی..."، به شمول "لطیف"، در درکِ ضرورت و اهمیتِ "سازمان انقلابیون حرفه‌یی" و موقعیت آن به عنوان هستۀ اصلی تشکل کمونیستی از لحاظ تشکیلاتی، است که باید شکل‌گیری آن توسط تشکل‌های کمونیستی ماقبل حزبی شروع گردد.**

**ما در موقعیتی قرار نداریم که به تمام مسایل مطرح شده در سندِ سلب اعتمـاد "لطیف" از "سازمان انقلابی..." و جوابیۀ مـتـقـابـلِ بی‌نام علیه آن در دفاع از سازمان مذکور، مشخصاً مسایل مالی مطرح شده در هر دو سند، بپردازیم. اما مسئولیت داریم که به مسایل ایدیولوژیک- سیاسی مطرح شده در هر دو سند توجه کنیم. به خصوص ازین جهت که جوابیۀ بی‌نام در دفاع از "سازمان انقلابی..." پای موضع‌گیری‌های حزب ما را نیز به میان آورده و به نحوی دلایلش را بر موضع‌گیری‌های مذکور، مشخصاً در بحث مربوط به اندیشۀ مائوتسه‌دون و مائوئیزم، به طور نادرستی مبتنی کرده است. بنابرین ناچاریم این مورد را مشخصاً روشن کنیم و نشان دهیم کــــه "ســـــــــــازمان انقـــــــلابی..." به موضع‌گیری‌های حزب ما به صورت یک‌جانبه و تا آن جایی که به نفع خود دیده توجه کرده و نـه بـه کل مبحث مربوطه در اسناد حزب.**

**برعلاوه لازم است که پای بحثِ جوابیۀ بی‌نام در دفاع از "سازمان انقلابی..." در مورد داکتر فیض‌احمد و هم‌چنان موضوع "ساما" و "اندیشۀ مائوتسه‌دون" نیز بنشینیم.**

**در مورد "اندیشۀ مائوتسه‌دون" و "مائوئیزم":**

**در سند سلب اعتماد "لطیف" از "سازمان انقلابی..." در مورد "اندیشۀ مائوتسه‌دون" و "مائوئیزم" گفته شده است:**

***«در پهلوی موضوعات دیگر با نمایندۀ قبلی سازمان انقلابی با تفاهم نرسیده بودیم موضوع مائویزم بود. چون مـائویزم موضوع شاخصه در بحث برایم قابل ارزش بود با طرح این مسئله از طرف من با مسئول و بنیانگذار سازمان انقلابی جواب وی قبولی مائویزم از طرف خودش بود، با ذکراینکه این مسئله یکی از اجنداهای کنگره دوم میباشد و تا تدویر کنگره در این زمینه ذهنیت سازی و تحقیقات همه جانبه صورت خواهد گرفت، اما چانس تدویر کنگره برای وی مساعد نگردید و از جهان وداع نمود، و تدویر کنگره برای مدت به تعویق افتاد.***

***با تدویر کنگره در پهلوی موضوعات دیگر طرح مسئله پذیرش مائویزم منحیث مرحله تکاملی م- ل در سازمان انقلابی از طرف تعداد از اشتراک کنندگان در کنگره مطرح بحث قرار گرفت. بعد از بحث طولانی و در اثر بی نتیجه ماندن این مسئله از طرف انتی ماویستها که مسئولیت تدویرکنگره را نیز داشتند گویا «با پزیرش مائویزم در پیش جنبش سوالات خلق میگردد لازم است تا در این زمینه تحقیقات علمی صورت گیرد و بحث جامع درون تشکیلاتی تا تدویر کنگره بعدی صورت گیرد» که این موضوع در سند کنگره دوم تا اندازه ای مسجل گردیده است. اما باختم کنگره دوم این موضوع کاملا به بوته فراموشی سپرده شد و چند باراین مسئله از طرف شخص خودم یادآوری گردید اما کدام پیگیری صورت نگرفت (یکی از اشتباهات خودم عدم پیگیری این مسئله(مائویزم) میباشد زیرا که به اساس یاددهانی زنده یاد (مسئول قبلی) پذیرش مائویزم و امادگی بحث برای پذیرش آن در تدویر کنگره دوم و طرح پذیرش ماویزم از طرف بالاتر از ۵۰٪ اشتراک کنندگان در کنگره و حضور خودم را در سازمانیکه در خط اندیشه روان است و به ماویزم اعتقاد ندارند و همچنان با درک این موضوع که در شرایط کنونی بدون مائویزم ، مارکسیزم – لنینیزم وجود ندارد و هرسه مرحله متمم و مکمل هم دیگرمیباشند. در چنین حالت نفی مائویزم در حقیقت نفی مارکسیزم – لنینیزم است قابل انتقاد از طرف خودم بالای خودم میباشد).***

***عدم پذیرش مائویزم و سبوتاژ آن در کنگره دوم نقض دموکراتیزم تشکیلاتی در کنگره دوم بود زیرا که اصولا باید روی پذیرش و عدم پذیرش مائویزم بحث طولانی صورت میگرفت. در صورت بی نتیجه ماندن بحث روی پذیرش و عدم پذیرش آن باید در رای گیری قرار میگرفت درحالیکه طرفداران مائویزم بالاتر از ۵۰٪ بودند. واین مسئله نباید به وعده های سرخرمن موکول میشد و نتیجه این حرکت انقلابی در جریان کنگره باید تصویب میشد. یا پذیرش و یاعدم پذیرش آن و یا تقسیم سازمان بدوبخش نه اینکه صفوف و بخشی از مرکزیت که مائویزم را مرحله سوم مارکسیزم – لیننیزم میدانستند بتدریج سازمان را ترک نمایند که سازمان را ترک نمودند.»***

**برعکس در جوابیۀ بی‌نام علیه سند سلب اعتماد از "سازمان انقلابی..." در مورد "اندیشۀ مائوتسه دون" و "مائوئیزم" و مطالب بحثی مطرح شده در این باره در سند سلب اعتماد، گفته شده است:**

***«مائویسم: وقتی سازمان، اسناد دومین کنگره‌ی تشکیلاتی را برای اعضای شرکت کننده ارائه نمود در بخشی از آن درج شـده بود:‌***

***"حزب کمونیست انقلابی امریکا که پیش از سال 1984 "مائویزم" را به تیوری "عصر زوال امپریالیزم" لین پیائویستی ربط میداد و با این بحث درست که عصر ما "عصر زوال امپریالیزم" نه بلکه "عصر امپرالیزم و انقلابات پرولتری" است،‌با صراحت اعلام کرده بود که کاربرد "مائویزم" به جای اندیشه مائوتسه دون نادرست است؛ اما در سال 1988 اعلام نمود که " مائویزم" بهتر از "اندیشه‌ مائوتسه دون خدمات مائوتسه دون به علم و ایدیولوژی انقلابی پرولتری را بیان می نماید و سومین مرحله تکاملی آن را درست تر و واضح تر نشان میدهد."‌***

***"جاا" که تا قبل از سال 1993 در کنار مارکسیزم – لنینیزم از اندیشه مائوتسه دون کار می‌گرفت، پس از هفده سال از درگذشت رفیق مائوتسه دون، به خدمات وی پی برد و از اندیشه مائوتسه دون صرف نظر کرد و اصطلاح "مائویزم" [را] به کار گرفت.***

***استفاده از "مائویزم" به جای اندیشه مائوتسه دون از طرف حزب کمونیست پیرو روی دست گرفته شد. این حزب در سال 1979 معتقد به مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون بود، از آن دفاع میکرد و همه را به کاربرد آن فرا میخواند، اما در سال 1981 شعار " به سوی مائویزم" ! را بلند کرد و یک سال بعدتر مارکسیزم – لنینیزم – مائویزم را پذیرفت و آهسته آهسـتـه راه را بـرای "اندیشه گونزالو" باز کرد.***

***... با تعمق بیشتر در سطور بالا، نتیجه می گیریم که کاربرد اصطلاح "مائویزم" به جای اندیشه مائوتسه دون که به گفته حزب کمونیست مائویست افغانستان " ح.ک.م.ا" " ... صرفا بخاطر بیان بهتر خدمات مائوتسه دون مبنی بر متکامل ساختن علم و ایدئولوژی انقلابی پرولتری به مرحله سوم نیست، بلکه مائویزم نسبت به "اندیشه مائوتسه دون" دارای کیفیت بهتر و عالی تر می‌باشد"‌،‌ به علت اثر گذاری فراوان حزب کمونیست پیرو بر "جاا"‌،‌ در این نهاد راه یافته است. حزب کمونیست پیرو که خود زمانی شعار دفاع و کاربرد اندیشه مائوتسه دون را بالا کرده بود و بعد "مائویزم" را پذیرفت و بعد از آن " عمدتا مائویزم" را به کار بست و بعد به آن "اندیشه گونزالو" را علاوه کرد، به گفته "ح.ک.م.ا" " سرانجام فرمولبندی "مارکسیزم – لنینیزم – مائویزم – اندیشه گونزالو ‌(عمدتا اندیشه گونزالو) توسط حزب مذکور پذیرفته شد". این وضعیت به خوبی نشان می دهد که استفاده از "مائویزم" به جای اندیشه مائوتسه دون در "جاا"، نه از یک پراتیک، ‌بلکه از اثرگذاری حزب ای نشات کرده که " اندیشه گونزالو "عمدتا اندیشه گونزالو" را می پذیرفته است. این همه " مائویزم" گفتن نشان میدهد که کاربران عمده آن چگونه راه را برای "اندیشه"‌،‌"راه"،‌"سنتز نوین" باز کرده و شاید هم به زودی در کنار آن "گونزالیزم" نیز جابجا شود. اکنون ما به جای مارکسیزم – لنینزم – اندیشه مائوتسه دون، ‌با قطاری از مارکسیزم – لنینیزم – مائویزم- عمدتا مائویزم – اندیشه گونزالو- عمدتا اندیشه گونزالو- راه پراچندا و سنتز نوین باب آواکیان روبرو هستیم که کاربران آن در هر ایستگاهی که خواسته باشند، می توانند توقف کنند و حرکت کنند ،‌بدون اینکه نیاز این توقف و حرکت را نشان داده بتوانند.***

***"جاا" در برنامه اش می گوید:‌"‌در حقیقت بحث بر سر دفاع از مارکسیزم – لنینیزم است ... ما تاکید می کنیم که اندیشه مائوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم – لنینیزم است. بدون دفاع از مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون و پایه کار قرار دادن آن، ‌غلبه بر رویزیونیزم و ارتجاع بطور عموم ناممکن است." وقتی "اندیشه ماتوتسه دون مرحله نوین از تکامل مارکسیزم – لنینیزم است"،‌ پس نیاز به استفاده از اصطلاح "مائویزم" چیست؟‌***

***کنگره هفتم حزب کمونیست چین در سال 1945 تاکید کرد که " حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم – لنینیزم و ایده های مائوتسه دون قرار دارد." و بعد در کنگره هشتم حزبی "ایده های مائوتسه دون" حذف شد و نهمین جلسه حزب کمونیست چین در 1969 پس از جمعبندی از انقلاب فرهنگی اعلام کرد که "حزب کمونیست چین تحت هدایت مارکسیزم – لنینیزم – اندیشه مائوتسه دون قرار دارد."‌ و زمانی که کنگره دهم حزبی تیوری " عصر زوال امپریالیزم" را به دور افکند، این روند به خوبی نشان داد که حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون،‌ اندیشه مائوتسه دون را نه مارکسیزم عصر امپریالیزم می دانست و نه هم مارکسیزم عصر زوال امپریالیزم ،‌ بلکه آن را ایده ها و اندیشه های مائوتسه دون و تلفیق مارکسیزم در شرایط خاص چین می دانست که در عصر امپریالیزم برای رسیدن به جامعه سوسیالیستی و تداوم انقلابی سوسیالیستی، نبرد پرولتاریا را به پیش می برد.***

***(قابل یادآوری است که در مورد به کاربرد اندیشه مائو و مائویزم در دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان بحث هایی از جانب بعضی شرکت کنندگان صورت گرفت و قرار بر آن شد که تمام رفقا درین باره مطالعه همه جانبه نمایند و سطح تیوریک خـود را بالا ببرند تا دلیل قانع کننده ای در مورد این بحث ارائه گردد.) ( به پیش شماره چهارم ،‌ قوس 1391)‌***

***پس از این بحث، دقیقا چهار نفر از 20 شرکت کننده در کنگره موضوع "‌مائویسم "‌را مطرح کردند. از جمله این چهار نفر، یکتن پس از چند ماه بدون بحث خاص رابطه اش را با سازمان قطع کرد؛‌ دومی که تروتسکی را مظلوم می دانست، اکنون چنان ضد مائو تشریف دارد که دست های "سوسیالیسم کارگری" را از عقب بسته؛‌ رفیق سومی بدون کدام استدلال خاص شیفته این اصطلاح بود و چهارمی هم لطیف بود. هیچ یکی از اینها موضوعات مندرج سند ارائه شده به کنگره را با بحث تئوریک رد کرده نتوانستند و همین بود که برنامه سازمان که لطیف نیز جزوی از تصویب کنندگان آن بود با این ماده به تصویب رسید:‌ "***

***سازمان ما با اعتقاد به م. ل. ا. دو برنامه (حداقل و حداکثر) دارد ..."‌***

***اما لطیف که متاسفانه صداقت انقلابی را در نوشته اش فراموش کرده، در زمینه چندتا حرف نادرست ارائه می کند:***

1. ***کنگره بوسیله انتی مائویست ها برگزار نشده بود؛‌ بلکه در کنگره همه حق رای مساوی داشتند، از جمله خود لطیف.***
2. ***در مورد اندیشه مائوتسه دون و مائویسم بحث طولانی در کنگره صورت نگرفت؛ زیرا چهار تن از طرفداران مائویسم که توان بحث تئوریک در این زمینه را نداشتند نمی توانستند مواد مندرج سند را رد کنند. تنها با شیفتگی و ذوقزدگی طرفدار مائویسم بودند.***
3. ***در کنگره و هیچ سند سازمان تذکر نرفته که " با پذیرش مائویزم در پیش جنبش سوالات خلق میگردد."‌عکس آن در "به پیش" شماره چهارم نوشته شده است:‌‌" ( قابل یادآوری است که در مورد به کاربرد اندیشه مائو و مائویزم در دومین کنگره سازمان انقلابی افغانستان بحث هایی از جانب بعضی از شرکت کنندگان صورت گرفت و قرار بر آن شد که تمام رفقا درین باره مطالعه همه جانبه نمایند و سطح تیوریک خود را بالا ببرند تا دلیل قانع کننده ای در مورد این بحث ارائه گردد."‌ این سطور نشاندهنده اینست که طرفداران مائویسم دارای سطح تئوریک لازم نبودند تا از مائویسم به جای اندیشه مائو با در نظرداشت نظرات کلاسیکران دفاع می کردند.***
4. ***لطیف درست می گوید که پس از تدویر دومین کنگره در مرکزیت سازمان مسئله مائویسم را مطرح کرده است؛ ‌اما همه اعضای مرکزیت به یاد دارند که هر بار به او گفته می شد از آنجائیکه در تمام مرکزیت سامان او طرفدار مائویسم است، بهتر است خودش نوشته ای در دفاع از این موضوع با بار تئوریک ارائه کند تا مورد بحث قرار گیرد. اما او هیچ وقت چنین نکرد، زیرا توانایی چنین کاری را نداشت.***
5. ***چنانچه تذکر رفت، به جز از چهار شرکت کننده که طرفدار پذیرش مائویسم بودند؛‌ اکثریت رفقا طرفدار اندیشه مائوتسه دون بودند. این که لطیف می نویسد که بالاتر از 50 فیصد اشتراک کنندگان در کنگره موافق پذیرش مائویسم بودند؛ آمار هوایی و من در آوردی است. چگونه امکان دارد در یک کنگره دموکراتیک 50 فیصد اشتراک کنندگان موافق یک مسئله باشند ولی یک اقلیت بتواند خلاف دیدگاه اکثریت آنرا به تصویب برساند؟‌ چگونه امکان دارد که بالاتر از 50 فیصد شرکت کنندگان مائویسم را بپذیرند اما اقلیت بتوانند برنامه ای را به تصویب برساند که در یکی از ماده های آن اعتقاد سازمان مارکسیسم – لنینیسم – اندیشه مائوتسه دون درج شده باشد؟؟***
6. ***لطیف می نویسد:‌" عدم پذیرش مائویزم و سبوتاژ آن در کنگره دوم نقض دموکراتیزم تشکیلاتی در کنگره دوم بود،‌ یا لطیف معنی دموکراتیزم را نمی فهمد و یا هم برای تبرئه ناچار است چیزهایی را سرهم بار کند . (‌البته لطیف در کنار سایر کمبود هایش، در اینجا سطح پایین ریاضی خود را نیز به نمایش می گذارد،‌ زیرا 4 نفر 50 فیصد بیشتر از بیست تن را تشکیل نمی دهند.)‌ دموکراتیزم واقعی در تشکیلات همین است که بروی یک مسئله بحث صورت گیرد و پس از بحث نظر اکثریت به حیث نظر تشکیلات درج گردد. چیزی که در کنگره دوم صورت گرفت، سبوتاژ مائویسم نبود؛‌ زیرا خود لطیف به درستی یا نادرستی باورمند است که بروی این مسئله "بحث طولانی"‌ صورت گرفت. مگر دموکراتیزم واقعی این نیست که هر ماده برنامه به رای گذاشته شد و رفقای شرکت کننده،‌ به شمول خود لطیف ، برنامه سازمان را به تصویب رساندند از جمله ماده اعتقاد سازمان به م. ل. ا. ؟؟‌***
7. ***مگر کی مانع لطیف شده بود که از کنگره بر می‌خاست و می‌گفت از آنجائیکه اکثریت شما به پذیرش مائویسم باورمند نیستید و از اندیشه مائوتسه دون دفاع می‌کنید؛‌ دیگر با سازمان کار نمیکند و سازمان را ترک می گوید،‌ که حالا ‌( بعد از هفت سال) ظاهرا اکت قهرمانی در آورده و می نویسد که در کنگره باید " پذیرش و عدم پذیرش"‌ مائویسم صورت می‌گیرد و یا سازمان به دو بخش تقسیم می شد؟؟ چرا چنین کاری را در هفت سال گذشته ( 1391 – 1398 )‌ انجام نداد و با سازمان مقاطعه نکرد؟؟***
8. ***در آخر این بخش،‌لطیف که فکر می شد آدم صادق و راستگویی است، دچار افت شدید می شود و می نویسد:‌"‌... نه اینکه صفوف و بخشی از مرکزیتی که مائویسم را مرحله سوم مارکسیسم – لنینیسم میدانستند بتدریج سازمان را ترک نمایند که سامان را ترک نمودند."‌***

***لطیف عزیز،‌ تو و وجدان و ضمیرت؛‌ کی، کدام عضو سازمان و یا مرکزیت برای نه پذیرفتن مائویسم بوسیله سازمان،‌ سازمان را ترک کرده؟‌منصور؟ مطمئن هستم که استعفانامه او را خوانده اید؛‌ در کجا او نوشته که برای عدم پذیرش مائویسم بوسـیـلـه سـازمـان،‌ استعفا می دهد؟‌ ...***

***مگر منصور در همان کنگره دوم به دفاع نیمه مخفی از تروتسکی نپرداخت؟‌ مگر حالا او شمشیر بدست سایه مائو و استالین را نفرین باران نمیکند؟‌***

***خودت؟‌ گمان نمی کنم برای بحث مائویسم سازمان را ترک گفته باشی!‌ اگر نپذیرفتن مائویسم بوسیله سازمان برایت مهم می بود،‌ در این هفت سال باید سازمان را ترک می کردی. در کنگره سوم سازمان بحثت را پیش می بردی و در صورت نپذیرفتن سازمان را ترک می کردی. اگر آدم جدی می بودی،‌ از موقعی که برایت در مرکزیت سازمان داده شده بود تا به دفاع از مائویسم رساله بنویسی،‌ استفاده می کردی.***

***لطیف عزیز،‌ فکر نمیکنی اینجا وجدان و ضمیرت لنگیده و به نادرستی می گویی که شماری از صفوف و اعضای مرکزیت برای بحث مائویسم سازمان را ترک کرده اند؟»***

**فعلاً ما قصد نداریم که روی موضوع "اندیشۀ مائوتسه دون" و "مائوئیزم" به صورت مفصل صحبت نماییم. قصد ما از بحث جاری این است که موضوع ذیل در سند جوابیۀ بی‌نام علیه سند سلب اعتماد از "سازمان انقلابی..." را مورد توجه قرار دهیم:**

***«... حزب کمونیست چین تحت رهبری رفیق مائوتسه دون،‌ اندیشه مائوتسه دون را... ایده ها و اندیشه های مائوتسه دون و تلفیق مارکسیزم در شرایط خاص چین می دانست...» (تأکید روی کلمات از ما است)***

**I:ــ اگر "اندیشۀ مائوتسه دون" تلفیق مارکسیزم یا به بیان به‌تر تلفیق مارکسیزم- لنینیزم در شرایط خاص چین باشد، چرا "سازمان انقلابی..." در شرایط خاص افغانستان پافشاری روی آن را به مثابۀ مهم‌ترین موضوع ایدیولوژیک مطرح می‌نماید؟ حقیقت این است که خود این پافشاری توسط "سازمان انقلابی..." نشان می‌دهد که موضوع "اندیشۀ مائوتسه‌دون" یک موضوع خاص چینی نیست، بل‌که موضوع بین‌المللی‌ای است که پذیرش و عدم پذیرش آن، توسط "سازمان" مذکور به مثابۀ مهم‌ترین موضوع ایدیولوژیک برای جنبش کمونیستی افغانستان نیز مطرح گردیده است.**

**II:ــ "اندیشۀ مائوتسه‌دون" به عنوان تلفیق "مارکسیزم- لنینیزم" در شرایط خاص چین در کنگرۀ کشوری هفتم حزب کمونیست چین به ترتیب ذیل مطرح گردید:**

**«حزب کمونیست چین "اندیشۀ مائوتسه‌دون" را که تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با پراتیک انقلاب چین است، به عنوان خط راه‌نمای خود پذیرفته است.»**

**اما آن چه در کنگرۀ کشوری نهم حزب کمونیست چین تحت عنوان "اندیشۀ مائوتسه‌دون" پذیرفته شد، دیگر تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با پراتیک انقلاب چین نبود، بل‌که:**

**اول ــ تلفیق آن تیوری‌ها با پراتیک مشخص انقلاب (انقلاب چین و انقلاب جهانی) بود. جنبه‌های بین‌المللی این تلفیق عبارت بودند از: مبارزۀ عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی علیه امپریالیزم، مبارزۀ عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی علیه رویزیونیزم معاصر (مشخصاً رویزیویزم معاصر شوروی) و مبارزۀ عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی علیه مرتجعین کشورهای مختلف.**

**دوم ــ دفاع کردن، دنبال نمودن و تکامل دادن همه جانبۀ سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی و ... مارکسیزم- لنینیزم و ارتقا دادن آن به مرحلۀ کاملاً نوین.**

**در "گزارش به نهمین کنگرۀ کشوری حزب کمونیست چین گفته شده است:**

**«صدر مائو طی نیم قرن اخیر، در رهبری مبارزۀ عظیم مردم ملیت‌های محتلف چین به خاطر انجـام انـقـلاب دمـوکـراتـیـک نـویـن، در رهبری مبارزۀ عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در کشور ما و هم‌چنین در مبارزۀ عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی علیه امپریالیزم، رویزیونیزم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیزم- لنینیزم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده و در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی و زمینه‌های دیگرمارکسیزم- لنینیزم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده و آن را رشد و تکامل و به مرحلۀ کاملاً نوینی ارتقا داده است.» (مجموعۀ اسناد نهمین کنگرۀ کشوری حزب کمونیست چین به زبان فارسی- ادارۀ نشریات زبان‌های خارجی- پکن 1969- صفحۀ 82 ــ تأکید روی کلمات از ما است)**

**هم‌چنان در "اساسنامۀ حزب کمونیست چین (مصوب نهمین کنگرۀ کشوری حزب کمونیست چین به تاریـخ 14 آوریـل 1969) گـفـتـه**

**شده است:**

**«حزب کمونیست چین مارکسیزم- لنینیزم- مائوتسه‌دون اندیشه را به مثابۀ اساس تیوریک هدایت افکار خود می‌داند.... رفیق مائوتسه‌دون طی نیم قرن اخیر در رهبری مبارزۀ عظیم چین به خاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزۀ عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسالیزم در چین و در مبارزۀ عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی علیه امپریالیزم رویزیونیزم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیزم- لنینیزم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیزم- لنینیزم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیزم- لنینیزم را رشد و تکامل و به مرحلۀ کاملاً نوینی ارتقا داده است.» (مجموعۀ اسناد نهمین کنگرۀ کشوری حزب کمونیست چین به زبان فارسی- ادارۀ نشریات زبانهای خارجی- پکن 1969- صفحۀ 132 و 133 ــ تأکید روی کلمات از ما است)**

**در اساس‌نامۀ تصویب شده در کنگرۀ کشوری دهم حزب کمونیست چین نیز "اندیشۀ مائوتسه دون"، نه به مثابۀ تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم- لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب چین، بل‌که در کل "مارکســـــــــــیزم- لنیــــــــنیزم- اندیشـــــۀ مائوتسه‌دون" به مثابۀ اساس تیوریک راه‌نمای اندیشۀ حزب پذیرفته شده است.**

**III:ــ موضوع صرفاً این هم نیست که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتســـــــــــه‌دون در مـــــورد "اندیشۀ مائوتسه‌دون" چه برداشتی داشته است و ایا آن را مرحلۀ سوم تکامل ایدیولوژی پرولتری محسوب نموده یا صرفاً تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین دانسته است؟ حتی مطرح کردن "اندیشۀ مائوتسه دون" صرفاً به عنوان تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با پراتیک انقلاب چین و خط راه‌نمای حزب کمونیست چین، موضوع تازه‌ای بود که مطرح کردن آن در سطحی که حزب کمونیست چین در کنگرۀ کشوری هفتم خود به عمل آورد، در جنبش کمونیستی بین‌المللی سابقه نداشت، چه رسد به این که "اندیشۀ مائوتسه‌دون" به عنوان مرحلۀ نوین تکامل و ارتقای ایدیولوژی پرولتری مطرح گردد.**

**مارکس در طول حیات خود از "مارکسیزم" دم نزد. از او گفتۀ معروفی به جا مانده است که در خطاب به مخالفین و موافقین خود تأکید داشته است:**

**«من مارکس هستم، نه مارکسیست.»**

**وقتی مارکس در گذشت، انگلس بر قبر مارکس اعلام نمود که:**

**«من و رفیقم مارکس مکتب فکری جدید مان را مشترکاً به وجود آوردیم؛ ولی چون سهم او درین کار اساسی‌تر و مهم‌تر از سهم من بوده است، من این مکتب فکری را به افتخار رفیقم "مارکسیزم" می‌نامم.» (نقل به مفهوم)**

**به این ترتیب "مارکسیزم" رسمیت یافت.**

**یکــــی از مبارزات بزرگ استالین، مبارزات وی برای رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "لنینیزم" بود که در واقع از همان فردای درگذشت لنین توسط استالین شروع گردید، ولی اوج این مبارزه تدوین و انتشار کتاب‌های "اصول لنینیزم" و "مبادی لنینیزم" توسط استالین بود که سال‌ها بعد از درگذشت لنین صورت گرفت. اما حتی همین سطح از مبارزات استالین در رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "لنینیزم"، اوج تیوریزه نمودن "لنینیزم" محسوب نمی‌گردد. در واقع باید گفت که اوج کاروپیکارِ تیوریزه نمودن "لنینیزم" توسط حزب کمونیست چین در زمان مبارزه علیه رویزیونیزم معاصر "شوروی" صورت گرفت. "مجموعۀ نه تفسیر" در برگیرندۀ سندی است به نام "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم". در واقع درین سند است که تیوریزه نمودن "لنینیزم" به اوج خود رسید. این سند تقریباً چهل سال بعد از درگذشت لنین تدوین و منتشر گردید. بنابرین شناخت تیوریک ما از "لنینیزم"- یا به بیان دیگر "مارکسیزم- لنینیزم"- باید مبتنی بر سند "زنــده باد مارکسیزم- لنینیزم" باشد و نه صرفاً مبتنی بر "اصول لنینیزم" و "مبادی لنینیزم".**

**در مقایســـه با دو مبارزۀ فوق‌الذکر، مبارزه برای رسمیت بخشیدن بین‌المللی خدمات مائوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلابی پرولتری، به اصطلاح خیلی پیش از وقت، یعنی در زمان حیات مائوتسه‌دون، شروع گردید. به همین خاطر این مبارزه در حزب کمونیست چین همیشه با چلنج‌های زیادی از طرف مخالفین مائوتسه‌دون مواجه بود و علیه آن به عنوان مبارزه علیه کیش‌شخصیت مائوتسه‌دون مبارزه صورت می‌گرفت. این چلنج‌ها حتی علیه "اندیشۀ مائوتسه‌دون" به عنوان تلفیق مارکسیزم- لنینیزم با شرایط ویژۀ چین، که در کنگرۀ کشوری هفتم حزب کمونیست چین به تصویب رسیده بود، قرار گرفت و حتی موضع‌گیری علیه کیش شخصیت، که در واقع موضع‌گیری علیه به اصطلاح کیش شخصیت مائوتسه‌دون بود، در کنگرۀ کشوری هشتم حزب کمونیست چین به تصویب رسید. در کنگرۀ کشوری دهم حزب کمونیست چین، که آخرین کنگرۀ کشوری "حزب" در زمان حیات مائوتسه‌دون بود، نیز به نحوی مبارزه علیه کیش شخصیت به عنوان چیزی که در جریان انقلاب فرهنگی توسط لین پیائو دامن زده می‌شد مطرح بود و در سطح کل حزب باعث رقیق شدن تلقی از "اندیشۀ مائوتسه‌دون" به عنوان مرحلۀ سوم تکامل کمونیزم گردید، اما نتوانست آن را کاملاً از میان ببرد، به آن صورتی که در کنگرۀ کشوری هشتم حزب کمونیست چین رخ داد. به این ترتیب روشن است که حزب کمونیست چین تا آخر نتوانست به یک حزب استوار و قاطع مارکسیست- لنینیست- مائوئیست تکامل نماید. بـه هـمـیـن جهـت بـود کـه مـائـوتسـه‌دون نسـبت بـه آینـدۀ همسرش چیان‌چین تشویش داشت. بنا به همین تشویش، که بخشی از کلیتِ تشویق نسبت به آیندۀ چین و آیندۀ جناح انقلابی "حزب" بود، باری در آخرین روزهای حیاتش به او گفته بود که:**

**«رویزیونیســـــت‌ها منتـــــظر بسته‌شدن چشم‌هایم هستند تا قدرت را قبضه نمایند و ترا "مجازات" کنند.»**

**و باز به همین خاطر بود که به خلق‌های جهان و خلق چین هوش‌دار داده بود که:**

**«اگر رویزیونیست‌ها از طریق کودتا قدرت را تصرف شوند و چین را به یک ابرقدرت هژمونیست مبدل سازند، خلق چین وظیفه دارند علیه آن‌ها قیام نمایند و خلق‌های جهان وظیفۀ دارند از مبارزات خلق چین حمایت کنند.»**

**IV:ــ بحث ربــــــــــط دادن "اندیشۀ مائوتسه‌دون" و "مائوئیزم" با "تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" که توسط استالین مطرح گردیده است، یک بحث نادرست است. استالین "لنینیزم" را به عنوان "مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" مطرح نمود تا در همان زمان تکامل کمونیزم را از مارکسیزم به مارکسیزم- لنینیزم نشان دهد و نه این که آن را به عنوان حد نهایی تکامل کمونیزم مطـــــرح نمـــــاید و غــــیرممکن بودن و غیراصولی بودن تکاملات بعدی کمونیزم را اعلام نماید. چنین حکمی در واقع یک حکم آشکارا غیرعلمی و غیردیالیکتیکی است و نسبت دادن آن به استالین نه تنها غیرواقعی است بل‌که توهین بزرگی در حق استالین محسوب می‌گردد.**

**V:ــ استالین عصر را به عنوان "عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" مطرح نموده است و نه صرفاً " *عصر امپریالیزم* "، به آن صورتی که در جوابیۀ بی‌نام در دفاع از "سازمان انقلابی..." مطرح گردیده است. وقتی ما از عصر کنونی حرف می‌زنیم باید هر دو بخش متذکره را در نظر بگیریم و نه صرفاً امپریالیزم یا انقلاب پرولتری را. تضعیف یا تقویت یکی از این دو بخش باعث تقویت یا تضعیف بخش دیگر آن می‌گردد.**

**مثلاً تبدیل شدن حزب کمونیست شوروی و دولـــــت اتــــــحاد جــــماهیر شـــوروی سوسیالیستی بـــه حــــزب رویزیونیستی و دولت سوسیال‌امپریالیستی باعث آن گردید که انقلاب سوسیالیســــتی در شــــــوروی سرنگون گردد. این وضعیت باعث تضعیف فوق‌العادۀ "انقلاب پرولتری" در جهان گردید و به همان پیمانه باعث تقویت "امپریالیزم" در جهان شد. دفاع جهانی حزب کمونیست چین و در هم‌راهی با آن حزب کار البانیه از مارکسیزم- لنینیزم و مبارزۀ جهانی شان علیه رویزیونیزم مدرن شوروی، با وجودی که قسمتی از احزاب و سازمان‌های کمــــــــونیستی را از گزند رویزیونیزم مدرن شوروی نجات داد، اما اکثریت آن‌ها به دنباله‌روان رویزیونیزم مدرن شوروی مبدل شده و به سطح احزاب رویزیونیست سقوط نمودند. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین که در واقع به دنبال مبارزۀ جهانی ضد رویزیونیزم مدرن شوروی و به عنوان یک مبارزۀ ضد احیاگری ارتجاعی در چین به راه افتاد، روی‌هم‌رفته مدت تقریباً ده سال از احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری نموده و خصلت پرولتری حزب کمونیست چین و خصلت سوسیالیستی دولت چین را حفظ نمود و تکامل بخشید، در سطح بین‌المللی نیز تا حد معینی باعث تقویت بخش "انقلاب" گردید. اما انقلاب فرهنگی با تمام دست‌آوردهایـــــش نتـــــوانست وضـــعیت بین‌المللی قرار داشتن انقلاب جهانی در مرحلۀ تعادل استراتژیک کوتاه مدت با امپریالیزم در جهان، از سال 1945 (ختم جنگ جهانی دوم) تا سال 1953 و حداکثر تا سال 1956 (کنگرۀ بیستم حزب کمونیست شوروی یعنی زمان مسلط شدن رویزیونیزم مدرن شوروی بر حزب کمونیست شوروی و دولت شوروی) را مجدداً احیا نماید. تیوری "عصری که در آن امپریالیزم به سوی اضحلال کامل می‌گراید و سوسیالیزم به سوی پیروزی جهان‌شمول گام برمیدارد"، قبل از همه به این خاطر یک تیوری نادرسـت بـود کـه در واقع وضعیت عینی متذکره در جهان را نادیده می‌گرفت.**

**اما انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین راه دفاع اصولی از خصلت پرولتری حزب کمونیست و دولت سوسـیالـیـسـتـی و تـکـامـل آن خصلت‌ها از طریق مبارزه علیه ره‌روان راه سرمایه‌داری (رویزیونیست‌ها) در درون حزب و دولت انقلابی به منظور ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی کارگران و کل توده‌های خلق را نشان داد و برای مدت یک دهه از قدرت‌گیری سرتاسری رویزیونیست‌ها یعنی احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری نمود. به همین جهت است که عنصر عمده در تکامل مارکسیزم- لنینیزم به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم پیدایش "تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" و تطبیق آن تیوری در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین توسط مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین است، ولو این که این عنصر توسط خود حزب کمونیست چین در جریان رهبری آن توسط مائوتسه‌دون به روشنی و صراحت و قاطعیت معرفی نشده باشد. دلیل آن این است که لنینیزم نیز بعد از لنین و مارکسیزم نیز بعد از مارکس رسمیت بین‌المللی خود را کسب نمود.**

**VI:ــ اگر "مائوئیزم" را در سطح کل "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" مورد توجه قرار دهیم، سند اصلی تصویب شده توسط کل "جنبش" سند تصویب شده در جلسۀ عمومی "جاا" در سال 1993 تحت عنوان "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" است و نه سند یا اسناد هریک از احزاب شامل در "جاا"، به شمول "حزب کمونیست پیرو"، "حزب کمونیست انقلابی امریکا"، "سازمان کمونیست‌های انقــــلابی افغـــــــانستان" و "اتــــحادیۀ کمونیست‌های ایران (سربه‌داران)" که احزاب و سازمان‌های پیش‌رو در اتخاذ "مائوئــــــیزم" به جــــــای "اندیشـــــۀ مائوتسه‌دون" در سطح کل "جاا" بوده اند.**

**حزب کمونیست پیرو در سال 1981 "مائوئیزم" را پذیرفت. اما در سال 1984 که کنفرانس مؤسس "جاا" دایر گردید و در آن بیانیۀ "جاا"، بر مبنای "مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون" به تصویب رسید، حزب مذکور بر مبنای پذیرش همین سند یعنی پذیرش مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون عضویت "جاا" را حاصل نمود.**

**سپس کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا در یکی از پولینوم‌های خود، بعد از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، "مائوئیزم" را پذیرفت و سند مدون شده درین مورد را به تصویب رساند که در مجلۀ بین‌المللی "جهانی برای فتح" به زبان‌های مختلف به تصویب رساند.**

**حزب کمونیست پیرو، در کنگرۀ اول خود در سال 1988- 1999 سند مربوط به "مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" را مدون کرد و به تصویب رساند. این سند نیز به زبان‌های مختلف در مجلۀ بین‌المللی "جهانی برای فتح" منتشر گردید. قبل از آن یا حزب کمونیست پیرو سند یا اسناد مدون شده‌ای در مورد "مائوئیزم" نداشته یا حداقل سند و اسناد مذکور در مجلۀ بین‌المللی "جهانی برای فتح" به زبان‌های منتشر نگردیده بود.**

**"سازمـــــان کمـــــونیست‌های انقلابی افغانستان" که در سال 1989 تشکیل گردید، در سند اساسی برنامه‌ای خود به نام "اعلام مواضع سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان" پذیرش "مائوئیزم" را اعلام نمود و فصلی از سند اساسی برنامه‌یی خود ("اعلام مواضع ...) را به تشریح مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم اختصاص داد. این بخش از سند مذکور نیز به زبان‌های مختلف ترجمه گردید و در مجلۀ بین‌المللی جهانی برای فتح منتشر گردید.**

**"اتحادیـــــۀ کـــــمونیست‌های ایـــــران (سربه‌داران)" در سال 1990 در یکی از پولینوم‌های کمیتۀ مرکزی خود "مائوئیزم" را پذیرفت و سندی را درین مورد مدون نموده و تصویب کرد. این سند نیز به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجلۀ بین‌المللی جهانی برای فتح منتشر گردید.**

**در واقع انتشار چهار سند متذکره در دفاع از "مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" زمینه را برای تشکیل جلسۀ عمومی سال 1993 "جاا" و تصویب سند تاریخی "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" در آن مساعد ساخت.**

**در مــــورد "جنـــــبش انقلابی انترناسیونالیستی" دو داستان ساختگی وجود دارد: یکی این که این "جنـبـش" شـدیـداً تـحـت تـأثـیـر حـزب کمونیست پیرو قرار داشته است، و دیگر این که "جنبش" مذکور شدیداً تحت تأثیر حزب کمونیست انقلابی امریکا قرار داشته است.**

**جالب این است که طرف‌داران امروزی حزب کمونیست انقـــــلابی امـــــریکا از تأثیرپذیری شدید "جنبش" از حزب کمونیست پیرو می‌نالند و طرف‌داران امـــــروزی حزب کمونیست پیـــــرو از تأثیرپذیری شدید "جنبش" از حزب کمونیست انقلابی امریکا و بقیه تمامی اعضای سابق "جنبش" و داوطلبان عضویت در "جنبش" هیچ یک ازین دو داستان را قبول ندارند.**

**به عبارت دیگر "جنبش انقلابی انقلابی انترناسیونالیستی" در کلیت خود بر مبنای پرنسیپ‌های پذیرفته شدۀ مائوئیستی "حقوق مساوی احزاب بر سر قدرت و احزاب بیرون از قدرت"، "حقوق مساوی احزاب قوی و احزاب ضعیف" و "رد موقعیت حزب پدر و احزاب پسر یا دختر" در مناسبات انترناسیونالیستی میان احزاب کشورهای مختلف جهان حرکت داشته است. چنان‌چه در جلسۀ عمومی سال 1993 "جنبش" که در آن سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" به تصویب رسید، نمایندۀ حزب کمونیست پیرو، به دلیل این که در سطح "ناظر" در جلسه شرکت داشت، دارای حق رأی نبود و فقط رأی مشورتی داشت. در همان جلسه نظر این "ناظر" در مورد «عمدتاً مائوئیزم» و «جنگ خلق به مثابۀ عنصر عمده در مائوئیزم» رد گردید و هم‌چنان نظرش در مورد «اندیشۀ گونزالو» به عنوان موضوع ویژۀ "حزب کمونیست پیرو" مربوط به کل "جنبش" دانسته نشد. هم‌چنان نظر نمایندۀ حزب کمونیست انقلابی امریکا در مورد اوضاع جهان، که می‌گفت در شرایط فعلی نمی‌توان تضاد عمدۀ جهانی را مشخص کرد، توسط آراء اکثریت نه چندان قاطع نمایندگان و ناظرین شرکت‌کننده در جلسه رد گردید و در سند "در بارۀ اوضاع جهان" همین رأی اکثریت غیرقاطع باعث گردید که سند مذکور طبق آن فرمول‌بندی گردد.**

**بنابرین بحـــــث در مـــــورد اتخاذ "مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" توسط "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" باید روی سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم"، یعنی سند مورد پذیرش تمام "جنبش" متمرکز باشد. این سند توسط نمایندگان احزاب و سازمان‌های شامل در "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" به تصویب رسیده است و خرد جمعی کل "جنبش" در مورد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم در آن انعکاس یافته است.**

**VII:ــ به کاربرد اصطلاح "مائوئیزم" به طور مشخص حاصل جمع‌بندی خدمات مائوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری یعنی متکی بر جمع‌بندی خدمات پراتیکی و تیوریکی وی توسط "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" است؛ درست همان طور که به کار برد اصطلاح "مارکسیزم" به طور مشخص و در اساس حاصل جمع‌بندی خدمات پراتیکی و تیوریکی "مارکس" به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری، توسط "انگلس" محسوب می‌گردد؛ و درست همان طور که به کاربرد اصطلاح "لنینیزم" به طور مشخص و در اساس حاصل جمع‌بندی خدمات پراتیکی و تیوریکی "لنین" به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری توسط "استالین" محسوب می‌گردد.**

**بنابرین همان طوری که رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "مارکسیزم" توسط "انگلس" بعد از "مارکس و رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "لنینیزم" توسط "استالین" بعد از "لنین" درست و اصولی بوده است، رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "مائوئیزم" توسط "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" نیز درست و اصولی بوده است. درین میان دلیلی وجود ندارد که بگوییم رسمیت بین‌المللی "مارکسیزم" توسط "انگلس" و رسمیت بین‌المللی "لنینیزم" توسط "استالین" می‌توانسته درست و اصولی باشد، ولی رسمیت بین‌المللی "مائوئیزم" توسط "جاا" درست و اصولی نبوده است.**

**درین میان باید به دو موضوع مشخص در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی دقیقاً توجه نمود:**

**یکی این که در زمان حیات مائوتسه‌دون بود که خدمات وی در تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری مورد توجه صورت گرفت و این خدمات در کنگرۀ کشوری نهم حزب کمونیست چین و به نحوی در کنگرۀ کشوری دهم حزب کمونیست چین، تحت نام "اندیشۀ مائوتسه‌دون" بیان گردید؛ در حالی که در مورد مارکس و لنین حتی در همین سطح نیز در زمان حیات شان از "اندیشۀ مارکس" یا "اندیشۀ لنین" به صورت روشن و رسمی ذکری به عمل نیامده است.**

**دیگر این که "مارکسیزم" توسط انگلس و "لنینیزم" توسط "استالین" مطرح گردید و در سطح بین‌المللی مورد پذیرش قرار گرفت. اما در مورد "مائوئیزم" در یک جلسۀ بین‌المللی و توسط یک جنبش بین‌المللی (جلسۀ عمومی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1993ــ که عمدتاً به خاطر بحث روی همین موضوع ایدیولوژیک بین‌المللی تشکیل گردیده بود) تصمیم گرفته شد و اعلام گردید؛ جلسه‌ای که در نوع خود در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی بی‌نظیر بوده است.**

**حال اگر حزب و سازمانی این رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "مائوئیزم" را قبول نداشته باشد، باید با توجه به متن سند "جـاا" درین مورد یعنی سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" به طور مشخص نشان دهد که خدمات پراتیکی و تیوریکی فلسفی، اقتصادی و سیاسی "مائوتسه‌دون" به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری صرفاً تلفیق تیوری‌های مارکسیزم- لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین بوده است و نه خدماتی دارای برد جهانی که باعث تکامل همه جانبۀ مارکسیزم- لنینیزم به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم گردیده است.**

**درین مورد لازم است روی سه مورد از مهم‌ترین خدمات پراتیکی و تیوریکی فلسفی، اقتصادی و سیاسی مائوتسه‌دون بـه ایدیولـوژی و علم انقلاب پرولتری توجه نماییم:**

**در عـرصـۀ فـلـسـفـی: تأمین مونیزم در دیالیکتیک ماتریالیستی خدمت بزرگی است که "مائوتسه‌دون" به دیالیکتیک ماتریالیستی انجام داد.**

**انگلس در بخش فلسفی اثر معروفش به نام "انـــــــتی دورینــــگ" دیالیکتیک ماتریالیستی را سه‌قانونه می‌داند:**

**1 ــ قانون تضاد،**

**2 ــ قانون تبدیل کمیت به کیفیت**

**و**

**3 ــ قانون نفی در نفی.**

**به این ترتیب انگلس باورمند به "تریوالیزم" (سه‌گانه گرایی) در تشریح از قوانین دیالیکتیک ماتریالیستی بود. هم‌چنان مارکس در کتاب "سرمایه" دیالیکتیک ماتـــــریالیستی را سه‌قانــــونه می‌داند.**

**"لنیــــــــن " نیـــــز باورمند به همین "تریوالیزم" (سه‌گانه گرایی) بود.**

**برعکس "استالین" باورمند به چهارقانونه بودن دیالیکتیک ماتریالیستی بود. او در اثر معروفش به نام "ماتریالیزم دیالـیـکـتـیـک و ماتریالیزم تاریخی" از موجودیت چــــــهار قانـــــون دیالیکتیک ماتریالیستی صحبت می نماید:**

**1 ــ قانون ارتباط متقابل،**

**2 ــ قانون تأثیر متقابل،**

**3 ــ قانون تبدیل کمیت به کیفیت**

**و**

**4 ــ قانون تضاد.**

**به این ترتیب "استالین" در واقع به نحو سرپوشیده‌ای "قانون نفی در نفی" را به عنوان یکی از قوانین اساسی دیالیکتیک ماتریالیستی قبول ندارد و به جای آن از دو قانون (قانون ارتباط مقابل و قانون تأثیر متقابل) صحبت می‌نماید.**

**اما مائوتسه‌دون فقط و فقط "قانون تضاد" را به عنوان یگانه قانون اساسی دیالیکتیک ماتریالیستی می‌پذیرد و می‌گوید‌ که:**

**«قانون تضاد یا قانون وحدتِ اضدادِ ذاتی اشیاء و پدیده‌ها، قانون اساسی طبیعت، جامعه و تفکر انسانی است.» (در بارۀ تضاد)**

**مائوتسه‌دون در جای دیگری به صورت مشخص گفته است که:**

**«قانون تبدیل کمیت به کیفیت جلوه‌ای از قانون تضاد است و قانون "نفی در نفی" اصلاً یک قانون عام نیست.»**

**درین مورد لازم است ذکری از یک اثر معروف پلخانف، که در زمان نوشتن آن در خط درست قرار داشته است، به نام "مونیزم در درک از تاریخ" به عمل بیاوریم. پلخانف درین اثرش از تأمین مونیزم در درک از تاریخ جامعۀ بشری توسط مارکس و انگلس بحث می‌کند و می‌گوید که قبل از مارکس و انگلس چنین مونیزمی در درک از تاریخ جامعۀ بشری وجود نداشته است. وی می‌گوید که مارکس و انگلس با تطبیق ماتریالیزم دیالیکتیک در تکامل جامعۀ بشری (ماتریالیزم تاریخی) دید مونیستی در مورد تاریخ جامعۀ بشری را تأمین کردند. منظور او از این دید مونیستی در مورد درک از تاریخ جامعۀ بشری تأکید روی عامل تعیین‌کننده در تکامل جامعۀ بشری است یعنی تأکید روی نقش تعیین‌کنندۀ تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی و در کل نقش تعیین‌کنندۀ عامل زیربنای اقتصادی در تکامل جامعۀ بشری. وی می‌گوید که قبل از مارکس و انگلس چنین دید مونیستی در مورد تکامل جامعۀ بشری وجود نداشته است و روی عوامل مختلفی به عنوان عوامل تعیین‌کننده در تکامل جامعۀ بشری تأکید می‌گردید.**

**با وجود این در زمان مارکس و انگلس و لنین و استالین، "مونیزم" در دیالیکتیک ماتریالیستی تأمین نگـردیـد یـا بـه عـبـارت دیـگـر هنوز تأثیرات منفی دیالیکتیک هگلی بر دیالیکتیک ماتریالیستی باقی بود. این فقط در زمان مائوتسه‌دون و توسط خدمات فلسفی مائوتسه‌دون بود که مونیزم در دیالیکتیک ماتریالیستی نیز تأمین گردید.**

**بحث نسبتاً مفصل درین مورد در شمارۀ سیزدهم "ندای انقلاب"، نشریۀ هستۀ انقلابی کمونیست‌های افـغـانـسـتـان، کـه کلاً بـه مبحث "تضاد" اختصاص یافته است، وجود دارد. مطالعۀ آن به خوانندگان این سطور توصیه می‌گردد.**

**همین طور است خدمات دیگر مائوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در سایر عرصه‌های فلسفی. خوانندگان می‌توانند بحث مفصل درین موارد را در سند بین‌المللی "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" مطالعه نمایند.**

**در عـرصـۀ اقـتـصـاد سـیـاسـی:**

**اقتصاد سیاسی مارکسیستی، به معنای اخص کلمه، عبارت است از نقد اقتصاد سرمایه‌داری که مبسوط‌ ‌ترین مباحث مربوطۀ آن توسط مارکس، به هم‌کاری انگلس، در کتاب وزین "سرمایه" گردآوری گردیده است.**

**اقتصاد سیاسی لنینیستی، به معنای اخص کلمه، عبارت است از تحلیل و ارزیابی اقتصاد سرمایه‌داری امپریالیستی، که بخش‌ها یا به بیان به‌تر جنبه‌هایی از اقتصاد سرمایه‌داری امپریالیستی در اثر وزین "لنین"، یعنی "امپریالیزم به مثابۀ بالاترین مرحلۀ سرمایه‌داری"، را در بر می‌گیرد.**

**اما اقتصاد سیاسی مائوئیستی، به معنای اخص کلمه، عبارت است از اقتصاد سیاسی سوسیالیستی و برعلاوه اقتصادسیاسی دموکراسی نوین.**

**تحلیل و ارزیابی اقتصاد سوسیالیستی در زمان استالین در کتابی به نام "سیاست اقتصادی شوروی" به عمل آمد. این کتاب توسط مائوتسه‌دون در کتابی به نام "نقد سیاست اقتصادی شوروی" مورد نقد قرار گرفت. همین نقد بود که پایۀ پراتیکی و تیوریکی اقتصاد سیاسی سوسیایستی چین در اواخر حیات مائوتسه‌دون در دهۀ هفتاد قرن گذشته را تشکیل داد. جلد دوم کتاب "اقتصاد سیاسی گروه نویسندگان شانگهای" که به توضیح تیوریکی اقتصاد سیاسی سوسیالیستی پرداخته است، به‌ترین اثر تیوریک درین زمینه را تشکیل می‌دهد.**

**مطالعۀ دقیق و نقادانۀ کتاب "نقد سیاست اقتصادی شوروی" و هم‌چنان مطالعۀ دقیق و نقادانۀ "جلد دوم کتاب اقتصاد سیاسی گروه نویسندگان شانگهای" برای خوانندگان این سطور توصیه می‌گردد.**

**همین طور است خدمات دیگر مائوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در عرصه‌های گوناگون اقتصاد سیاسی. خوانندگان می‌توانند برای بحث مفصل درین موارد به سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم" مراجعه نمایند.**

**در عـرصـۀ سـیـاسـی:**

**همان طوری که قبلاً گفتیم:**

**«عنصر عمده در تکامل مارکسیزم- لنینیزم به مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم، پیدایش "تیوری ادامۀ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین توسط مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین است.»**

**درین مورد در برنامۀ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان گفته شده است:**

**«بيانيۀ [جنبش انقلابی انترناسیونالیستی] مهم‌ترين اصل "مائوئیزم" را "تيوري ادامۀ انقلاب تحت ديكتاتوري پرولتاريا" می‌داند و درین مورد می‌گوید:**

**«مائوتسه‌دون تيوري طبقات و مبارزۀ طبقاتي را تكامل داده و تداوم مبارزۀ طبقاتي را در سراسر دوران ساختمان سوسياليزم تا رسيدن به كمونيزم روشن نمود. وي با توجه به تجربۀ تلخ احياي مجدد سرمايه‌داري در شوروي به اين نتيجه رسيد كه مبارزه ميان پرولتاريا و بورژوازي در طول دوران سوسياليزم تا رسيدن به كمونيزم مبارزه‌اي است بسيار پيچيده و طولاني. وي راه مبارزه براي جلوگيري از احياي مجدد سرمايه‌داري در جامعۀ سوسياليستي را فرموله كرده و انقلاب فرهنگي عظيم پرولتاريايي را در چين رهبري نمود. به اين صورت مائوتسه‌دون با تدوين تيوري "ادامۀ انقلاب تحت ديكتاتوري پرولتاريا" بزرگ‌ترين خدمت به علم انقلاب پرولتارياي بين‌المللي را ارائه نموده و تيوري طبقات و مبارزۀ طبقاتي در ماركسيزم را كه جوهر سوسياليزم علمي مي‌باشد، به مـرحـلـۀ**

**كاملاً نويني ارتقا و تكامل بخشيد.» (تأکید روی کلمات از ما است.)**

**بیانیۀ "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" این تیوری مائوئیستی را محك تشخيص ماركسيزم از رويزيونيزم دانسته و با قدرت بيان نموده است:**

**«لنين گفت: «فقط كسي ماركسيست است كه قبول مبارزۀ طبقاتي را به قبول ديكتاتوري پرولـتـاريـا ارتـقـا دهـد.» در پـرتـو دروس و پيش‌رفت‌هاي گران‌بهاي حاصله از طريق انقلاب كبير فرهنگي پرولتاريايي تحت رهبري مائوتسه‌دون معياري كه لنين ارائه كرده بود عميق‌تر شده است. اينك مي‌توان گفت: فقط كسي ماركسيست است كه نه فقط قبول مبارزۀ طبقاتي را به قبول ديكتاتوري پرولتاريا ارتقا دهد، بل‌كه موجوديت عيني طبقات، تضادهاي انتاگونيستي طبقاتي و ادامۀ مبارزۀ انقلابي تحت ديكتاتوري پرولتاريا در سراسر دورۀ سوسياليزم تا كمونيزم را قبول مي‌كند. همان گونه كه مائوتسه‌دون با قدرت بيان داشت: «ناروشني در مورد اين مسئله به رويزيونيزم مي‌انجامد.» (تأکید روی کلمات از ما است.)**

**همین طور است خدمات دیگر مائوتسه‌دون به ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در عرصه‌های گوناگون سوسیالیزم علمی از قبیل: تیوری‌های جنگ خلق، انقلاب دموکراتیک نوین، ساختمان حزب مائوئیست، مبارزه علیه رویزیونیزم مدرن شوروی و غیره.**

**مـوضـوع داکـتـر فـیـض:**

**در سند بی‌نام در دفاع از سازمان انقلابی درین مورد گفته شده است:**

***«ارتداد زنده یاد رفیق احمد:‌ سازمان ما افتخار می کند که زنده یاد رفیق احمد را مثل رفیق اکرم یاری و رفیق مجید از رهبران شهید جنبش انقلابی کشور میداند و از اینکه در این راستا به دفاع قاطعانه از رهبران جنبش پرداخته برخود می بالد.***

***اما لطیف، که سالهای سال شاهد تجلیل زنده یاد رفیق احمد و رفیق مینا بوسیله سازمان انقلابی افغانستان بود، هیچگاه از ارتداد رفیق احمد سخن نگفت. او دفاع انقلابی و پیگیر سازمان را از زنده یاد رفیق احمد در مقابل "مائویستها"‌و " عمدتا مائویست ها"‌ می دید ولی جرئت و شهامت نمی کرد تا از ارتداد رفیق احمد سخن بگوید. لطیف بدون شک نوشته های "‌رفیق احمد ، رهبری از تبار زحمتکشان افغانستان"‌،‌‌"‌ زنی که جاودانه شد"‌،‌ "‌مینا، راهت مشعل فروزان مبارزه خلق است."‌،‌‌" رفیق فیض احمد،‌رهبر سترگ جنبش چپ "‌،‌"‌یاد رفیق احمد،‌ رهبر کبیر جنبش انقلابی کشور ما گرامی باد!"‌ را یا به دری و یا به پشتو و یاهم به هر دو زبان می خواند و خوانده؛‌ ولی چرا اعتراض نمی کرد و چرا سازمان را محکم نمی گرفت که حق ندارد یاد یک مرتد را گرامی بدارد؛‌ چرا در اعتراض با این موضع گیری سازمان،‌ راهش را جدا نکرد؟‌ چرا همان زمان به سلب اعتماد از سازمان روی نیاورد؟‌چرا سازمان را برای چنین دفاع یک سازمان منحرف نخواند و خود از "دشمنی با کمونیسم"‌ دست نکشید؟‌ چرا او بیش از ده سال "‌دشمن کمونیست"‌،‌"منحرف"و"‌رویزیونیست"‌بباقی ماند؟‌ چرا او با نشر این همه یادواره و اعلامیه ،‌هیچگاه اعتراض نکرد و خاموشی پیشه کرد؟‌***

***لطیف به خوبی می داند که شماری از یادواره های داکتر فیض احمد و رفیق مینا به قلم زنده یاد رفیق پاغر تحریر شده است. لطیف به درستی می گوید که رفیق پاغر را "‌شخص صادق،‌پرکار،‌رفیق دوست ... خلاصه یک انقلابی که واقعا به انقلاب میاندیشد یافتم."‌،‌اما اینکه چه شده که داکترفیض مرتد و سازمان انقلابی به دشمن کمونیسم تبدیل شده و در نهایت"شمولیت در چنین سازمانی دشمنی با کمونیزم است"‌؟؟‌«***

**طوری که می‌بینیم درین سطور از:**

**«*دفاع انقلابی و پیگیر سازمان از زنده یاد رفیق احمد در مقابل "مائویستها"‌و "عمدتا مائویست ها"»* صحبت می‌گردد.**

**اما دفاع از نویسندۀ "مشعل رهایی" که یک سند رویزیونیستی سه جهانی است و در آن در عین طرح ادعای دروغین باورمند بودن به مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون، از جمهوری اسلامی و حتی انقلاب اسلامی پشتی‌بانی به عمل آمده است، چه‌گونه می‌تواند یک "دفاع انقلابی" باشد؟**

**داکــــــتر فیـــــض‌احمد کی بود؟ داکتر فیض‌احمد شخص اول "گروه انقلابی خلق‌های افغانستان" و شخص اول "سازمان رهایی افغانستان" بود. "مشعل رهایی" به عنوان ارگان تیوریک- سیاسی "سازمان رهایی افغانستان" در سال 1359 خورشیدی منتشر گردید و در آن تیوری رویزیونیستی سه جهان به عنوان استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین‌المللی فرمول‌بندی گردید و به رسمیت شناخته شد. علاوتاً درین ارگان تیوریک- سیاسی از جمهوری اسلامی و حتی انقلاب اسلامی نیز دفاع به عمل آمد. بناءً روشن است که "سازمان رهایی افغانستان" به صورت مستند یک سازمان رویزیونیست بوده و داکتر فیض‌احمد نیز فقط و فقط می‌توانسته شخص اول این سازمان رویزیونیستی باشد و خود نیز فقط می‌توانسته یک رویزیونیست باشد. بنابرین چه دلیل قانع کننده‌ای برای دفاع انقلابی از شخص اول یک سازمان رویزیونیستی می‌توانسته- و می‌تواند- وجود داشته باشد؟ به بیان دیگر دفاع از چنین شخصیتی، که به احتمال قریب به یقین نویسندۀ اصلی "مشعل رهایی" نیز بوده است، فقط می‌توانسته دفاع از یک رویزیونیست باشد و روشن است که چنین دفاعی یک دفاع انقلابی نیست، بل‌که یک دفاع ضدانقلابی و رویزیونیستی است و حداقل نشان‌دهندۀ مخدوش بـــــودن مــــــرزبندی "سازمان انقــــلابی..." با رویزیونــــیزم "سازمان رهایی..." (رویزیونیزم سه جهانی و رویزیونیـــــــزم جــــــمهوری‌اسلامی‌خواه، انقلاب‌اسلامی‌خواه و کودتاگر) است.**

**یکی از اعـــــــضای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان این موضوع را در همان زمان ابتدای تشکیل "سازمان انقلابی..." با منسوبین "سازمان" مذکور مورد بحث قرار داد. آن‌ها می‌گفتند که ما مجبوریم فعلاً از داکتر فیض احمد دفاع نماییم، چرا که تعداد زیادی از افراد سازمان طرف‌دار وی هستند و اگر علیه او موضع‌گیری نماییم آن‌ها از سازمان بیرون خواهند رفت. ما همان موقع به آن‌ها گفتیم که یا کل سازمان تان علیه داکتر فیض‌احمد به عنوان یک رویزیونیست موضع‌گیری ندارد و یا حداقل همین افرادی که از آن‌ها به مثابۀ افراد طرف‌دار داکتر فیض‌احمد نام می‌برید. در صورت اول کل سازمان تان در واقع در خدمت "سازمان رهایی..." قرار دارد، یعنی انشعاب شما از "سازمان رهایی..." فقط یک انشعاب تشکیلاتی است و نه یک انشعاب ایدیولوژیک- سیاسی همه‌جانبه. اما در صورت دوم تعداد زیادی از اعضای سازمان تان در واقع نفوذی‌های "سازمان رهایی..." در درون "سازمان" تان است، گزارشات "سازمان" تان را به "سازمان رهایی..."خواهند رساند و به شما اجازه نخواهند داد که گسست تان از "سازمان رهایی..." را قاطع و همه‌جانبه بسازید.**

**ما موضوع داکتر فیض‌احمد را چند سال قبل با نمایندۀ رسمی "سازمان رهایی افغانستان" (که خود را با نام مستعار "افضل" معرفی کرده بود) نیز مورد بحث قرار دادیم. او ادعا داشت که داکتر فیض‌احمد شمارۀ دوم "مشعل رهایی" را تنظیم کرده بود و در آن علیه "تیوری سه جهان" به عنوان یک تیوری رویزیونیستی موضع‌گیری نموده و می‌خواست آن را منتشر سازد که توطئۀ ترورش به وقوع پیوست و او نتوانست این کار را انجام دهد. "افضل" هم‌چنان ادعا داشت که رهبری فعلی "سازمان" به زودی و در موقعش سند مذکور را منتشر خواهد کرد. "افضل" در مورد این انتقاد که در هر حال "سازمان رهایی..." یک سازمان رویزیونیستی سه جهانی است و باید علیه این رویزیونیزمش به طور قاطع و اساسی موضع‌گیری نماید، می‌گفت ما در آن زمان فکر می‌کردیم که "تیوری سه جهان" تیوری مائوتسه‌دون است و به همین جهت آن را تائید کردیم. اما فعلاً آن را قبول نداریم و یک تیوری رویزیونیستی می‌دانیم. اما وقتی حزب علیه تعهدشــــــکنی‌های نمـــــــایندۀ "ســـازمان رهایی..." در مورد موضع‌گیری‌های ایدیولوژیک- سیاسی جدید آن "سازمان" موضع‌گیری کرد، "سازمان رهایی..." به‌تر دید که به دشنام و ناسزاگویی علیه "حزب" متوصل گردد و کار "افضل" را نیز خودسرانه اعلام نماید و علیه او نیز به ناسزاگویی حقیقی یا دروغین دست بزند. "سازمان رهایی..." در اعلامیه‌ای که منتشر نمود، تنظیم شمارۀ دوم "مشعل رهایی" توسط داکتر فیض‌احمد را نیز انکار کرد و ان را دروغ ساخته شده توسط ما خواند.**

**حالا بعد از سپری شدن چند سال از آن زمان، سند نسبتاً مفصلی که توسط "سازمان رهایی..." منتشر شده است، در واقع همان "مشعل رهایی" شماره دوم ادعایی است که تحت عنوان "با درس‌گیری از اشتباهات راه خود را جانبازانه ادامه دهیم!" منتشر گردیده است و ما این سند را تحت عنوان: «نیاز اساسی سازمان رهایی افغانستان گسست از اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم‌طلبی و خیانت ملی است نه صرفاً درس‌گیری از اشتباهات گذشته» مورد نقد قرار داده ایم و بخش نسبتاً مهمی از آن نقد در همین شمارۀ "شعلۀ جوید" موجود است.**

**بنابرین این گفتۀ "سازمان انقلابی..." که:**

**« *سازمان ما افتخار می کند که زنده یاد رفیق احمد را مثل رفیق اکرم یاری و رفیق مجید از رهبران شهید جنبش انقلابی کشور میداند و از اینکه در این راستا به دفاع قاطعانه از رهبران جنبش پرداخته برخود می بالد.»***

**فقط و فقط می‌تواند یک افتخار کردن، برخود بالیدن و دفاع قاطعانۀ دروغین باشد؛ زیرا که چنین افتخار کردن، برخود بالیدن و دفاع قاطعانه اصلاً ممکن نیست. یک دلیلش این است که از لحاظ تاریخی افتخار کردن، برخود بالیدن و دفاع قاطعانه در یک زمان از "سازمان جوانان مترقی" و "جریان شعلۀ جاوید" از یک طرف و انشعاب "محفل پس منظر" از "جریان شعلۀ جاوید" و "گروه انقلابی..." از "سازمان" و "جریان" از طریق اعلام آن انشعابات در نوشتۀ "پس منظر تاریخی" و "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم!" اصلاً امکان ندارد. این فقط یک دروغ بسیار بزرگ تاریخی است که ذهنیت‌های عقب‌مانده و متوهم را فریب می‌دهد، هیچ اصولیتی را در بر ندارد و هیچ سودی هم عاید حال کسی نمی‌سازد. دلیل دیگرش هم این است که خط حزبی مارکسیستی- لنینیستی- مائــــــــوتسه‌دون اندیشۀ "زنده یاد رفیق استاد اکرم" در اسناد بازمانده از او در سال‌های 1355 و 1356 خورشیدی را یک جا با خط‌ اکونومیستی- رویزیونیستی "سازمان رهایی..." مندرج در "مشعل رهایی..." و خط دموکراتیک "ساما" در برنامۀ آن سازمان نمی‌توان به صورت توأم و یک جا باهم مورد افتخار قرار داد، از وجود همۀ آن‌ها برخود بالید و از آن‌ها قاطعانه دفاع نمود.**

**از لحاظ عملی هم "ساما" فقط روز هجدهم جوزا یعنی روز جان‌باختن "زنده یاد مجید" را تجلیل می‌نماید؛ "سازمان رهایی..." فقط روز ترور "داکتر فیض احمد" را و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هم روز هفتم قوس، روز جان‌باختن "زنده‌یاد رفیق اکرم" را، و در هر سه مورد به نام "روز جان‌باختگان" کل جنبش. درین مورد "سازمان انقلابی..." هم برای این که در تریوالیزمش کم و کسری به وجود نیاید، هیچ یک ازین روزها را تجلیل نمی‌نماید!؟**

**مـوضـوع "سـامـا" و انـدیـشـۀ مـائـوتـسـه دون:**

**درین‌ مورد در سند بی‌نام دفاع از "سازمان انقلابی..." از قول "ساما- ادامه دهندگان" گفته شده است:**

**«انارشی حاکم بر "ساما" بعد از تجاوز امپریالیستهای خونخوار غربی بر ملک ما،‌ بخشی از کادرهای این سازمان را با ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی و پلورالیزم بورژوازی و تایید دولت پوشالی به تسلیم طلبی سختی کشاند و با این سقوط، کشتی تکه پاره ساما، ناخدا یا ناخدایانی می طلبید تا آخرین نبض نیم مرده اش را به احیای مجدد می بردند.... بالاخره عده ای از کادرها و فعالان ساما تکان خورده تا راه ساما را ادامه دهند. .. اینکه ادامه دهندگان کدام انحرافات "ساما" را تجزیه و تحلیل کرده، از آن درس تداوم کار و پیکار گرفته، مطمئنا در آینده برای درس‌گیری عمومی جنبش چپ انقلابی افغانستان در اختیار همگان قرار خواهند داد... »**

**در جای دیگری از سند مورد بحث در مورد "ساما" گفته شده است:**

**«در گزارش کمیتۀ مرکزی سازمان (‌که لطیف عضو کمیته مرکزی آن بود)‌ به کنگره سوم در مورد "ساما "‌(ادامه دهندگان)‌ چنین گزارش داده شد:‌‌‌**

**«سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما)‌ که قبلا پسوند " ادامه دهندگان"‌ را به کار می برد و با مواضع انقلابی به فعالیت آغاز کرد،‌ با وجودی که مسوولین این سازمان در صحبت های شفاهی، خود را مارکسیست – لنینیست – مائوتسه دون اندیشه می خوانند،‌ اما در اسناد رسمی این سازمان که پس از دومین کنگره سازمان ما به نشر رسیده ، سراغی از بکاربرد عبارت مارکسیست – لنینیست – اندیشه مائوتسه دون دیده نمیشود.**

**ما منتظر بودیم که رفقای "ساما"‌ به جمعبندی از کار و فعالیت "ساما" قبل از ایجاد "ساما" (ادامه دهندگان)‌ بپردازد تا جنبش چپ انقلابی با آموختن از نکات قوت آن و درسگیری از نکات ضعف، اشتباهات و انحرافات این سازمان؛‌ سمت و سوی مبارزه آینده را بهتر تشخیص دهد، اما متاسفانه تا اکنون چنین سندی به دست نیاورده ایم. جمعبندی از دستاوردها و ضعف ها؛ قاطعیت ،‌رزمندگی، پیگیری تعهد و برندگی یک سازمان را نشان می دهد. رفقای "ساما " راهی جز جمعبندی گذشته خود ندارند. آرزومندیم رفقای "ساما" این امر را جدی تلقی نموده، این کار بزرگ و مهم را آغاز کنند.**

**سازمان انقلابی افغانستان در میان طیف های گوناگون که خود را چپ می خوانند،‌ از لحاظ تیوری، اندیشه و سیاست خود را به سازمان آزادیبخش مردم افغانستان‌( ساما)‌ (ادامه دهندگان)‌ نزدیک می داند و این نزدیکی فکری،‌زمینه های خوبی برای کار مشترک در ساحات سوسیالیستی و دموکراتیک ایجاد می کند که باید از آن حداعظمی استفاده صورت گیرد. »**

**این ادعا که: «سازمان انقلابی افغانستان در میان طیف‌های گوناگون که خود را چپ می‌خوانند، از لحاظ تیوری، اندیشه و سیاست خود را به سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان (ساما - ادامه دهندگان) نزدیک می‌داند و این نزدیکی فکری، زمینه‌های خوبی برای کار مشترک در ساحات سوسیالیستی و دموکراتیک ایجاد می‌کند که باید از آن حداعظمی استفاده صورت گیرد.» یک ادعای دروغین و بی‌پایه است.**

**طرح این ادعا فقط در یک صورت ممکن است. این که "سازمان انقلابی..." شناخت روشن و واضحی از تیوری، اندیشه و سیاست "ساما- ادامه دهندگان" و در مجموع "ساما" نداشته باشد. اگر "سازمان انقلابی..." از تیوری، اندیشه و سیاست "ساما" شناخت روشنی می‌داشت، از "ساماــ ادامه دهندگان" انتظار نمی‌داشت که عبارت مارکسیست- لنینیست- اندیشۀ مائوتسه دون را به طور واضح و روشن در اسناد خود به کار ببرد.**

**چنین عبارتی در برنامۀ "ساما" وجود ندارد. در برنامۀ "ساما" صرفاً از «اندیشه‌های پیش‌رو عصر» صحبت به عمل آمده است و نه از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون. قیوم "رهبر" آشکارا می‌گفت که: «"ساما" وظیفه ندارد به تبلیغ کمونیزم بپردازد.» وی البته در عین‌حال می‌گفت که: «"ساما" یک سازمان ضد کمونیست نیز نیست.» به عبارت دیگر "سازمان آزادی‌بخش مردم افغانستان" یک سازمان آزادی‌بخش است و نه یک سازمان کمونیستی. این موضوعی بود که در کنفرانس سرتاسری "ساما" واضحاً توسط "تازه اندیشان" در "ساما" مطرح گردید. درین مورد باید جداً توجه داشت که در کنگرۀ دوم "ساما"، برنامۀ تصویب شده در کنگرۀ اول "ساما" در سال 1359 به همان صورت اولیه اش، یعنی با زبان به اصطلاح آزوپ، مجدداً و بدون هیچ گونه تغییر و اصلاحی تصویب گردید. بنابرین تا زمانی که رسمیت این برنامه در "ساما" باقی باشد، سازمان مذکور قادر نیست در اسنادش از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه دون به طور واضح حزب بزند.**

**حتی در چند اعلامیۀ مشترک "ساما- ادامه دهندگان" و "سازمان انقلابی..." از همین زبان استفاده شده است. به عبارت دیگر اعلامیه‌های مشترک مذکور تماماً با استفاده از همان زبان آزوپ برنامۀ "ساما" به رشتۀ تحریر درآمده است و ازین بابت "سازمان انقلابی..." از "ساما- ادامه دهندگان" دنباله‌روی کرده است.**

**"ساما- ادامه دهندگان" با استفاده از این اعلامیه‌های مشترک در واقع سایر بخش‎های "ساما" را تحت فشار قرار داد و خواست که از این طریق تمامی آن بخش‌ها را به دور خود گرد بیاورد و گویا وحدت مجدد بقایای "ساما"، به شمول تسلیمی‌های حزب راجستر شده و "تازه اندیشان" را تأمین نماید.**

**برخلاف ادعای "ساما- ادامه دهندگان" در اعلامیۀ ادعایی‌اش که گویا: «انارشی حاکم بر "ساما" بعد از تجاوز امپریالیست‌های خونخوار غربی بر ملک ما،‌ بخشی از کادرهای این سازمان را با ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی و پلورالیزم بورژوازی و تایید دولت پوشالی به تسلیم‌طلبی سختی کشاند.»، تسلیمی مذکور ناشی از انارشی حاکم بر "ساما" نبود بل‌که ناشی از تبلیغ و ترویج آگاهانۀ بقایای کلکتیو رهبری تعیین شدۀ "ساما" در کنفرانس سرتاسری "ساما" بود. آن‌ها بودند که با نوشتن کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکایی" و چاپ و نشر وسیع آن در افغانستان به تبلیغ و ترویج ایجاد حزب قانونی و سرکاری با کنگره‌های علنی در توجیه اشغال، دموکراسی بورژوازی و تایید دولت پوشالی، [«بخشی از کادرهای "ساما" را»] به تسلیم‌طلبی سختی کشاند»ند.**

**امیدواری "سازمان انقلابی..." از "ساما- ادامه دهندگان" تا حال برآورده نشده است، زیرا که این امیدواری یک امیدواری بیهوده و عبث یا دروغین است و به هیچ جایی نمی‌رسد. دلیل واضحش هم این است که اعلامیه‌های مشترک "ساما- ادامه دهندگان" و "سازمان انقلابی..." تماماً زبان سامایی دارد و برین اساس در واقع باید گفت که درین‌مورد "سازمان انقلابی..." با "ساما- ادامه‌دهندگان در یک خط قرار گرفته و عملاً خط "ساما" را پذیرفته است. بنابرین این امکان قویاً وجود دارد که توقع داشتن از "ساما- دهندگان" که رسماً در اسناد آینده اش از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشۀ مائوتسه‌دون دفاع نماید، یک توقع دروغین باشد و صرفاً به خاطر اقناع صفوفش چنین ادعایی را مطرح کرده باشد.**

**این بحث را بیش‌تر ازین در نوشتۀ حاضر ادامه نمی‌دهیم و مطالب مطرح شده در فوق را فعلاً کافی می‌دانیم. اگر در آینده بحث بیش‌تری درین مورد لازم دانسته شد، مجدداً به این مبحث برخواهیم گشت.**

**با توجه به مباحث مطرح شده در فوق به خوبی روشن است که انشعاب "سازمان انقلابی..." از "سازمان رهایی..." صرفاً یک انشعاب تشکیلاتی بوده و از لحاظ ایدیولوژیک- سیاسی زیاد روشن، واضح و به خصوص قاطع نیست. بنابرین هنوز مسایل زیادی در خط "سازمان انقلابی..." وجود دارد که عدم گسست قاطع و همه جانبۀ ایدیولوژیک- سیاسی اش را از "سازمان رهایی..." نشان نمی‌دهد.**

**\*\*\*\*\***

\*\*

\*

**بقیه از شمارۀ بیست‌ویکم:**

**نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان"**  
**گسست از اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم‌طلبی و خیانت ملی**  
**است نه صرفاً «درس‌گیری از اشتباهات» گذشته؟**

**قسمت سوم**

**نـقـدی بـر سـنـد "مـارکـس تـا مـائـو و جـنـبـش‌هـای مـلـی"**

**قسمت دوم**

**در شرایط اشغال کشور مبارزه با قرون وسطایی‌ها عمده است یا فرعی؟**

**"سازمان رهایی افغانستان" برای این که چهرۀ انقیاد‌طلبانۀ خود را بپوشاند، به چند نقل‌قول لنین که اکثر آن‌ها را تحریف  و مطابق ذوق و علاقه خود تحلیل و تفسیر نموده متکی گردیده است، در حالی که این نقل‌قول‌ها چهرۀ انقیادطلبانه و تسلیم‌پذیری شان را برملا می‌سازد. به چند گفته از لنین که توسط "سازمان رهایی افغانستان" نقل شده توجه نمایید:**

**نقل‌قول‌ها را شماره می‌زنیم و در مورد هر یک جداگانه بحث خواهیم نمود:**

**1 ـ «تا آن جا که بورژوازی ملت ستم‌کش با ملت ستم‌گر مبارزه می‌کند، تا آن جا ما همیشه و در هر موردی راسخ‌تر از همه طرف‌دار وی هستیم، زیرا ما شجاع‌ترین و پی‌گیرترین دشمنان ستم‌گری هستیم. در آن‌جا که بورژوازی ملت ستم‌کش از ناسیونالیزم بورژوازی خود طرف‌داری می‌نماید ما مخالف وی هستیم.» (صفحۀ ششم مقاله)**

2 **ـ «سوسیالیست‌ها نه تنها باید خواستار بدون چون و چرا و فوری و بدون غرامت آزادی مستعمرات باشند ـ و این خواست در مفهوم سیاسی چیزی کم‌تر از شناسایی حق تعیین سرنوشت نیست ـ بلکه به صورتی مصممانه از عناصر انقلابی در جنبش بورژوا دموکراتیک برای رهایی ملی در این کشورها پشتیبانی و در صورت لزوم به شورش و جنگ انقلابی شان علیه قدرت‌های امپریالیستی که بر آنان ســــــتم روا مـــــی‌دارند، یاری رسانند.»** **)همانجا)**

**3 ـ «پافشاری لنین بر ضرورت مبارزۀ انقلابیون کمونیست علیه انحرافات ارتجاع و جریان‌های گوناگون طبقاتی در کشورهای مستعمراتی وابسته، پشتیبانی از جنبش‌های ضد امپریالیستی در کشورهای ستم‌کش و تفاوت‌گذاردن بین آن جنبش‌ها و کشمکش طبقات ارتجاعی با امپریالیست‌ها، در اثر بزرگش "طرح‌های اولیۀ تزهای مربــــوط بــــه مســــئلۀ مـــلی و مستعمراتی"(1920) چنین بیان یافته است: "لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند." و "لزوم مبارزه علیه پان‌اسلامیزم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند." » (صفحۀ 6 و7)**

**4 ـ « او علی‌الرغم طرف‌داری از اتحاد جنبش‌های کمونـــــیستی با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، با در نظر داشت پای‌گاه طبقاتی آن‌ها، کمونیست‌ها را از حل شدن در جنبش‌های ملی بر حذر می دارد: "لزوم مبارزه علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیزم بزند: انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتیبانی کند که احزاب پرولتری آینده ، که کمونیست بودن ان‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب مانده متحد گردند و با روح درک وظایف خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود تربیت شوند: انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب‌مانده در اتحاد مؤقت باشد ولی خود را با آن‌ها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه‌یی‌ترین شکل آن، بی‌چون‌وچرا محفوظ دارد.» (صفحۀهفتم)**  
 **اینک می‌پردازیم به بررسی هر یک از نقل‌قول‌ها:**

**"سازمان رهایی افغانستان" نقل‌قول شماره یک را تحریف نموده و مطابق ذوق و علاقه اش تفسیر نموده است. برای افشای این تحریف ماهرانه گفتۀ لنین را از اثر بزرگش در مورد "حق ملل در تعیین سرنوشت سیاسی خویش" به طور کامل ذکرمی‌کنیم:**  
**«به ما می‌گویند، شما با پشتیبانی از حق جدا شدن از ناسیونالیزم بورژوازی ملت‌های ستم‌کش پشتیبانی می‌کنید. این آن چیزیست که روزالوکزامبورک می‌گوید و همان چیزیست که سمکوفسکی اپورتونیست، که ضمناً باید گفت در این مسئله یگانه نمایندۀ عقاید انحلال طلبانه در روز نامۀ انحلال‌طلب است، به دنبال وی تکرار می‌نماید.**

**ما در پاسخ می‌گوئیم؛ خیر، آن چه در این مورد برای بورژوازی مهم است همانا راه حل "پراتــــیک" است، و حال آن که برای کارگــــران مـــــوضوع مــــهم تفکیک اصولی دو تمایل است. تا آن جا که بورژوازی ملت ستم‌کش با ملت ستم‌گر مبارزه می‌کند، و تا آن جا ما همیشه و در هر موردی راسخ‌تر از همه طرف‌دار وی هستیم، زیرا ما شجاع ترین و پی‌گیر ترین دشمنان ستم‌گری هستیم. در آن‌جا که بورژوازی ملت ستم‌کش از ناسیونالیزم بورژوایی خود طرفداری می‌نماید ما مخالف وی هستیم. باید با امتیازات و اجحافات ملت ستم‌گر مبارزه کرد و هیچگونه اغماضی نسبت به کوشش‌هایی که از طرف ملت ستم‌کش برای تحصیل امتیازات به عمل می آید روا نداشت. هر آئینه ما شعار جدا شدن را به میان نکشیم و آن را تبلیغ نکنیم نه تنها به نفع بورژوازی بلکه هم‌چنین به نفع فیودال‌ها و حکومت مطلقه ملت ستم‌گر عمل کرده ایم.» (لنین در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحه 390 ـ 391) تأکیدات روی کلمات از لنین است** **آن جاهایی که هایلایت گردیده قسمت‌هایی است که "سازمان رهایی افغانستا ن" از قلم انداخته است. خواننده به خوبی می‌تواند تحریف ریاکارانۀ "سازمان رهایی افغانستان" را درک نماید. رویزیونیزم چیزی نیست جز تحریف صریح مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم. رویزیونیست‌ها سروته گفته‌ها را می‌زنند تا مطابق ذوق و علاقۀ شان جور شود.**

**وقتی لنین از طرف اپورتونیست‌ها سرزنش می‌شود که با به میان کشیدن حق جدا شدن ملت ستم‌کش از ناسیونالیزم بورژوازی ملت ستم‌کش دفاع می‌نماید وی دو تمایل اساسی را به میان می‌کشد و از دو تمایل یعنی وحدت و مبارزه صحبت می‌کند. لنین به صراحت می‌گوید که: «باید با امتیازات و اجحافات ملت ستم‌گر مبارزه کرد و هیچ گونه اغماضی نسبت به کوشش‌هایی که از طرف ملت ستم‌کش برای تحصیل امتیاز به عمل می‌آید روا نداشت»  چیزی که "سازمان رهایی افغانستان" آن را از قلم انداخته است. چرا چنین نموده است؟ به خاطر این که این سازمان هرگز حاضر نیست که این دو تمایل را بپذیرد و با امتیازات و اجحافات ستم‌گرانۀ اشغال‌گران مبارزه نماید. به همین علت است که قسمت‌های هایلایت شده را از قلم انداخته است. "سازمان رهایی افغانستان" با تحریف گفته‌های فوق‌الذکر تلاش می‌ورزد تا تسلیمی و انقیادپذیری خود را در قبال اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده توجیه نماید. در این گفتۀ نقل شده از لنین به خوبی دیده می‌شود که لنین به صراحت از حق جدا شدن ملت ستم‌کش از سلطۀ ملت استعمارگر دفاع نموده است.** **مائوتسه‌دون در جنگ مقاومت ضد جاپان در برابر مقاومت‌های قسمی و حتی در مورد سرسختان ضدکمونیست چنین موضع‌گیری می‌نماید:**  
 **«ما از هر جنگ مقاومت بر ضد تهاجم امپریالیزم جاپان پشتیبانی می‌کنم، اگر چه جنگ مذکور قسمی باشد. زیرا که مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت یک قدم به جلو است، زیرا که مقاومت قسمی تا اندازه ای خصلت انقلابی دارد، زیرا که این مقاومت نیز جنگی است برای دفاع از میهن.»  (منتخب آثارـ جلد دوم- صفحۀ 85- تأکید از ماست)**

**«در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه به کاربرد؛ متحد شدن به آن‌ها تا آن جا که حاضر به مقاومت در برابر جاپان اند، منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست  لجاج می‌ورزند. نظر به این که مقاومت آن‌ها در برابر جاپان دارای خصلت دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد با آن‌ها تا آن جا که علیه جاپان مقاومت می‌کنند، و مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که تزلزل نشان می‌دهند.(مثلاً آن گاه که با تجاوزکاران جاپانی سروسر پیدا می‌کنند و با وان‌جین‌وی و سایر خاینان به ملت به مبارزۀ جدی نمی‌پردازند) این دوگانگی در مبارزۀ آن‌ها با حزب کمونیست نیز به ظهور می‌رسد، به طوری که سیاست ما نیز در مورد آن‌ها دو جنبه دارد: متحد شدن با آن‌ها تا آن‌جا که در صدد گسستن قطعی هم‌کاری گومیندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می‌زنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق می‌پردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند از یک سو و خاینان به ملت و عناصر هوادار جاپان از سوی دیگر فرق می‌گذاریم.» (مائوتسه‌دون- منتخب آثار- جلد دوم- صفحات 667– 668)**

**مائوتسه‌دون از وحدت با سرسختان ضد کمونیست صحبت می نماید. سرسختان ضد کمونیست چه کسانی اند؟ بهتر است این تعریف را از زبان مائوتسه‌دون بشنویم و ببینیم که مائوتسه‌دون چه کسانی را سر سخت نامیده است، که در زمان اشغال چین توسط جاپان از سیاست دوگانه علیه شان صحبت نموده است:**

**«رفقا، آیا شما فکر می کنید که تا ما جلسۀ تشکیل دهیم و تلگراف بفرستیم سرسختان به هراس خواهند افتاد و بیدرنگ براه ترقی خواهند رفت و بفرمان ما گوش فرا خواهند داد؟ نه، آنها به این آسانی منقاد نخواهند شد.**

**بسیاری از سرسختان مکتب خاص سر سختی را گذرانده اند. آنها امروز سرسخت اند و فردا و حتی پس فردا هم سرسخت خواهند ماند. "سرسخت" کیست؟ سرسخت کسی است که متحجر شده است، گرفتار جمود است، نه امروز و نه فردا و نه پس فردا قادر به پیشرفت نیست. این‌گونه اشخاص را سر سخت می نامند.» (منتخب آثار ـ جلد دوم ـ صفحه 617 و 618)**

**با این حال مائوتسه‌دون از وحدت و بکار گیری سیاست دوگانه با سرسختان ضد کمونیست صحبت می نماید. اما، ما   از وحدت با طالبان سخن نمی‌گوییم بل‌که در شرایط کنونی حمایت و مبارزه در قبال آن‌ها را مطرح می‌نماییم. چون افغانستان مورد اشغال امپریالیست‌های اشغال‌گر قرار گرفته لذا مصالح مبارزۀ طبقاتی در تابعیت از مصالح مقاومت علیه اشغال‌گران قرار دارد. بدین معنی که شرایط کنونی انقلاب ملی در اولویت و انقلاب دموکراتیک نوین در تابعیت از آن قرار دارد. انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک نوین گرچه از هم جدا می‌باشد اما مکمل یک دیگر اند. این دو تمایل در شرایط کنونی باید دقیقاً از هم تفکیک گردد. اما "سازمان رهایی افغانستان" طبق نظریۀ اپورتونیستی و رویزیونیستی اش حرکت می‌کند و وقعی به این دو تمایل نمی‌گذارد. مائوتسه دون در جنگ مقاومت ضد جاپان به صراحت می‌گوید که «در جنگ مقاومت ضد جاپانيهمه چيز بايد تابع مصالح مقاومت در برابر جاپان گردد. اين اصلي است تخطي ناپذير. از اين دو، مصالح مبارزۀ طبقاتي بايد تابع مصالح جنگ ضد جاپاني قرار گيرد، نه اين كه با آن در تضاد افتد.»  (تأکیدات از ماست)**

**«در کشور نیمه مستعمره مانند چین رابطه بین تضاد عمده و تضاد غیرعمده تصویر بغرنجی به دست می‌دهد. موقعی که امپریالیزم علیه چنین کشوری به جنگ تجاوز‌کارانه دست می‌زند، طبقات مختلف آن کشور، به استثنای مشت ناچیز خاینین به ملت، می‌توانند مؤقتاً برای جنگ ملی علیه امپریالیزم با یکدیگر متحد شوند. در چنین صورتی تضاد بین امپریالیزم و این کشور به تضاد عمده بدل می‌شود و تمام تضادهای موجود در میان طبقات مختلف کشور (من‌جمله تضاد عمده [قبلی] یعنی تضاد بین نظام فیودالی و توده‌های عظیم مردم) مؤقتاً به ردیف دوم می‌روند و جنبۀ تبعی به خود می‌گیرند.» (منتخب آثار- جلد اول- صفحۀ 502)  تأکیدات از ماست.**  
**طوری که دیده می‌شود "سازمان رهایی افغانستان" علاقه ای به این بحث‌های مائوتسه دون ندارد. نه تنها علاقه ای ندارد بلکه بحث تضادها و به خصوص تضاد عمده را قبول ندارد. صحبت از اندیشۀ مائوتسه دون (که در جای خود این هم قابل بحث است) فقط برای فریب و اغواگری از طرف این سازمان به کار گرفته می‌شود. کسانی که موجودیت تضاد عمده در هر مرحله از تکامل جامعه را قبول نداشته باشند رویزیونیست‌های تمام‌عیار هستند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" به ما می‌گوید که شما با پشتیبانی از حق جدا شدن افغانستان از زیر سیطرۀ اشغال‌گران می‌خواهید جنگ طالبان را موجه جلوه دهید. ما در پاسخ می‌گوییم جنگی که از طرف اشغال‌گران بر مردم زحمت‌کش افغانستان تحمیل گردیده یک جنگ غارت‌گرانه، ضد انقلابی و غیرعادلانه است. این جنگ برای الحاق کامل کشور و انقیاد کامل مردمان کشور به راه افتاده است. جنگی که از طرف طالبان رهبری می‌گردد یک جنگ مقاومت قسمی است. این مقاومت قسمی نسبت به عدم مقاومت علیه اشــــــغال‌گران امـــــــپریالیست و رژیم‌پوشالی یک گام به جلو است و نسبت به جنــــــگ غارت‌گــــرانۀ اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده مترقی‌تر است. این بحث مائوئیستی است. در این زمینه بعداً به تفصیل از دیدگاه مائوتسه‌دون بحث خواهیم نمود. برای هر کمونیست (در صورتی که مرتد نشده باشد) و هر حزب کمونیست(مائوئیست) تفکیک اصولی دوتمایل نه تنها مهم بلکه ضروری است:**  
**تا آن جایی که طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست مقاومت می‌کنند، ما طرفدار این مقاومت هستیم. «زیرا ما شجاع‌ترین و پیگیرترین دشمنان ستم‌گری» ملی اشغال‌گرانۀ امپریالیزم می‌باشیم. زمانی که طالـــــبان با اشـــــغال‌گران و رژیم پوشالی سروسر پیدا می‌کنند و یا این که جنگ را برای امتیازگیری پیش می‌برند ما در مخالفت با آن‌ها قرار گرفته و آن‌ها را افشا می‌سازیم. ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانـــــستان گـــویای این حقیقت  است. ما علیه الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور با اشغال‌گران و رژیم پوشالی مبارزه می‌کنیم و جداً خواهان جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست می‌باشیم.**

**ما با صراحت اعلام می‌داریم از زمانی** **که اشغال‌گران امپریالیست به افغانستان حمله نموده و آن را به اشغال خـوددر آورده اند، اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و تمام کسانی که با اشغال‌گران هم‌داستان اند و یا این که علناً تسلیم شده و یا خود را برای تسلیم شدن آماده می‌سازند از جملۀ خاینین ملی به شمار می‌روند و دشمنان عمدۀ کشور، مردمان کشور و انقلاب در افغانستان اند.**  
**هرگاه ما در شرایط کنونی شعار حق تعیین سرنوشت سیاسی افغانستان  یا به عبارت دیگر حق جدا شدن افغانستان از**  
**زیر سلطۀ اشغال‌گرانه امپریالیست‌ها را مطرح ننـــــــمائیم و علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی به مبارزه بر نخیزیم و وظیفۀ مبارزاتی عمدۀ خود را مبارزه علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده ندانیم در حقیقت در صف اشغال‌گران ایستاده و به نفع شان عمل نموده ایم. امروز "سازمان رهایی افغانستان" در همین منجلاب افتاده است.**

**ما در شرایط خاص کشور خود مبارزه می کنیم، ما از امتیازات بورژوازی کشورهای اشغال‌گر و رژیم پوشالی دفاع نمی‌کنیم. ما خواهان آنیم که طبقۀ کارگر را با روح انترناسیونالیزم پرولتری پرورش دهیم. بناءً «ما نمی‌توانیم فلان راه و یا بهمان راه تکامل ملی را تضمین نمائیم. ما از تمامراه‌های ممکنه به سوی هدف طبقاتی خود به پیش می‌رویم.» (لنین ـ مجموع منتخب آثار در دو جلد ـ جلد اول- قسمت دوم ـ صفحۀ 392 ـ 393 ـ تأکید روی کلمه از لنین است)**

**با آن هم ما می‌گوئیم که بدون دفاع از حق جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست و در تابعیت از آن، بدون مبارزه با شوونیزم ملی و جنسی طالبان و بدون مبارزه با خرافات شان نمی‌توان تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را به پیش سوق داد و به سوی هدف استقلال کشور و آزادی ملی پیش رفت. "سازمان رهایی افغانستان" در شرایط کنونی این سوال را مطرح می‌سازد** **که آیا برای افغانستان** **از طریق مقاومت طالبانی تشکیل یک دولت مستقل و دموکرات مقدور است؟ آیاطالبان نیروهای دموکرات را می‌پذیرند؟**

**ما می‌گوییم** **که این به هزار عامل مربوط است. از قبل نمی‌توان آن را تضمین نمود. نباید در این مورد حدس پوچ زد، بل که باید طرفدار آن چیزی بود که جنبۀ مسلم دارد و آن حق افغانستان درجدا شدن از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست است. ما این حق را به رسمیت می‌شناسیم . ما هیچ گاه از الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور و امتیازطلبی اشغال‌گران امپریالیست دفاع نکرده و نمی‌کنیم. ما تمام کار ترویجی و تبلیغی خود را علیه این امتیازطلبی به پیش می‌بریم و به این ترتیب توده‌ها را با روح شناسایی حق جدا شدن افـغـانـسـتـان از زیـر سـلـطـۀ اشـغـال‌گـران امپریالیست و رژیم پوشالی و روحیۀ نفی امتیازطلبی امپریالیستی پرورش می‌دهیم.**

**بگذارایدیولوگ‌های انقیادطلب این تبلیغ و ترویج را دفاع از طالبان بخوانند، اما عملاً همین تبلیغ و ترویج و فقط همین تبلیغ و ترویـج است که توده‌ها را سمت‌وسوی دموکراتیک داده و آن‌ها را در این مسیر تربیت می‌نماید و زمینۀ برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی** **را آماده می‌سازد.**

**"سازمان رهایی افغانستان" زیر نام این که طالبان قرون وسطایی اند و هیچ اعتقادی به جنبش‌های دموکراتیک ندارند، انقیادطلبی و تسلیمی خود را مستور ساخته و عملاً به نفع اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی توده‌ها را به انقیادطلبی دعوت می‌کند. در حقیقت این تبلیغ و ترویج «طفرۀ خایفانه از جواب به این مسئله است که آیا شناسایی برابری حقوق ملل شامل شناسایی حق جدا شدن آن‌ها نیز می‌شود یا نه؟» (لنین- همان اثرـ صفحۀ 395)**

**حال از "سازمان رهایی افغانستان" سوال می‌کنیم که افغانستان در شرایط کنونی حق دارد که از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست جدا شود یا نه؟ اگر جواب مثبت است، پس معلوم می‌شود که این سازمان با بحث ما موافق است و اگر منفی است، پس معلوم می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان"مدافع سرسخت اشغال‌گران امپریالیست و الحاق کشور و انقیاد مردمان کشور است.**

**این هم گفتۀ دومی که "سازمان رهایی افغانستان" از لنین نقل نموده است:**

**«سوسیالیست‌ها نه تنها باید خواستار بدون چون و چرا و فوری و بدون غرامت آزادی مستعمرات باشند ـ و این خواست در مفهوم سیاسی چیزی کم‌تر از شناسایی حق تعیین سرنوشت نیست- بلکه به صورت مصممانه از عناصر انقلابی در جنبش بورژوا دموکراتیک برای رهایی ملی در این کشورها پشتیبانی و در صورت لزوم به شورش و جنگ انقلابی شان علیه قدرت‌های امپریالیستی که بر آنان ستم روا می‌دارند، یاری رساند.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" هیچ توضیحی پیرامون گفتۀ فوق نداده فقط با بیان آن اکتفا نموده و قبل از این گفته بیان کرده که: «تأکید لنین به مسئله، در "انقلاب سوسیالیستی و حق تعیین سرنوشت ملل"(1916) هـم وضاحت دارد:»**

**هرگاه به گفتۀ فوق دقت شود دیده می‌شود که سخن مذکور دو جنبه دارد: اولی که لنین روی آن اصرار ورزیده، خواست بدون چون و چرای آزادی مستعمرات از چنگال اشغال‌گران است و این مطلب برایش در اولویت قرار دارد و این خواست آزادی را به مفهوم سیاسی آن یعنی حق جدا شدن تعبیر نموده، چیزی که اصلاً "سازمان رهایی افغانستان» آن را به رسمیت نمی‌شناسد. در مسئلۀ دوم تأکید بر کمک کمونیست‌ها به نیروهای انقلابی این نهضت هاست. گفتۀ لنین هیچ گاه به این مفهوم نیست که اگر در نهضت‌های ضد اشغال‌گران نیروی انقلابی وجود نداشت باید از خواست آزادی و جدایی کشور مستعمره از چنگال اشغال‌گران سر باز زد و علیه آن به مبارزه برخاست.**

**هر گاه کشور ضعیف مورد اشغال‌گری قرار می‌گیرد و نهضت برای آزادی آن کشور در مقابل اشغال‌گران ایجاد می‌شود، اگر در آن کشور نیروی انقلابی در بطن نهضت وجود نداشته باشد و یا این که ضعیف بوده و توانایی برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را نداشته باشد، در چنین حالتی وظیفۀ مارکسیست- لنینیست- مائوئیست‌ها چیست؟ نظاره‌گر اوضاع باشند؟ یا به بهانۀ این که نیروی مترقی و انقلابی در نهضت وجود ندارد با اشغال‌گران هم‌نوا شده و بر ضد نهضت صف آرایی نمایند؟ و یا این که حق جدا شدن را بدون چون و چرا به رسمیت بشناسند و برای تقویت و گسترش نیروهای مترقی و انقلابی و برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بکوشند؟**

**از نظر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در قدم اول باید بدون چون و چرا خواستار رهایی کشور از حالت مستعمراتی بود و ثانیاً برای تقویت و گسترش جنبش انقلابی در مسیر برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی کوشید. چنان‌چه از زمان اشغال افغانستان تا کنون حزب ما به این باور بوده و علاوه بر این که حق جدا شدن افغانستان را به رسمیت شناخته و جنگ طالبان را در حد یک جنگ مقاومت قسمی تائید نموده است؛ شعارش این بوده و هست که جنگ قسمی جنگ حقیقی توده‌ها نیست و نمی‌تواند مدافع کامل میهن باشد و لذا برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (جنگ حقیقی توده‌ها و حقیقتاً انقلابی) یک ضرورت است. چیزی که مائوتسه‌دون در تمام مقاومت‌ها علیه اشغال‌گران بر آن تاکید می‌ورزید.**

**تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی وانقلابی یگانه شعار صحیح است که هر انقلابی باید در شرایط کنونی ره‌نمای عمل خود قرار دهد. روش ضد این عمل زیر هر نام و نشانی که باشد خیانت ملی محسوب می‌شود و زمینۀ سازش هر چه بیش‌تر طبقۀ کارگر و بقیۀ زحمت‌کشان را با اشغال‌گران و خاینین ملی دست‌نشاندۀ شان آماده می‌سازد. این همان چیزی است که مورد قبول اشغال‌گران قرار دارد.**

**«خلق‌های ستم‌دیده و ملل رنج‌کشیده هرگز نباید برای کسب آزادی چشم امید به "خردمندی" امپریالیست‌ها و سگ‌های زنجیری آن‌ها بدوزند. آن‌ها فقط با تحکیم همبستگی و مبارزۀ پی‌گیر خود است که می‌توانند شاهد پیروزی را در آغوش کشند.»**

**حقیقت مسلم اینست که در افغانستان تنها رژیم دست‌نشانده و احزاب و سازمان‌های جهادی و خلقی پرچمی‌ها نیستند که ادعا می‌کنند امپریالیست‌های اشغال‌گر به رهبری امپریالیزم امریکا در افغانستان علیه تروریزم می‌جنگند، بل‌که پاره ای از اشخاص و احزاب تسلیم‌طلب که ادعای "شعله‌یی" بودن دارند نیز چنین یاوه‌گویی‌هایی سر می‌دهند. بدین طریق آن‌ها نه تنها خواهان شکست اشغال‌گران در افغانستان نیستند، بلکه خواهان تسلط کامل اشغال‌گران بر افغانستان می‌باشند. آن‌ها هیچ شرمی به دل راه نمی‌دهند که از طریق تلویزیون‌ها اعلام کنند که: «کشورهای دوست باید ارتش افغانستان را با سلاح‌های مدرن‌تر تجهیز نماید تا بتواند تروریست‌ها را نابود کند.» آن‌ها با بی‌شرمی جنگ علیه اشغال‌گران امپریالیست را در ذهنیت توده‌های ستم‌دیده "تروریزم" جا می‌زنند و بدین گونه هم‌یار و هم‌دست اشغال‌گران گردیده و خواهان شکست مقاومت قسمی علیه اشغال‌گران اند. آن‌ها خواهان آنند تا جنگ اشغال‌گرانۀ امپریالیست‌ها را در افغانستان جنگ "تدافعی" جا بزنند. در حالی که بزرگ‌ترین تروریســــــــــــــــت‌ها در ســـــطح جهان امپریالیست‌های اشغال‌گرند و رژیم پوشالی دست‌نشاندۀ اشغال‌گران امپریالیست و خادم و خدمت‌گار آن‌ها است. جنگ تحمیلی اشغال‌گران علیه مردم ما، جنگ ضدانقلابی و ناعادلانه است. هر مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست باید خواستار بی‌قید وشرط و بلاعوض و فوری آزادی مستعمرات باشد. این خواست در بیان سیاسی بنا به قول لنین مفهوم دیگری ندارد جز شناختن حق تعیین سرنوشت برای خود.**

**حالا مطالب نقل شدۀ سوم و چهارم را به ارزیابی می‌گیریم:**

**3 ـ «پافشاری لنین بر ضرورت مبارزۀ انقلابیون کمونیست علیه انحرافات ارتجاع و جریان‌های گوناگون طبقاتی در کشورهای مستعمراتی وابسته، پشتی‌بانی از جنبش‌های ضد امپریالیستی در کشورهای ستم‌کش و تفاوت گذاردن بین آن جنبش‌ها و کشمکش طبقات ارتجاعی با امپریالیست‌ها، در اثر بزرگش "طرح‌های اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی"(1920) چنین بیان یافته است: "لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند." و "لزوم مبارزه علیه پان‌اسلامیزم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند."» (صفحۀ 6 و7 مقاله)**

**4 ـ « او علی‌الرغم طرفداری از اتحاد جنبش‌های کمونیستی با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی، با در نظر داشت پای‌گاه طبقاتی آن‌ها، کمونیست‌ها را از حل شدن در جنبش‌های ملی بر حذر می‌دارد: "لزوم مبارزه علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دموکراتیک در کشورهای عقب مانده رنگ کمونیزم بزند: انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتی‌بانی کند که احزاب پرولتری آینده، که کمونیست بودن آن‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب‌مانده متحد گردند و با روح درک وظایف خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود تربیت شوند: انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب مانده در اتحاد مؤقت باشد ولی خود را با آن‌ها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه‌یی‌ترین شکل آن، بی‌چون و چرا محفوظ دارد» (صفحۀ هفتم مقاله)**

**این بحث لنین کاملاً بجا و درست است. مشکل اساسی "سازمان رهایی افغاستان" اینست که دیدگاهش مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی نیست. چرا؟**

**به خاطر این که نمی‌تواند و یا به‌تر بگوییم نمی‌خواهد اوضاع و شرایط کنونی افغانستان را از دیدگاه مائوئیستی تحلیل و تجزیه نماید. مشکل شان اینست که اعتقادی به تضاد عمده ندارند. به همین علت است که تضادها را با هم خلط می‌نمایند. با خلط نمودن تضادهاست که نمی‌توانند تحلیل درستی از جنگ کنونی داشته و ره‌نمود درستی ارائه نمایند. مائوتسه‌دون در مورد تضادها و حل یک تضاد مشخص می‌گوید: تا زمانی که تضاد عمده مشخص نگردد نمی‌توان دیگر تضادها را به آسانی حل نمود.**

**«... در مطالعۀ يك پروسۀ مركب كه حاوي دويا چند تضاد است، بايد نهايت سعي براي دريافتن تضاد عمده شود. به مجردي كه تضاد عمده معين شد كليه مسايل را مي‌توان به آساني حل كرد.»، «... نمي‌توان نسـبت به همه تضادهاي يك پروسـه برخورد يكسـان داشـت، بلكه بايد ميـان تضاد عمـده و تضــادهـاي غيرعمده فرق نهاد و مهم‌تر از همه سعي براي يافتن تضاد عمده نمود.» (منتخب آثار- جلد اول- صفحۀ 504)**

**"سازمان رهایی افغانستان " نمی‌خواهد کوچک‌ترین زحمتی در این مورد به خود بدهد. اگر این زحمت را به خود می‌داد دقیقاً چنین مسایلی را به میان نمی‌کشید و به خوبی درک می‌کرد که در کشور اشغال شدۀ افغانستان «لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ اند.» و «لزوم مبارزه علیه پان اسلامیزم و جریانات نظیر آن که می‌کوشند جنبش رهایی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند.» تابع مبارزۀ ملی علیه اشغال‌گران اند که هیچ‌گاه نباید به فراموشی سپرده شود.**

**حزب ما به خوبی این بحث لنین را درک می‌نماید، اما مبارزاتش را در شرایط کنونی بر محور تضاد عمدۀ کشور به پیش می‌برد. در شرایط کنونی که افغانستان مورد تاخت‌و‌تاز اشغال‌گران امپریالیست قرار گرفته و اشغال شده است،  تضاد با اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی (رژیم دست‌نشانده، تسلیم‌شدگان و تسلیم‌طلبان) تضاد عمده بوده و بقیه تضاد‌ها به شمول تضاد طبقاتی به ردیف دوم قرار می‌گیرد. در اینجاست که حزب ما تضاد با طالبان را به عنوان تضاد درجه دوم و فرعی نشانی نموده و مبارزاتش با طالبان را به عنوان مبارزۀ غیر قابل انصراف اما غیرعمده پیش می‌برد.**

**ما در ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان (شعلۀ جاوید) این مبارزه را به خوبی پیش برده ایم و حتی در شمارۀ 19 شعلۀ جاوید دور چهارم از طریق انتشار گزارش وصفی و تحلیلی خبرنگار آزاد ("غزنوی") در مورد جنگ غزنی و در واقع تایید مواضع آن گزارش، مواضع خود را در مورد جنگ مذکور به روشنی مشخص نموده، خام‌بازی و خام‌اندازی توهم‌آمیز طالبان در این جنگ را محکوم کرده ایم.**

**لنین در اثر خود از "لزوم مبارزه" علیه روحانیون و پان اسلامیزم بحث می‌کند، نه این که آن را آن قدر بزرگ نماید که حق جدا شدن کشور مستعمره را تحت تأثیر قرار دهد. این تعبیر "سازمان رهایی افغانستان" از لزوم مبارزه علیه روحانیون و پان اسلامیزم به معنی تحکیم موقعیت اشغال‌گران و خان‌ها، ملاکین و آخوندهایی که در صف اشغال‌گران ایستاده اند می‌باشد. این یک تحریف کاملاً آشکار و رویزیونیزم تمام عیار است.**

**هرگاه خواننده به مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان"عمیق گردد به خوبی در می یابد که از ابتدا تا انتهای مقاله یک کلمه علیه اشغال‌گران نگفته است. این خاموشی در مقابل اشغال‌گران به چه معنی است؟ هر خواننده فکوری به خوبی درک می‌کند که این خاموشی به معنی حمایت از اشغال‌گران به عنوان نیروهای "مترقی" ای که علیه "تروریست‌ها" مبارزه می‌کنند، می باشد. "سازمان رهایی افغانستان" نه تنها لفظاً، بلکه عملاً این گفته را تثبیت نموده است، از شروع کنفرانس بن تا کنون این سازمان در کنار اشغال‌گران امپریالیست ایستاده، از برنامه‌های‌شان حمایت نموده و به خایین‌ترین افراد (شاه شجاع سوم) کمپاین انتخـــــــاباتی راه انداخـــــته اســــت.**  
 **«لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع قرون وسطایی که در کشورهای عقب‌مانده صاحب نفوذ هستند» به این معنی نیست که تضاد عمده را فراموش نمود، آن را جایگزین تضاد عمده نمود و در صف اشغال‌گران و خاینین ملی قرار گرفت. بلکه به این معنی است که مبارزه علیه این قشر در زمان اشغال کشور به عنوان دشمن غیرعمده ضروری و الزامی است. حتی در زمانی که کشـــــور**

**نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی است باید این مبارزه را در تابعیت از مبارزه طبقاتی پیش برد.**

**حزب ما هیچ وقت این مبارزه را به عنوان مبارزه علیه دشمن غیر عمده به فراموشی نسپرده و به خوبی تا کنون پیش برده است. در زمانی که چین مورد تجاوز و اشغــــال‌گری جاپان قرار گرفت مائوتسه‌دون به صراحت اعلام نمود که:**

**«امپریالیست‌های چاپان، ایتالیا.... دشمنان عمدۀ ما هستند نه ارتجاع داخلی.» هدف مائوتسه‌دون از ارتجاع داخـلـی کیانند؟ این موضوع ضرورت به تفصیل ندارد، زیرا روشن است که هدف مائوتسه‌دون از ارتجاع داخلی آن مرتجعینی اند که علیه اشغال‌گران جاپانی ایستاده اند، که حتی سر سختان ضد کمونیست را نیز در برمی‌گیرد. ما این بحث را بعداً از قول مائوتسه‌دون به‌تر خواهیم شگافت و تحریف صریح و آشکار مائوئیزم "سازمان رهایی" را نشان خواهیم داد.**

**هر کمونیست در صورتی که مرتد نگردیده باشد به خوبی در مورد نهضت‌های ملی کشورهای مستعمره علیه اشغال‌گران امپریالیست آگاهی دارد و می‌داند که** **این جنبش‌ها چه مسیری را می‌پیماید، بناءً هیچ‌گاهی در این نهضت‌ها حل نمی‌گردد و به آن رنگ کمونیزم را نمی‌زند، بلکه تلاش می‌ورزد تا از طریق برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران امپریالیست راه تکامل آیندۀ این نهضت‌ها را ترسیم نماید.**

**حزب ما در شمارۀ چهارم شعلۀ جاوید دور چهارم، گذشتۀ نیروی چپ افغانستان را دقیقاً تحلیل نموده و جنبه‌های منفی اشتراک شان را در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم روس مورد انتقاد قرار داده است. یکی از مشکلات تمام نیروهای انقلابی در جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیزم روس این بود که در جنبش مقاومت حل گردیده و تحت رهبری احزاب اسلامی حرکت نمودند. نه تنها این کار را کردند بلکه بعضی از سازمان‌ها مانند "سازمان رهایی افغانستان" و "ساما" تحت تأثیر "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" قرار گرفته که با دل‌وجان آن را پذیرفتند.**

**درآن زمان "سازمان رهایی افغانستان" یک دنده از احزاب مذهبی و حتی از حل شدن در آن‌ها دفاع می‌نمود و این حرکتش را مارکسیستی ـ لنینیستی توجیه می‌کرد. به بحث "سازمان رهایی افغانستان"  در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیست توجه نمایید:**

**«مزدوران روس، تروتسکیست‌ها و سایر منحرفین و کلیه دشمنان مردم و مارکسیزم، جنبش قهــرمـانـۀ مـا را بـا انـواع اتـهـامـات محکوم می‌کنند. این پدیده ای بدی نیست زیرا اصالت جنبش ملی ما را می‌رساند. اما ناشی از خراب‌کاری** **و لجن‌پراگنی آن‌ها در صفوف مردم نظریاتی این‌جا و آن‌جا سر می‌زنند و کسانی مدعی می‌شوند که گویا چون در جنبش کنونی افغانستان فیودال‌ها، متنفذین و روحانیت شرکت دارند بناءً این جنبش مترقی نه** **بلکه ارتجاعی است. آن‌ها اوضاع در مجموع را به فراموشی می‌سپارند. آن‌ها جهت اصلی و عمده (تأکید از ماست) تاریخی این جنبش را که ضد بیگانه و یک امپریالیزم مهاجم است در نظر ندارند.** **شرکت فیودال‌ها ماهیت و جهت عمدۀ این جنبش عظیم را تغییر نمی‌دهد. بسیاری** **از فیودال‌ها در طول تاریخ کشور ما و سایر انقلابات آزادی‌بخش شرکت نموده اند و چون آن‌ها در این مرحله ضد امپریالیزم و تجاوز بیگانه بوده و نقش مثبت داشته اند، بناءً شرکت فیودال‌ها در جنبش مقاومت ماهیت اصلی این جنبش بزرگ را به هیچ صورت تغییر نمی‌دهد. در یک جنش بزرگ ضد تجاوز بیگانه مهم نیست که چه طبقه و چه قشری شرکت‌دهی و رهبری را دارند. مهم آنست که این جنبش ضد امپریالیزم متهاجم و متعرض بیگانه است** **یا خیر؟ آن را ضربه می‌زند یا خیر؟ اگر چنین باشد پس استقلال‌طلبانه است و در جهت کسب آزادی ملی است. جهت عمدۀ جنبش ملت ما نیز چنین است. (تأکید از "مشعل رهایی" است) هر فردی که در جنگ مقاومت شرکت کند جز خلق به شمار می‌رود. در جنبش مارکسیستی کشور ما دو گرایش در مورد خصوصیات مذهبی ملی و جنبش عمومی ملت دیده می‌شود که این دو گرایش "چپ" و راست می‌باشد که علی‌الرغم غیر سیستماتیک بودن و تعدیل آن به مشی سیاسی دقیق به نحوی از انحا وجود دارد و این‌جا و آن‌جا تبارز می‌کند، که اینجا اشاره ای بدان‌ها می‌شود:**

**هر دو گرایش محصول شرایط عینی است که در آن جنبش ملی توده‌ها شدیدا متأثر است از مـذهـب، گـرایـش "چـپ" مـارکسـیـزم را در تضاد با جنبش ملی مذهبی کنونی می‌بیند و آن را غیرقابل انطباق با واقعیت عینی می‌داند. این گرایش هر گونه انعطاف در سبک کار و تاکتیک را در این جنبش عدول از مارکسیزم دانسته و هر گونه وحدت با نیروهای مذهبی این جنبش را سازش در اصول می‌داند. (تأکید از ماست) این گرایش طرفدار کمونیزم "ناب"، "نیروهای ناب انقلاب" و "انقلاب ناب"است. نتیجۀ عملی این گرایش به انفراد کشیدن جنبش مارکسیستی از جنبش توده‌ها است ـ تجرید جنبش مارکسیستی و نفی آن زمینه‌هایی که امکانات گسترش پایۀ توده‌یی را فراهم می‌سازد و باالاخره نفی سیاست جبهۀ واحد است. این گرایش ظاهراً فقط به ایجاد حزب طبقۀ کارگر فکر می‌کند در حالی که ایجاد حزب را در رابطه با جبهۀ واحد و جنبش توده‌ها نمی‌بیند. این گرایش اسلام را فقط به مثابۀ ایدئولوژی فیودالیزم در نظرداردو جنبه‌های ضد امپریالیستی (تأکید از ماست)آن‌را فراموش می‌کند و باز اسلامی بودن جنبش را با ملی و مترقی بودن جنبش در تضاد ملاحظه می‌کند. خلاصه این گرایش با دگم خود یک برخورد "چپ" را برگزیده و از واقعیات عینی به دور شده و دچار ایده‌آلیزم تاریخی و سوبژکتویزم می‌گردد. این گرایش محصول آغاز دوران جنبش مذهبی توده‌ها است. (زمانی که سازمان ما با نیروهای اسلامی مبارز "جبهۀ مبارزین مجاهد افغانستان"را ساخت عناصر و دسته هایی از جنبش یکسره این سیاست را دنباله‌روی، سازش‌کاری و عدول از اصول می‌پنداشتند. (تأکید از ماست)  ولی به تدریج با پیش‌رفت زمان این گرایش کاهش یافته اما در اشکال مختلف دیگری تبارز یافت... اما از نظر عینی جنبش ملت ما بر ضد تجاوز بیگانه و بیگانه پرستان مزدور است (تأکید از مشعل رهایی است) که بر حسب خیانت رویزیونیست‌ها و عدم پیوند عمیق مارکسیست‌ها با توده‌ها (که قادر نیستند تفاوت میان م. ل های واقعی و مزدوران یک امپریالیزم متجاوز را درک کنند) از نظر ذهنی در شکل ضد "کمونیزم" تجلی یافته است. با در نظر داشت این نکته روشن می‌گردد که شعار ضد "کمونیزم" نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد.» (سازمان رهایی ـ مشعل رهایی ـ صفحات 66 ـ 67 و 68) تاکید از ماست.**

**هرگاه به نقل‌قول طویل "سازمان رهایی افغانستان" در مورد جنگ مقاومت علیه اشـــــغال‌گران سوســــیال‌امپریالیست روس عمیق شویم، به خوبی مشاهده می‌کنیم که نه تنها آن مقاومت را مترقی می‌خواند بل‌که آن را آزادی‌بخش می‌گوید و بدتر از همه "وحدت با نیروهای جهادی" را تایید نموده و با وجودی که این جنبش را "از لحاظ ذهنی ضد کمونیزم" بررسی می‌کند اما آن را ضد کمونیزم نمی‌داند و معتقد بوده است که این جنبش «نه تنها  ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد.»!!**

**"سازمان رهایی افغانستان" در زمان جنگ مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم هزاران نسخه از مقالۀ مائوتسه‌دون (در باره سیاست) را چاپ و توضیح نمود. این بدان معنی نبود که "سازمان رهایی افغانستان" اعتقادی به مائوئیزم داشت، بلکه به این منظور بود تا نسلی را بفریبد که «شعار ضد "کمونیزم" نه تنها ضد آن نیست بلکه در عمل با طرد بیگانه، راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌سازد»  این سازمان در آن زمان به این طریق دست به تحریف مارکسیزم ـ لنیزم ـ مائوئیزم می‌زد و فعلاً به شکل دیگری یعنی به شکل ظاهراً چپ روانه دست به این کار می‌زند.**

**به خوبی دیده می‌شود که سرشت و ماهیت ذاتی "سازمان رهایی افغانستان" با تسلیمی و انقیادپذیری گره خورده است. این سازمان در آن زمان وحدت با نیروهای مذهبی جهادی را مطلق می‌نمود و در این زمان مبارزه با نیروهای مذهبی طالب را مطلق نموده است. این سازمان هیچ گاهی نتوانسته هر دو جهت تضاد (مبارزه و وحدت) را از هم تفکیک نموده و مطابق به بر خورد مائوئیستی آن‌ها را تجزیه و تحلیل نماید. سازمانی که کل حیات سیاسی اش با انحراف و ارتداد عمیق ایدیولوژیک ـ سیاسی گره خورده باشد هرگز توانایی تحلیل و تجزیۀ تضادها را نخواهد داشت.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در لفظ صحبت از مارکسیزم ـ لنینیزم می‌نماید، اما در حقیقت خلاف آن در حرکت بوده و هست و مارکس و لنین را برای کوبیدن مارکسیزم ـ لنینیزم به کار می‌گیرد. طوری که دیده می‌شود این سازمان به ایجاد حزب کمونیست از دیدگاه اصولی اعتقادی ندارد، بلکه می‌خواهد حزب به اصطلاح کمونیست را از طریق جبهه بسازد.**

**«بناءً اگر گروه‌ها خواستار کار توده‌ای هستند ناگزیرند در مبارزۀ مسلحانۀ توده‌ها شرکت کنند و سیاست جـبـهـۀ واحـدی را در پـیـش‌ گیرند و در جریان فعالیت توده‌ای متحد شده و حزب طبقۀ کارگررا بسازند.» (مشعل رهایی- صفحۀ 51- تأکیدات از ماست)**  
 **در این جا عمق انحراف ایدیولوژیک ـ سیاسی "سازمان رهایی افغانستان" به خوبی عیان است. این سازمان اصل و اساس اصول مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی، حزب کمونیست ـ ارتش توده‌یی و جبهۀ متحد ملی را معکوس نموده است. بدون حزب کمونیست نمی‌توان ارتش توده‌یی را ساخت و بدون حزب کمونیست  و ارتش توده‌یی هیچ نیرویی قادر به رهبری توده ها در جبهۀ متحد ملی نخواهد بود. "سازمان رهایی افغانستان" با پیروی از مشی رویزیونیستی سه جهانی و پذیرفتن "انقلاب اسلامی" و "جمهوری اسلامی" به این اعتقاد رسیده بود که مهم نیست "جبهۀ متحد ملی"  را چه قشر و طبقه ای رهبری می‌کند. این طرح جداً با اصول مائوئیستی جبهۀ متحد ملی در تضاد است.**

**بناءً در آن زمان "سازمان رهایی افغانستان"، مانند امروز، در انحراف عمیق ایدیولوژیک ـ سیاسی غرق بود. این سازمان در آن زمان تضاد عمدۀ کشور را در نظر داشت، اما تضادهای غیرعمده (مبارزۀ طبقاتی و لزوم مبارزه علیه فیودالیزم، بنیادگرایی و غیره) را فراموش نموده بود. برین مبنا وحدت با نیروهای مذهبی جهادی را می‌دید و مبارزه علیه شان را فراموش نموده بود. این امر باعث گردید که تن به تسلیمی طبقاتی بدهد. این تسلیمی تا زمان پیروزی جهادی‌ها به طور قطع ادامه داشت. و امروز برعکس، تضاد عمدۀ کشور را فراموش نموده و روی تضادهای غیرعمده پافشاری دارد. این چرخش 180 درجه‌یی باعث گردیده تا تن به تسلیمی ملی در برایر اشغال‌گران امپریالیست بدهد.**

**چرا چنین شد؟ در زمان اشغال کشور توسط سوسیال‌امپریالیست‌ها، ارباب شان (رویزیونیست‌های سه‌جهانی حاکم بر چین) از احزاب جهادی علیه سوسیال‌امپریالیزم حمایت می‌نمود، ولی پس از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی عمدتاً در تبانی با اشغال‌گران و رژیم قرار گرف. به همین سبب "سازمان رهایی افغانستان" نیز در تبانی با آن‌ها قرار رفت. امروز در افغانستان در تبانی با اشغال‌گران و رژیم پوشالی قراردارد. اگر ارباب شان از این تبانی دست بر دارد، "سازمان رهایی افغانستان" نیز به همان تناسب جبهه عوض خواهد نمود.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان جنگ علیه سوسیال‌امپریالیزم را به عنوان یک جنگ مقاومت می‌شناسد  و معتقد است که ضد اشغال و خاینین ملی بود، اما وحدت و سازش با ایشان را مردود می‌داند و هیچ گاه معتقد نبوده و نیست که آن مقاومت کاملاً ضد امپریالیزم بوده و «راه را برای دموکراسی و سوسیالیزم هموار می‌ساخت» همان طوری که امروز در مقابل مقاومت طالبان در برابر اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی چنین اعتقادی ندارد.**

**حزب ما در شرایط کنونی به خوبی توانسته است که شرایط عینی را تجزیه و تحلیل نموده و هر یک از تضادها را در جای‌گاه‌اش قرار دهد و بر مبنای این تجزیه و تحلیل استراتیژی و تاکتیک‌های مبارزاتی خویش را معین نماید. اساس‌نامۀ حزب ما گویای این حقیقت است.حزب ما مؤظف است تا هر گونه حرکت‌های تسلیم‌شدگان، تسلیم‌طلبان و انقیاد طلبانۀ "سازمان رهایی افغانسـتان" و "حزب آزادی‌خواهان مردم افغانستان" را فاش و برملا سازد و سعی می‌کند نیات حقیقی شان را به نسل جوان و طبقۀ کارگر افغانستان بفهماند. حزب ما هم چنین موظف است هر گونه نغمه‌های آشتی طلبانه و "هم‌آهنگی‌طلبانه" با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را فاش و برملا سازد. حزب ما موظف است که در شرایط  کنونی نسل جوان و کارگران را از دامی که اشغال‌گران و رژیم پوشالی برای شان گسترده است بر حذر سازد.**

**عوام‌فریبان تسلیم‌شده و تسلیم‌طلب کسانی اند که برای دایمی ساختن انقیاد کشور و مردمان کشور تقلا دارند. باید به طور جدی با چنین عوام‌فریبانی مبارزه نمود و نیات حقیقی شان را برملا ساخت. بی‌جهت نبوده که لنین از تکرار چنین مسایلی احساس خستگی نمی‌نمود:**  
 **«من هرگز از تكرار اين كه عوام‌فريبان بدترين دشمنان طبقۀ كارگرند خسته نخواهم شد. این که گفته می‌شود بدترین بدان علت است که آن‌ها محرک غریزه‌های ناپسند در جماعت می‌باشند و برای کارگران عقب‌مانده میسر نیست این دشمنان را که به سمت دوستان آن‌ها به میدان می‌آیند و گاهی هم صمیمانه به میدان می‌آیند بشناسند.**

**بدترين بدان علت است كه در دوران پراگندگي و تزلزل، در دوراني كه جنبش ما تازه دارد سروصورت به خود مي‌گيرد چيزي آسان‌تراز آن نيست كه جماعت را عوام‌فريبانه به راهي سوق دهند كه بعدها فقط تلخ ترين آزمايش‌ها مي‌تواند وي را به خطاي خويش آگاه سازد. به اين جهت است كه شعار كنوني يك‌ نفر سوسيال دموكرات فعلي روس بايد مبارزه قطعي خواه عليه "سوابودا" باشد كه به درجۀ عوام‌فريبي تنزل مي‌نمايد و خواه "راپوچيه دلو" كه نيز به درجۀ عوام‌فريبي تنزل مي‌نمايد.» (لنین ـ مجموع آثار و مقالات- چه بايد كرد- صفحۀ 120)**

**بحث لنین در حقیقت به خوبی بیان‌گر اوضاع کنونی جامعۀ ماست. ما به خوبی مشاهده می‌کنیم در شرایطی که نیروی انقلابی  کشور با طرح برنامۀ مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی و شعار تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی وارد میدان گردیده، "سازمان رهایی افغانستان"، "حزب آزادیخواهان مردم افغانستان" و بقیه تسلیم‌شدگان تسلیم‌طلبان مردم و نسل جوان را به سمتی سوق می‌دهند که با تلخ‌ترین نتایج می‌توانند به اشتباه خود پی‌ببرند. همان طوری که این تلخ‌ترین نتایج در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران روسی را با گوشت و پوست خود لمس نمودند. لذا باید با این عوام‌فریبان به عنوان یکی از دشمنان نسل جوان و طبقۀ کارگر مبارزه نمود.**

**برگردیم به اصل مطلب یعنی بیان نقل قول لنین توسط "سازمان رهایی افغانستان":**

**لنین در "طرح اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی" 12 ماده را طرح نموده است. لنین در مادۀ اول خاصیت جعلی دموکراسی بوژوایی امپریالیستی را توضیح می‌دهد و در مادۀ دوم از احزاب کمونیست می‌خواهد که: « بر وفق وظیفۀ اساسی خود برای مبارزه علیه دموکراسی بورژوایی و افشاء اکاذیب سالوسانۀ آن باید در مورد مسئلۀ ملی نیز آن چه را که در رأس مسایل قرار می‌دهد عبارت باشد از: اولاً در نظر گرفتن دقیق اوضاع و احوال مشخص تاریخی و مقدم بر هر چیز اوضاع و احوال اقتصادی. ثانیاً جدا کردن صریح منافع طبقات ستم‌کش یعنی زحمت‌کشان و استثمار‌شوندگان از مفهوم کلی منافع ملت به طور اعم که عبارتست از منافع طبقۀ حاکمه. ثالثاً به همین سان صریحاً مجزا ساختن ملل ستم‌کش، وابسته و نامتساوی‌الحقوق از ملل ستم‌گر، استثمار‌گر و کامل‌الحقوق برخلاف اکاذیب بورژوا دموکراتیک که به وسیلۀ آن اسارت مستعمراتی و مالی اکثریت عظیم اهالی زمین توسط اقلیت ناچیز از کشورهای سرمایه داری پیش‌رو و بسیار ثروت‌مند یعنی اسارتی که از مختصات دوران سرمایۀ مالی و امپریالیزم است پرده‌پوشی می‌گردد.»**

**در مادۀ سوم جنگ امپریالیستی 1914 ـ 1918 و قراردادهای تحمیلی و ورشکستگی اوهام ملی ـ خرده بورژوایی را افشا می‌سازد. به همین ترتیب در مادۀ چهارم پیرامون سیاست کمینترن در بارۀ مسئلۀ ملی و مستعمراتی و در مادۀ پنجم پیرامون دیکتاتوری پرولتاریا و به همین ترتیب در ماده‌های ششم، هفتم و هشتم سیاست کمینترن را و در مادۀ نهم در رشتۀ مناسبات داخلی صحبت می‌کند و تأکید می‌ورزد که:**

**«احزاب کمونیست نه تنها باید در تمام فعالیت‌های ترویجی و تبلیعی خود ـ خواه از پشت تربیون پارلمان  و خواه در خارج آن نقض دائمی تساوی حقوق ملل و تضمینات حقوق اقلیت‌های ملی در کلیه کشورهای سرمایه داری، یعنی عملی را که علی‌الرغم قوانین اساسی "دموکراتیک" آنان انجام می‌گیرد، پیوسته افشا سازند، بلکه هم چنین باید اولاً به طور دایم توضیح دهند که فقط نظام شوروی قادر است تساوی حقوق ملل را عملاً تأمین نماید و برای این کار ابتدا پرولترها و سپس تمام تودۀ زحمت‌کش را در مبارزه علیه بورژوازی متحد می‌کند. ... ثالثاً تمام احزاب کمونیست باید به جنبش انقلابی ملل وابسته یا غیر کامل‌الحقوق (مثلا آیرلندی‌ها، سیاهان امریکا و غیره) و مستعمرات مستقیماً کمک نمایند. بدون این شرط به ویژه مهم اخیر، مبارزه علیه ستم‌گری بر ملل وابسته و مستعمرات و نیز تصدیق حق آنان به جدا شدن و تشکیل دولت جداگانه شعاری دروغین باقی خواهد ماند. همان گونه که ما این امر را در مورد احزاب انترناسیونال دوم مشاهده می‌کنیم.»**

**در مادۀ دهم بحث انترناسیولیزم در گفتار و تعویض آن در کردار را دارد و در مادۀ  11، شش مطلب را مطرح نموده که "سازمان رهایی افغانستان" اشاره به سه مطلب آن دارد. یعنی مطلب دوم، سوم و پنجم. مطلب اول، چهارم و ششم را چون مطابق ذوق و علاقه اش نبوده از نظر انداخته است.  طوری که دیده می‌شود "سازمان رهایی افغانستان " نه تنها به این سه مسئله توجه نکرده بلکه خواسته تا بحث لنین را در مورد "طرح اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی" بطور کامل وارونه جلوه دهد. و از مبارزه علیه ستم‌گری ملی اشغال‌گران که نقش عمده را در بحث لنین می‌سازد به مبارزه علیه روحانیون و سایر نیروهای مرتجع که نقش فرعی را بازی می‌کند تقلیل دهد.**

**در این جا مجبوریم مادۀ 11 را تماماً نقل نماییم تا دیده شود که چرا "سازمان رهایی افغانستان" از شش مطلب سه موضوع را از قلم انداخته است. تذکار مادۀ یازدهم و هم چنین مطالب فوق‌الذکر به خوبی ماهیت تقلب‌کارانه و تحریف‌گرایانۀ " سازمان رهایی افغانستان" را به نمایش می‌گذارد.**

**«11: در مورد کشورها و ملت‌هایی که در حالت عقب‌مانـدگی بیش‌تری هسـتند و مناسـبات فـیـودالـی پـاتـریـارکـال و**  
**مناسبات دهقانی پاتریارکال در آن‌ها تفوق دارد، باید به ویژه این نکات را در نظر داشت:**

**نخست،لزوم کمک همــــه احزاب کمونیست به جنبش‌های رهایی‌بخش بورژوا-دموکراتیک دراین کشورها. وظیفۀ بذل مجدانه‌ترین کمک‌ها در وهلۀ اول به عهدۀ کارگران آن کشوریست که ملت عقب مانده از لحاظ مستعمراتی یا مالی وابستۀ آنست؛**  
**دوم، لزوم مبارزه علیه روحانیون و سایر عناصر مرتجع و قرون وسطایی که در کشورهای عقب مانده صاحب نفوذ هستند؛**  
**سوم، لزوم مبارزه علیه پان اسلامیزم و جریانات نظیر آن، که می‌کوشند جنبش رهائی‌بخش ضد امپریالیزم اروپا و امریکا را با تحکیم موقعیت خان‌ها و ملاکین و آخوندها و غیره توأم سازند؛**

**چهارم، لزوم پشتی‌بانی از جنبش اختصاصاً دهقانی در کشورهای عقب مانده بر ضد ملاکین و زمین‌داران بزرگ و بر ضد هر گونه مظاهر یا بقایای فیودالیزم و کوشش برای دادن انقلابی‌ترین جنبه‌ها به جنبش دهقانی در عین عملی ساختن اتحاد حتی‌الامکان محکم‌تر پرولتاریای کمونیست اروپای باختری با جنبش انقلابی دهقانان در خاور، در مستعمرات و به طور کلی در کشورهای عقب‌مانده؛ به ویژه لازم است تمام مساعی را متوجه آن نمود که در کشورهایی که مناسبات ماقبل سرمایه داری در آن‌ها تسلط  دارد از راه تشکیل "شوراهای دهقانی" و غیره مبانی اساسی شوروی به کار برده شود؛**

**پنجم، لزوم مبارزۀ قطعی علیه تمایلی که می‌کوشد به جریان‌های رهایی‌بخش بورژوا دمـــــــوکراتیک در کشـــورهای عقب‌مـــــانده رنگ کمـــــــونیزم بزند؛ انترناسیونال کمونیستی باید از جنبش بورژوا ـ دموکراتیک در کشورهای مستعمراتی و عقب‌مانده فقط بدان شرط پشتی‌بانی کند که عناصر احزاب پرولتری آینده، که کمونیست بودن آن‌ها فقط عنوان نباشد، در کلیه کشورهای عقب‌مانده متحد گردند و با روح و درک وظایف خاص خود، یعنی وظایف مربوط به مبارزه علیه جنبش‌های بورژوا دموکراتیک در داخل ملت خود، تربیت شوند؛ انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب مانده در اتحاد مؤقت باشد ولی خود را با آن‌ها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه‌یی ترین شکل آن بی‌چون‌وچرا محفوظ دارد؛**

**ششم؛ لزوم توضیح و افشای پیوستۀ آن فریبی که دول امپریالیستی در برابر وسیع‌ترین توده‌های زحمت‌کش همه کشورها و به ویژه کشورهای عقب‌مانده به طور سیستماتیک بدان متوسل می‌شوند. دول امپریالیستی، تحت عنوان تشکیل دولت‌هــــــای دارای اســــــتقلال سیاسی، دولت‌هایی تشکیل می‌دهند که از لحاظ اقتصادی، مالی و نظامی کاملاً وابستۀ آن‌ها هستند؛ در اوضاع و احوال بین‌المللی کنونی برای ملل وابسته و ضعیف راه دیگری جز اتحاد با جمهوری‌های شوروی وجود ندارد.**

12**، ستم‌گری دیرین دول امپریالیستی بر خلق‌های مستعمرات و خلق‌های ضعیف، در بین توده‌های زحمت‌کش کشورهای ستم‌کش نه تنها بغض و کینه بلکه حس عدم اعتمادی هم نسبت به ملل ستم‌گر به طور کلی و از آن جمله نسبت به پرولتاریای این ملل باقی گذارده است ... ازین جاست که پرولتاریای آگاه کمونیست در کلیه کشورها مؤظف است نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی‌تر از همه تحت ستم بوده اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و به همین سان هم موظف است به منظور از بین بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و خرافات مذکور به گذشت‌های معینی تن در دهد. بدون مجاهدت داوطلبانۀ پرولتاریا و سپس هم چنین کلیه توده های زحمت‌کش همه کشورها و ملل همۀ جهان در راه اتحاد و وحدت ممکن نیست امر پیروزی بر سرمایه‌داری با احراز موفقیت به انجام برسد.» تأکیدات از ماست.**

**در "طرح اولیۀ تزهای مربوط به مسئلۀ ملی و مستعمراتی" که لنین در جون سال 1920 به رشتۀ تحریر در آورده به خوبی می‌توان دید که تأکید عمدۀ لنین روی مستعمرات و شناختن این حق است. هم چنین به کمونیست‌ها و پرولتاریای جهان صریحا می‌گوید هیچ‌گاه دست از تبلیغ و ترویج علیه ستم‌گری بورژوازی امپریالیستی علیه کشورهای مستعمره و وابسته بر ندارند و پیوسته به افشا‌ری این ستم‌گری بپردازند و به جنبش‌های رهایی‌بخش کشورهای مستعمره و وابسته کمک کنند. او می گوید که این کمک در قدم اول به دوش کمونیست‌های و پرولتاریای آن کشورهایی است که ملل ضعیف را از لحاظ مستعمراتی و مالی وابسته به خود ساخته است. آیا در سرتاسر مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" یک کلمه از ترویج و تبلیغ علیه اشغال‌گران دیده می‌شود؟ آیا این سازمان در سرتاسر مقاله‌اش یک کلمه در مورد فریب‌کاری اشغال‌گران گفته است؟**

**با این همه لنین از لزوم مبارزه علیه روحانیون و نیروهای عقب‌گرا در کشورهای وابسته و مستعمره غافل نبوده و به کمونیست‌ها و پرولتاریای جهان و به خصوص کشورهای ستم‌کش این هوش‌دار را می‌دهد که از این مبارزه غافل نمانند. به همین علت است که لنین در مادۀ 12 این تزها به پرولتاریای آگاه کمونیست هوش‌دار می‌دهد که:**

**«نسبت به بقایای احساسات ملی در کشورها و در بین خلق‌هایی که طی مدتی طولانی‌تر از همه تحت‌ستم بوده اند با احتیاط و توجه خاصی رفتار نماید و به همین سان هم موظف است به منظور از بین بردن سریع‌تر بی‌اعتمادی و خرافات مذکور به گذشت‌های معینی تن در دهد»**

**چرا "سازمان رهایی افغانستان" این اندرزهای لنین را دور انداخته و فقط از تمام این مقاله سه نکته را بیان نموده**  
**است. هر کس که موضوع را به دقت مطالعه نماید به آسانی درک می‌کند که هدف "سازمان رهایی افغانستان" از بیان این مطلب اینست که اولاً نشان دهد که طالبان نیروی عقب‌گرا در کشور عقب ماندۀ افغانستان است و ثانیاً جنبش شان یک جنبش اسلامی است نه بورژوا دموکراتیک. به این طریق طبق نشخوار اشغال‌گران به نسل جوان و طبقۀ کارگر افغانستان تفهیم نماید که در افغانستان "جنگ بربریت علیه تمدن" است. بناءً باید علیه بربریت جنگید و با "تمدن" هم‌نوا گردید. این سازمان در شرایط کنونی اعتقاد به جنبش‌های بورژوا- دموکراتیک دارد. به همین علت است که با تحریف گفته‌های رهبران بزرگ پرولتاریا می‌خواهد تسلیمی‌ها و تسلــــــیم‌طلبی‌هایش را مستور نگهدارد.**

**آیا در شرایط کنونی امکان دارد بورژوازی جنبش‌های رهائی‌بخش را رهبری کند؟**

**طوری که بیان داشتیم "سازمان رهایی افغانستان" هنوز به دوره ای استناد می‌جوید که بورژوازی نقش مترقی را در انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک بازی می‌نمود، به همین لحاظ به گفته‌هایی از مارکس، انگلس، لنین و استالین استناد می‌جوید که در شرایط مترقی بودن بورژوازی گفته شده است. این سازمان هیچ اعتقادی به این ندارد که در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری اصلاً بورژوازی دیگر نیروی انقلابی نیست که بتواند انقلاب بورژوا دموکراتیک را به پیروزی برساند. به این قول لنین که توسط "سازمان رهایی افغانستان" نقل گردیده توجه نمایید:**

**«در مقالۀ "دموکراسی و ناردونیزم در چین" (1912) منشاء طبقاتی جنبش بورژوا دموکراتیک نو پا را در آسیا به طور کل و در چین به طور اخص تشریح می‌نماید:**

**"آن چه در غرب فاسد شده، بورژوازی است که هم اکنون با گورکنانش پرولتاریا در گیر است. اما در آسیا هنوز بورژوازی ای وجود دارد که می‌تواند از دموکراسی راستین، رزمنده و پی‌گیر به دفاع برخاسته و رهروان شایستۀ مردان کبیر عصر روشن‌گری فـرانسـه و رهبران کبیر اواخر قرن هجدهم باشند.**

**نماینده یا پای‌گاه اجتماعی این بورژوازی آسیا هنوز مستعد پشتی‌بانی از امر تاریخاً مترقی،عبارتست از دهقانان، و در کنار آن بورژوازی لیبرالی وجود دارد که لیدرانش نظیر یوان‌شی‌کای قبل از هر چیز مستعد به خیانت اند؛ دیروز آنان از امپراتورترسیده و خود را به پایش می‌انداختند؛ سپس با دیدن نیروهای دموکراسی انقلابی و پیروزی آن، به امپراتور خیانت کردند؛ و فردا طی معامله ای با یک امپراتور قدیم و یا جدید مشروطه خواه؛ به دموکرات‌ها خیانت خواهند کرد.**

**رهایی واقعی خلق چین از بردگی دیرینه بدون شوروشوق بزرگ و صادقانۀ دموکراتیک که توده‌های زحمت‌کش را برانگیخته و آنان را توان اعجاز می‌بخشد و این در هر سطرِ پلات‌فورم سون‌یات‌سن پیداست؛ میسر نخواهد بود".» (صفحۀ ششم مقاله)**

**به تعقیب این نقل‌قول می‌نویسد که: «همین موضوع را در سال (1913) در "اروپای عقب‌مانده و آسیای پیش‌رو تصریح می‌دارد.»**  
**لنین در مقالۀ "اروپای عقب‌مانده و آسیای پیش‌رو" از جنبش‌های بورژوا دموکراتیک و نیرومند صحبت می‌نماید و می‌گوید که: «بورژوازی هنوز به اتفاق مردم بر ضد ارتجاع گام برمیدارد.»**

**چیزی که در این دو نقل‌قول لنین مورد توجۀ "سازمان رهایی افغانستان" قرار گرفته حمایت لنین از بورژوازی در کشورهای آسیایی است. هرگاه خواننده توجه نماید تاریخ این دو مقاله در سال های 1912 و 1913 می‌باشد. هر دو گفتۀ لنین در آن زمان صحیح بوده است. در آن زمان هنوز بورژوازی در آسیا نیروی مترقی به حساب می‌آمد، اما در زمان کنونی صحت ندارد. هرگاه کسی بخواهد به گفته‌هایی از مارکس و انگلس در زمانی که بورژوازی در کشورهای اروپایی مترقی بود استناد جوید و یا این که به گفته‌هایی از لنین و استالین در زمانی که بوژوازی در کشورهای آسیایی جنبۀ مترقی داشت و می‌توانست رهبری انقلاب بورژوا دموکراتیک علیه فیودالیزم را به عهده بگیرد استناد نماید، یک رویزیونیست و البته یک دگمارویزیونیست است. زیرا بعد از انقلاب اکتوبر به قول مائوتسه‌دون بورژوازی دیگر خصلت انقلابی اش را از دست داده و توان رهبری انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک را ندارد، رسالت این انقلاب به دوش پرولتاریا در کشورهای عقب‌مانده افتاده است.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در این مورد اصلاً تبصره ای نمی‌کند. هر خوانندۀ عاقل درک می‌کند که هدف "سازمان رهایی افغانستان" از بیان دو گفتۀ لنین اینست که چون جنبش طالبان بورژوا- دموکراتیک نیست لذا ارتجاعی و در مقابل بورژوازی "متمدن" قابل حمایت نیست بل‌که باید از بورژوازی "متمدن" در مقابل طالبان که یک نیروی ارتجاعی قرون وســــطایی است دفـــــــاع نمود.**  
 **استناد "سازمان رهایی افغانستان" به چنین گفته‌هایی بیانگر آنست که هیچ اعتقادی به مائوئیزم که مرحلۀ سوم تکامل مارکسیزم ـ لنینیزم می‌باشد ندارد. همان طوری که با بی‌اعتنایی از کنار تضاد عمده می‌گذرد با همان بی‌اعتنایی به دموکراسی نوین می‌نگرد. هرگاه کسی به تضاد عمده و دموکراسی نوین اعتقاد داشته باشد هیج گاهی به چنین گفته‌هایی برای بیان وضعیت کنونی کشـــــور اســــتناد نمــــی‌جوید.**  
 **ما می‌گوییم آن چه که امروز در آسیا هم فاسد شده بورژوازی است که نمی‌تواند «از دموکراسی راستین، رزمنده و پی‌گیر دفاع» نماید. این بورژوازی دیگر «رهروان شایستۀ مردان کبیر عصر روشن‌گری فرانسه و رهبران کبیر اواخر قرن هجدهم» نیستند. فقط و فقط رهروان شایستۀ مردان کبیر عصر روشنگری در شرایط کنونی در آسیا و اروپا پرولتاریا است. بناءً در کنار این بورژوازی هستند احزاب و سازمان‌هایی که لیدران شان قبل از هر چیز مستعد به خیانت اند. آن‌ها دیروز از ترس سوسیال‌امپریالیزم و مزدورانش خودرا به پای رویزیونیست‌های طبقۀ حاکمۀ چین و نیروهای ارتجاعی مذهبی و احزاب جهادی می‌انداختند و امروز از ترس مذهب خود را به پای اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا می‌اندازند. فردا معلوم نیست که در مقابل چه ارتجاعی سر تعظیم فرودآورند.**  
 **برای این که مشخص شود که بورژوازی و پرولتاریا چه وقت به عنوان یک طبقه در افغانستان عرض اندام نموده  و از زمانی که پا به عرصۀ وجود گذاشته دارای چه خصوصیاتی بوده؛ بد نیست مختصراً اشاره ای به تاریخ افغانستان از زمان اشغال این کشور توسط امپریالیزم انگلیس تا حال بنماییم.**

**زمانی که افغانستان توسط امپریالیزم انگلیس اشغال گردید جامعۀ افغانستان یک جامعۀ فیودالی بود و اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه که انعکاسی از اقتصاد و سیاست آن می‌باشد نیز فیودالی بود. جنبش‌های استقلال طلبانه‌ای که در آن زمان به وقوع پیوست نیز تحت رهبری نیروها و شخصیت‌های فیودال از قبیل میرمسجدی، عبدالله‌اچکزی، ملا مشک عالم...  و سرداران محمد زایی قرار داشت.تمام جنبش‌های ضداستعمارانگلیس در آن زمان دارای جنبۀ مذهبی بود.**

**بعد از اشغال افغانستان در سال 1839 میلادی توسط امپریالیزم انگلیس، توده‌های مردم که تن به انقیاد ندادند به مبارزه و پیکار با اشغال‌گران انگلیسی برخاستند. سخن‌گویان ایدیولوژیک این نهضت عمدتاً از طبقۀ فیودال بود. مبارزات و قیام‌ها عمدتاً از میان دهقانان برخاست، اما آن‌ها در مبارزات و قیام‌های خویش از موضع طبقۀ فیودال حرکت می‌نمودند، به نظر آن‌ها دفاع از میهن و دفاع از مذهب که سلطۀ طبقۀ فیودال را توجیه می‌کرد از هم جدا نبود. به این علت بود که این قیام‌ها از طرف منسوبین هیئت حاکمۀ سلطنتی و فیودالان بزرگ مناطق رهبری می‌گردید. ایده‌های رایج و شایع در هر زمانی عبارت است از ایده‌های طبقۀ حاکمه.**

**تمام قیام‌های دهقانی علیه اشغال‌گران رنگ و بوی دینی داشت. در آن زمان مذهب و دین نشـانـۀ وحـدت در پـیـکار نـهـضـت‌هـای ضـد انگلیسی به شمار می‌رفت و نمی‌توانست از حصار تنگ مذهب بگذرد.**

**استعمار‌گران، هر کشوری را که مستعمرۀ خود می‌ساختند کوشش می‌کردند که احساس حقارت و پستی را در اذهان توده‌های کشورهای مستعمره رسوخ دهند. مردم در مقابل این عمل، عکس‌العمل نشان می‌دادند. وفاداری به اعتقادات دینی یکی از شکل‌های این عکس‌العمل در مقابل استعمار‌گران بود، زیرا به نظر مردم مسیحیت ایدئولوژی کشورهای استعمارگر به شمار می‌رفت. این موضوع به طور کل در تمام کشورهای اسلامی مصداق می‌یابد.**

**«اعتراضات سیاسی در لفافۀ دین وجه مشترک تمام ملت‌ها در مرحلۀ معینی از تکامل آن‌ها است.» (لنین ـ کلیات آثار- جلد 4- صفحۀ 243)**

**قریب یک قرن سلطۀ شوم استعماری انگلیس بر افغانستان دوام داشت.  در این مدت علاوه بر این که ستم‌گری طبقۀ حاکمۀ پشتون را بر دیگر اقوام و قبایل کم نکرد بلکه آن را شدت بیش‌تری بخشید** **و به زاییدۀ استعماری انگلیس تبدیل نمود. در این زمان ستم‌گری طبقۀ حاکمۀ ملیت پشتون بر سایر اقوام و قبایل کشور به منظور حفظ حاکمیت ارتجاعی در زمینه های اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی هر چه بیشتر اعمال گردید. در زمان امیر عبدالرحمان خان این ستم‌گری به اوج خود رسید و با قصاوت و خون‌ریزی بی‌پایان و غصب ملکیت‌های اقوام و قبایل تحت ستم تبارز نمود؛ با بی‌رحمی خون مردم بیچاره را ریختاند، آن‌ها را در زندان‌های مخوف انداخت و به بیرون از کشور تبعید نمود. تاریخ هیچ‌گاه این اعمال ستم‌گرانه و ددمنشانه، تبعید و به زندان اندختن‌های مردم بیچاره و حتی به بردگی کشاندن برخی از آن‌ها را در دورۀ سیاه عبدالرحمان خان فراموش نکرده و نخواهد کرد.**

**برتری‌طلبی طبقۀ حاکمۀ پشتون و تحت ستم بودن غیر پشتون‌ها در دورۀ امانی به سطح ملی ارتقاء یافت. گرچه ستم بردگی بر هزاره ها در دورۀ امانی رسماً غیر قانونی** **اعلان گردید، اما شوونیزم ملی و ستم ملی شکل گرفت و به یک تضاد مهم اجتماعی یعنی تضاد بین ملیت ستم‌گر پشتون و ملیت‌های تحت ستم تبدیل گردید.**

**ستم‌گری ملی در دورۀ نادر و برادرانش به شکل شدیدتری بر ملیت‌های غیرپشتون اعمال گردید . در این دوره فراگیری زبان پشتو اجباری گردید، در اسناد و رسانه‌های دولتی به شکل بی‌بندوبار آن** **تبلیغات شوونیزم ملی رواج گسترده یافت. پشتون‌ها را در مناطق ملیت‌های غیر پشتون سکنی گزین ساخته شدند و زمین‌های زیادی از این مناطق در اختیار پشتون‌های ناقــــل قـــــرار داده شــــد.**  
**حینی که داودخان به صدارت رسید، در پیوند تنگاتــــنگ با ســــوسیال‌امپریالیزم نوخاستۀ شوروی قرار گرفت. در این زمان سرمایۀ کمپرادور بوروکراتیک وابسته به سوسیال امپریالیزم شوروی قویاً به جریان افتاد و این امر موجب شکل‌گیری آشکار دو طبقۀ جدید یعنی طبقۀ کارگر و بورژوازی کمپرادور بروکراتیک گردید و تحول افغانستان از یک کشور مستعمراتی- فیودالی به یک کشور نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی که از زمان سلطنت امانی شروع شده بود آشکارا و واضح متبارز گردید.**

**هم اکنون افغانستان عملاً به دوقسمت تقسیم گردیده است: مناطق تحت اشغال امپریالیستی و ارتجاعی که در وضعیت مستعمراتی- نیمه فیودلی قرار دارد و مناطق تحت نفوذ طالبان که روی‌هم‌رفته در وضعیت نیمه فیودالی- نیمه مستعمراتی قرار دارد.**

**بنا به اعتقاد "سازمان رهایی افغانستان" چون طالبان عقب‌گرا و قرون‌وسطایی اند، نه به دموکراسی اعتقاد دارند و نه به آزادی بیان و نه هم به انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک؛ بناءً آن‌ها بدتر از بورژوازی "متمدن" امپریالیستی هستند و باید علیه آن‌ها به عنوان دشمن عمده مبارزه صورت بگیرد. اصل هدف شان اینست تا زمانی که بورژوازی افغانستان در رأس جنبش‌های آزادی‌بخش قرار نگرفته نباید هیچ گونه قیامی را علیه بورژوازی امپریالیستی  مورد تائید قرار داد، بلکه به‌تر است که به جای مقاومت قسمی طالبان از جنگ بورژوازی "متمدن" امپریالیستی حمایت به عمل آید. این سازمان عملا در همین مسیر روان است.**

**اینک می‌بینیم که لنین در مورد این بورژوازی "متمدن"، دموکرات و با فرهنگ عالی چه نظری دارد:**

**«در اروپای متمدن و پیش‌رو، با تکنیک پیش‌رو و درخشانش، با فرهنگ غنی و همه جانبه و با مشروطیتش آن لحظۀ تاریخی فرا رسیده که در آن بورژوازی فرمان‌روا، از خوف پرولتاریا که به طور روز افزونی در حال رشد و استحکام است، از کلیه نظامات عقب‌مانده، زوال‌یابـــــنده و قـــــــــــــرون‌وســـــــطایی پشتی‌بانی می‌نماید. بورژوازی در حال زوال برای حفظ بردگی مزدوری که در حال تزلزل است با تمام نیروهای زوال‌یافته و زوال یابنده متحد می‌گردد.» (لنین- مجموع مقالات در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 364- تأکید از ماست)**

**بگذار که مبلغین بورژوازی اشغال‌گر داد و فریاد سردهند که "طالبان قرون وســــطایی" و " تـــــــروریست" اند، و اشغال‌گران به خاطر "نجات زنان از چنگال قرون وسطایی ها" و " مبارزه علیه تروریزم و قاچاق مواد مخدر" در افغانستان حضور دارند. اما همه به خوبی می‌دانند که بزرگ‌ترین تروریست در سطح جهان امپریالیست‌ها اند و بزرگ‌ترین باندهای سیاه مواد مخدر تحت رهبری ایشان کار می‌کنند. افغانستان، عراق، سوریه ... بخوبی نشان‌دهندۀ آنست که امپریالیزم با تمام قوا با قرون وسطایی ترین و جنایت‌کارترین نیروها و افراد متحد گشته و از آن‌ها حمایت می نماید.**

**این اتحاد به خاطر چیست؟ به خاطر انضمام، فتح و تسخیر کشورهای تحت سلطه، غارت و چپاول منابع طبیعی این کشورها و تسلط بر اوضاع اقتصادی، نظامی، سیاسی و فرهنگی این کشورها.**

**"سازمان رهایی افغانستان" معتقد است که هر مقاومتی باید کشورهای مستعمره را از ذخیرۀ بورژوازی امپریالیستی  به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی تبدیل نماید، در غیر این صورت مقاومت علیه بورژوازی امپریالیستی بی‌معناست و به گفته‌ای از استالین متوسل می‌شود. به این گفته توجه نمایید:**

**«عده ای از چپ‌ها با اتکا به نقل مشهوری از استالین:"راجع به اصول لنینیزم" می‌خواهند دفاع از طالبان را توجیه نمایند که به دلایل ذیل مردود است:**

**«1- استالین به عنوان مدافع و ادامه دهندۀ راه لنین، معرف لنینیزم و مبارزترین تیوریسن مسئلۀ ملی، در برخورد به جنبش‌های رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی، همسان لنین به مسئلۀ ماهیت آن جنبش‌ها بی اعتنا نبوده است و خطر عناصر ارتجاعی و قرون وسطائی و حتی بورژوازی ملی در مبارزات ملل ستمدیده، این که مبارزات ضد امپریالیستی به معنی تعطیل مبارزۀ طبقاتی نیست، ارتباط حیاتی جنبش‌های ضد امپریالیستی با جنبش‌های پرولتاریای جهانی، معیار سنجش جنگ‌ها و سایر مسایل جنبش‌های ملی، در واقع با جمله زیر بر تمام آموزه‌های لنین صحه نهاده و به آن‌ها پابند بوده است: "مسئله بدین قرار است که آیا امکان‌های انقلابی که در بطون نهضت آزادی‌خواهانۀ انقلابی ممالک مظلوم نهفته است، اکنون به انتها رسیده است یا نه؟ اگر نرسیده است آیا امید اساسی وجود دارد که بتوان از این امکان‌ها برای انقلاب پرولتاریایی استفاده نمود و کشورهای غیرمستقل و مستعمره را از ذخیره ی بورژوازی امپریالیستی به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی و به متفق وی تبدیل نمود؟ لنینیزم به این سوال جواب مثبت می‌دهد، یعنی به وجود امکان‌های انقلابی در بطون نهضت ملی آزادی‌خواهانه معتقد بوده  و استفاده از آن‌ها را برای محو دشمن عمومی و سرنگونی امپریالیزم ممکن می‌داند.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" باز هم جملۀ ذیل را از ادامۀ گفتۀ استالین حذف نموده است:**

**«مکانیزم ترقی امپریالیزم، جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه، تماماً استنتاج‌های لنینیزم را در این خصوص تایید می‌نماید.»**

**این بحث نادرست است. چنین چیزی ممکن است ولی نه همیشه. برهان استالین در آن زمان از روی جنبش‌های بورژوا ـ دموکراتیک روسیه و به خصوص انقلاب اکتوبر استنتاج گردیده است. اما در شرایط کنونی جنبش‌های بورژوا ـ دموکراتیک تحت رهبری بورژوازی امکان پذیر نیست. رسالت انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک بعد از انقلاب اکتوبر به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش قرار گرفته است.**

**در عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، بورژوازی در کشورهای نیمه مستعمره- نیمه فیودالی یا مستعمره- نیمه فیودالی عمدتاً استقلالیت خویش را از دست داده و به مثابۀ بورژوازی کمپرادور و در پیوند تنگاتنگ با فیودالیزم در وابستگی کامل به امپریالیزم قرار گرفته است. بورژوازی ملی در این دوران کاملاً در حالت نوسان قراردارد، زیرا از یک طرف زیر فشار امپریالیزم و بورژوازی کمپرادور قرار دارد و از سوی دیگر از انقلاب می‌ترسد. این خصلت دوگانه به آن حالت نوسانی بخشیده و در زمان اوج‌گیری مقاومت ضد امپریالیستی منافعش را در مقاومت ضد امپریالیزم می‌بیند و به طرف آن جلب می‌شود. به همین خاطر است که ایجاد جبهۀ متحد با بورژوازی ملی امکان پذیراست. اما این بورژوازی دیگر نقش رهبری کننده خود در انقلاب راازدست داده است.**  
**در افغانستان اشغال شده شوق زندگی، صلح و آزادی در ذهنیت توده‌ها بیدار گردیده، اما با کمال تأسف نیروهای ملی  ـ دموکراتیک نوین و مائوئیست که بتواند این علایق توده‌ها را سمت و سوی انقلابی و دموکراتیک بدهد بسیار بسیار ضعیف هستند. در چنین شرایطی به خوبی مشاهده می‌کنیم که بورژوازی افغانستان به اتفاق رژیم دست‌نشانده هم‌گام با اشغال‌گران امپریالیست گام برمیدارد. در غارت، چپاول و استثمار مضاعف طبقۀ کارگر با رژیم دست‌نشانده و اشغال‌گران هم‌دست گردیده است. این بورژوازی علناً علیه منافع آزادی، وطن، زبان و ملت خود برخاسته و به آن خیانت می‌کند. ما شاهدیم که بورژوازی افغانستان ارتش اشغال‌گران را به کمک می‌طلبد تا هم‌وطنانش یعنی خلق زحمت‌کش را به خاک و خون کشد.**

**در مقابل این ددمنشی توده‌های زحمت‌کش جسارت نموده که در مقابل اشغال کشور بایستد. البته  محرک عمده و عینی این مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده ، حالت مستعمراتی و دست‌نشاندگی رژیم پوشالی است. همین وضعیت باعث گردیده که احساسات استقلال طلبانه توده‌های زحمت‌کش علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را برانگیزد و آن‌ها را به میدان جنگ بکشاند.**  
**به دلیل ضعف مفرط نیروهای ملی ـ دموکراتیک نوین و مائوئیست‌ها و آمادگی‌های قبلی رهبری طالبان در استفاده ازین وضعیت، آن‌ها توانستند از این احساسات توده‌ها حداکثر استفاده را ببرند و آن‌ها را به طرف خود بکشانند، سازماندهی و بسیج نمایند و تحت رهبری خود در آورند. این وضعیت باعث گردیده که طالبان به شکل انحصاری مقاومت جنگی علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را قبضه و کنترول نمایند.**

**شرایط عینی کنونی بیان‌گر این مطلب است که نیروهای ملی ـ دموکراتیک نوین و مائوئیست نسبت به چند سال قبل از وضعیت به‌تری برخورداراند. این نیروها به شرط آمادگی شان امید است که هرچه زودتر برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی آمادگی بگیرند و مهر مقاومت ملی مردمی و انقلابی را بر جنگ کنونی بزنند. وقتی چنین مقاومتی برپا شود نه تنها می‌توان گفت که: «وجود امکان‌های انقلابی در بطن» آن نهفته است بلکه این مقاومت بخشی از انقلاب پرولتاریای جهانی خواهد بود. زیرا این مقاومت یک مقاومت همه جانبۀ ملی مردمی و انقلابی است که تامین کنندۀ منافع توده‌هاست و به اخراج اشغال‌گران امپریالیست و پیروزی انقلاب ملی متوقف نمی‌گردد بلکه تا پیروزی کامل انقلاب دموکراتیک نوین پیش می‌رود و پس از آن به سرعت به طرف سوسیالیزم حرکت می‌نماید. به این ترتیب در واقع جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی خود به مثابۀ بخشی از انقلاب دموکراتیک نوین در کشور پیش می‌رود و علی‌رغم عمده بودن جنبۀ ملی آن یک جنگ صرفاً ملی نیست بلکه در عین‌حال از لحاظ بافت طبقاتی یک جنگ مردمی و از لحاظ برنامه و دورنمای سیاسی یک جنگ انقلابی نیز هست.**

**بدون چنین مقاومتی هیچ‌گاه کشورهای مستعمره برای استخلاص از استعمار «از ذخیرۀ بورژوازی امپریالیستی به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی و متفق وی تبدیل» نمی‌شود، چنان‌چه افغانستان در زمان استرداداستقلال ازانگلیس به این ذخیره‌گاه تبدیل نشد وبه همین ترتیب بعد ازاخراج نیروهای اشغال‌گر سوسیال‌امپریالیست چنین نشد. هر گاه طالبان موفق شوند که اشغال‌گران را از کشور بیرون نموده و قدرت دولتی را قبضه نمایند با آن هم این کشور «از ذخیرۀ بورژازی امپریالیستی» بیرون نمی‌شود. زیرا بعد از اخراج اشغال‌گران، کشور از حالت مستعمره- نیمه فیودالی به نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی تبدیل می‌گردد که در وابستگی با امپریالیزم قرارمی‌گیرد.**  
 **در شرایط کنونی بزرگ‌ترین مصیبت آن است که تعدادی از احزاب وسازمان‌های تسلیم‌شده مانند "حزب آزادی‌خواهان مردم افغانستان" و "سازمان رهایی افغانستان" خود را شعله‌یی می‌نامند و در لفظ از مارکسیزم ـ لنینیزم ـ اندیشۀ مائوتسه‌دون دم می‌زنند، اما عملاً مانند بورژوازی با رژِیم پوشالی در یک صف قرار گرفته  و از شوونیزم عظمت طلبانۀ بورژوازی امپریالیستی به دفاع برخاسته، حق جدا شدن افغانستان از سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست را به رسمیت نمی‌شناسند و برای مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور فعلاً سخت سرگرم کارزار انتخاباتی اند.**

**اشغال‌گران امپریالیست نه تنها در افغانستان با اکثریت نیروهای مرتجع، جنایت‌کار و قرون وسطایی متحد گردیده و از آن‌ها حمایت می‌کنند، بلکه در عراق، سوریه، .... نیز همین کار را انجام می‌دهند. بناءً به هیچ عنوان صحیح نیست که حق تعیین سرنوشت را چیزی جز حق جدا شدن بدانیم.**

**نفی مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژِیم پوشالی، آن را بدتر از جنگ اشغال‌گران امپریالیست دانستن و در ردیف دشمنان عمده قرار دادن و هم چنین نفی جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران از لحاظ اصول مائوئیستی غلط و از لحاظ تاریخی اشتباه آشکار و از لحاظ عملی برابر است با انقیاد‌طلبی و تسلیم‌شدن به اشغال‌گران امپریالیست.**

**جنگی که امروز از طرف اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا به راه افتاده جنگی است تحمیلی، ارتجاعی و برده کننده، کسانی که در این صف ایستاده اند و شعار "آزادی زنان از قید اسارت طالبان"، "مبارزه علیه تروریزم" و "دفاع از میهن" را در زیر بیرق اشغال‌گران سر می‌دهند، خدمت گزاران صدیق اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی اند. جنگ اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم اشغال‌گر امریکا برای بلعیدن کامل افغانستان و به انقیاد در آوردن کامل مردمان این کشور است. این جنگ تحمیلی به هیچ وجه در بر گیرندۀ منافع توده‌های زحمت‌کش نبوده و نیست، این جنگ به خاطر تامین منافع اشغال‌گران و خاینین ملی طراحی و به پیش برده می‌شود. کسانی که به بهانۀ "قرون وسطایی" بودن طالبان در صف اشغال‌گران بایستند و برای مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور کمپاین‌های انتخاباتی راه اندازی نمایند جنایت‌کار محض و خاینین ملی محسوب می‌شوند.**  
**جنگ قسمی ارتجاعی طالبان با تمام تاروپود وابستگی اش جنگی است علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم پوشالی. این جنگ به خاطر قسمی و ارتجاعی بودنش تأمین کنندۀ منافع توده‌ها نیست. با آن هم ما طالبان را با اشغال‌گران در یک صف قرار نمی‌دهیم و به عنوان دشمن عمده قلمداد نمی‌کنیم بلکه در صف دشمنان غیر عمده قرار می‌دهیم. طوری که بارها گفته ایم تقسیم دشمن در شرایط کنونی به عمده و غیر عمده به معنی چشم پوشی از مبارزه علیه دشمن غیرعمده نیست. شعلۀ جاوید، ارگان مرکزی حزب، بیان‌گر این حقیقت است.**

**حزب ما معتقد است جنگ مقاومتی تأمین کنندۀ منافع توده‌های زحمت‌کش افغانستان است که یک جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی باشد. این موضوع به طور مداوم در صفحات شعلۀ جاوید انعکاس یافته است و مقدم بر آن در اساس‌نامۀ حزب مورد تأکید قرار گرفته است.**

**"سازمان رهایی افغانستان" استالین را «به عنوان مدافع و ادامه دهندۀ راه لنین» می‌ستاید. باید از "سازمان رهایی افغاستان" سوال نمود، زمانی که سند "برخی از مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" را می‌نوشتید، این موضوع را می‌دانستید که «استالین به عنوان مدافع و ادامه دهندۀ راه لنین، معرف لنینیزم و مبرزترین تیوریسن مسئلۀ ملی، در برخورد به جنبش‌های رهایی‌بخش و ضد امپریالیستی، همسان لنین به مسئلۀ ماهیت آن جنبش‌ها بی‌اعتنا نبوده است» پس چرا در این نوشته به محکوم نمودن استالین و مائوتسه‌دون پرداخته اید؟ یک چیز مشخص است و آن این که در آن زمان به خاطر خوشنودی رویزیونیست‌های چینی و گرفتن سالانه مبلغ صد هزار دالر امریکایی. امروز به خاطر به انحراف کشاندن نسل جوان و به خاطر خوشنودی اشغال‌گران و گرفتن چند پروژه و سهیم شدن در پارلمان و سنا به زیر لوای مارکسیزم ـ لنینیزم ـ اندیشه مائوتسه دون خزیده و به تحریف شان پرداخته و آن را طوری رنگ آمیزی می‌کنند که مطابق ذوق اشغال‌گران جور شود.**

**"سازمان رهایی افغانستان" از یکسو تا کنون فرق میان جنبش‌های ملی و حق ملل در تعیین سرنوشت را درک نکرده است و از سوی دیگر نمی‌داند که جنبش‌های ملی (بورژوا ـ دموکراتیک) زمان مارکس ـ انگلس و حتی زمانی که لنین و استالین از آن یاد می‌کنند تا زمانی که مائوتسه دون مقولۀ بورژوا- دموکراتیک نوین را بیان می‌کند از لحاظ کیفی تفاوت بسیار دارد.**

**بحث "حق ملل در تعیین سرنوشت خویش" و " مسئلۀ ملی" دو چیز جداگانه است. لنین در اثر معروفش یعنی "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش" هر دو بحث را به میان کشیده است. زمانی که از حق تعیین سر نوشت صحبت می‌نماید کاملاً از حق جدایی صحبت می‌کند و حکم می‌کند که هر ملت حق دارد که از ملت غیر خودی جدا شود. زمانـی کـه از نـهـضـت‌هـای مــــــلـی صـحـــــبـت مـی‌کـــــنـد هــــدفـش نهضت‌های بورژوا ـ دموکراتیک است. به این نقل‌قول لنین توجه نمایید:**

**«مبارزۀ ملی، قیام ملی، جدا شدن ملی در عصر امپریالیزم کاملاً "تحقق پذیراند" و واقعاً صورت می‌گیرند و حتی دامنۀ وسیع‌تری به خود می‌گیرند، زیرا امپریالیزم رشد سرمایه‌داری و رشد گرایش‌های دموکراتیک در توده‌های مردم را متوقف نمی‌سازد، بلکه آنتاگونیزم بین این کوشش‌های دموکراتیک و تمایل ضد دموکراتیک تراست‌ها را تشدید می‌سازد» (لنین ـ در بارۀ کاریکاتوری از مارکسیزم و اکونومیزم اقتصادی ـ اگست ـ اکتوبر 1919- تأکید روی کلمات از لنین است)**

**«جنگ‌ها دو نوع است:**

**الف، جنگ‌های عادلانه که برای تصرف خاک بیگانه نیست، جنگ آزادی‌بخش که منظورش یا دفاع ملت از هجوم خارجی و از کوششهایی است که به منظور اسیر کردنش می‌شود و یا آزاد کردن ملت از اسارت سرمایه‌داری و یا بالاخره آزاد کردن مستعمره‌ها و کشورهای غیر مستقل از ظلم امپریالیست‌ها.**

**ب، جنگ غیرعادلانه، جنگ سلطه جویانه که منظورش استیلا و تحت اسارت در آوردن کشورها و ملل بیگانه است.» {تاریخ حزب کمونیست(بلشویک)اتحاد شوروی ـ صفحۀ 73- تأکید از ماست}**

**در گفتۀ لنین به خوبی دیده می‌شود که دو مسئلۀ جداگانه را در کنار هم قرار داده و مورد تائیدش می‌باشد. یکی "مبارزۀ ملی و قیام ملی" و دیگری "جدایی ملی". لنین هر دو مسئله را در عصر امپریالیزم تحقق پذیر می‌داند. هدف لنین از جدایی ملی طوری که در اثر معروفش"حق ملل در تعیین سر نوشت خویش" مطرح نموده جدایی یک ملت از ملت غیر خودی یا جدایی ملت مستعمره از قید اسارت امپریالیزم می‌باشد.**

**مطلب مندرج در تاریخ حزب کمونیست(بلشویک)شوروی به تمام معنی تکمیل کننده و بیان کنندۀ گفته‌های لنین می‌باشد.**  
**تاریخ فقط دو نوع جنگ را سراغ دارد: عادلانه و غیر عادلانه. راه سومی وجود ندارد. جنگی که در شرایط کنونی افغانستان جاری است از این امر مستثنی نیست. به خوبی مشاهده می‌شود که در گفتۀ فوق جنگ کشورهای مستعمره برای «آزاد کردن مستعمره‌ها و کشورهای غیر مستقل از ظلم امپریالیستها» عادلانه نامیده شده است.**

**اینک از "سازمان رهایی افغانستان" سوال می‌کنیم که جنگ طالبان علیه اشغال‌گران امپریالیست عادلانه است یا خیر؟ اگر جواب آری است، پس به این معنی است که این کشور مستعمره حق دارد از قید اسارت اشغال‌گران جدا شود. و اگر نه است، بدین معنی است که جنگ اشغال‌گران علیه طالبان عادلانه است و افغانستان باید در این اسارت جاودانه بماند. مطلب دوم در تضاد با دو نقل‌قول فوق‌الذکر قرار دارد.**

**اعتقاد ما اینست که هر جنگی که برای فتح و تسخیر کشور بیگانه نباشد و برای خلاصی کشورهای مستعممره باشد عادلانه است. بناءً ما از هر جنگ عادلانه در مقابل اشغال‌گران امپریالیست ولو قسمی باشد حمایت می‌کنیم. مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها نمی‌توانند از کنار جنگ‌های عادلانه بگذرند و از آن چشم‌پوشی کنند.**

**زمانی که لنین و استالین در سال‌های 1912 و1913 از نهصت‌های ملی (بورژوا ـ دموکراتیک) صحبت می‌نمایند، به معنی نهضت‌های بورژوا ـ دموکراتیک تیپ کهن است که در شرایط کنونی امکان وقوع چنین نهضت‌هایی از میان رفته است.** **سرمایه‌دارای در زمان مبارزه با فیودالیزم یک نیروی مترقی بود و ناجی ملل به شمار می‌رفت، اما امروز که بالاترین مرحلۀ رشد خود را احراز نموده به بزرگ‌ترین ستم‌گر ملت‌ها مبدل گشته و یک نیروی کاملاً ارتجاعی به حساب می‌آید. به این اساس رسالت انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک به دوش طبقۀ کارگر گذاشته شده است. در چنین مبارزه ای ما دیگر از دو تمایل بحث نمی‌کنیم بل که فقط و فقط و بدون چون و چرا از چنین نهضت‌هایی به عنوان نهضت‌هـــــای انقــــلابی حـــمایت می‌نمائیم. بعد از برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می‌توان از  دو تمایل در مورد بورژوازی ملی آن‌ هم فقط در مورد جبهۀ متحد ملی بحث نمود.**

**این که کشورهای مستعمره مثل افغانستان با آتش توپ‌خانه و بمباران وحشیانه به دست اشغال‌گران امپریالیست فتح شده و با توده‌های زحمت‌کش کشورهای مستعمره مثل حیوان برخورد می‌شود دیگر یک امر پوشیده نیست. به همین علت بود که لنین ملت‌ها را به ستم‌گر و ستم‌کش تقسیم نمود و گفت که:** **«سرمایه‌داری از ناجی ملل در عصر مبارزه با فیودالیزم به بزرگترین ستم‌گر ملت‌ها در عصر امپریالیزم مبدل گشته است»**

**تقسیم ملت‌ها به ستم‌گر و ستم‌کش به خوبی بیان‌گر ماهیت حقیقی امپریالیزم است. این امر واضح و مسلم توسط رویزیونیست‌های وطنی ما کنار گذاشته شده است.**

**"سازمان رهایی افغانستان" برای مشروعیت بخشیدن به اشغال افغانستان و نفی حق جدا شدن افغانستان به چند دلیل دیگر متوسل گردیده تا تثبیت نماید که چون جنگ طالبان بورژوا- دموکراتیک نیست و حتی «امکان‌های انقلابی در بطون» این جنگ وجود ندارد، پس شناسایی حق جدایی افغانستان بی‌مورد و نادرست است. به این بحث شان توجه نمائید:**

**«2) استالین در مقالۀ "راجع به طرح مسئلۀ ملی" (1921) نشان می‌دهد که طرح و حل مسئلۀ ملی از دید لنینیزم متفاوت از دید انترناسیونال دوم است و به چهار عنصر اساسی تیوری لنینیستی مسئلۀ ملی اشاره می‌نماید که نکتۀ اول و دوم به اختـــــصار عبــــــارتند از:**  
**" نخست نکتۀ امتزاج مسئلۀ ملی به عنوان بخشی از مسئلۀ عمومی رهایی مستعمرات به طور کلی می‌باشد... در دوران انترناسیونال دوم تحدید مسئلۀ ملی به یک دایرۀ کوچک مسایل منحصراً مختص به ملل "متمدن"، امری عادی بود...ده ها و صدها میلیون انسان در آسیا و افریقا که به سخت‌ترین شکل از ستم ملی رنج می‌بردند، قاعدتاً در میدان دید "سوسیالیست‌ها" وجود نداشتند و نمی‌توانستند دریابند که محو ستم در اروپا بدون آزادی خلق‌های مستعمرات در آسیا و افریقا از ستم امپریالیزم قابل فهم نیست و با هم پیوند ارگانیـــــک دارند. این کمونیست‌ها بودند که نخستین بار پیوند بین مسئلۀ ملی و مستعمرات را آشکار و آن را از لحاظ تیوریک ثابت نموده و پایۀ فعالیت‌های انقلابی خود قرار دادند...**

**نکتۀ سوم برملا نمودن پیوند ارگانیک بین مسئلۀ ملی و مستعمراتی با مسئلۀ سلطۀ ســــــرمایه، مسئــــلۀ واژگونی سرمـــــایه‌داری و مسئــــــلۀ دیکتاتوری پرولتاریایی است... در دوران انترناسیونال دوم... تصور می‌شد که انقلاب پرولتری بدون حل رادیکال مسئلۀ ملی و حل مسئلۀ ملی هم بدون مسئلۀ دیکتارتوری بدون واژگونی سرمایه، و بدون و قبل از انقلاب پرولتری انجـــــام پذیرفتــــنی است...**  
**پیروزی انقلاب پرولتری جهانی فقط در صورتی تضمین شد ه می‌تواند که پرولتاریا قادر باشد پیکار انقلابی اش را با جنبش رهایی‌بخش توده‌های رنجبر ملل نابرابر و مستعمرات علیه امپریالیزم و برای دیکتاتوری پرولتاریا عجین سازد." آیا پرولتاریای انقلابی در جهان هست که بخواهد یا بتواند پیکارش را با طلبۀ کرام عجین سازد؟**

**3) استالین اظهار می‌دارد: لنینیزم« به وجود امکان انقلابی در بطون نهضت‌های ملی آزادی‌خواهانه معتقد بوده و استفاده از آن‌ها را برای محو دشمن عمومی و سرنگونی امپریالیزم ممکن می داند... از این جاست لزوم کمک، آن هم کمک قطعی و جدی پرولتاریای "ملل راقیه" به نهضت‌های آزادی‌خواهانۀ ملل مظلوم و غیر مستقل."**

**ولی بلا فاصله می‌افزاید معنای این آن نیست که پرولتاریا به هر (تأکید از استالین است)[این تاکید از استالین نیست می‌توانید به جلد اول مسائل لنینیزم ـ صفحۀ 88 مراجعه نمائید] قسم نهضت ملی یعنی در همه جا و همیشه و در تمام موارد به خصوص کمک نماید. سخن این جا در باب مساعدت به چنان نهضت‌های ملی است که باعث ضعف و سرنگونی امپریالیزم شود نه آن که سبب استحکام و ابقای آن گردد." ... انقلابیون "با هر قسم نهضت ملی" به دید مثبت نمی‌نگرند. تنها بخشی از تروتسکیست‌ها و "ضدامپریالیست"های کاذب اند که از لفاظی با رفتار سالوسانۀ" ضد امپریالیستی" بنیادگرایان به وجد می‌آیند.**

**فرضاً طالبان و سایر بنیاد گرایان را "نهضت ملی" بیانگاریم، آیا جستجوی امکان‌های انقلابی در بطون "آن‌ها امکان" دارد؛ "سرنگونی امپریالیزم"توسط مزدوران؛ به قول استالین مرغ زیر پلو را به خنده نمی‌آرد؟» (سازمان رهایی افغانستان ـ مارکس تا مائو و جنبش‌های ملی ـ صفحات 10 ـ 11 و 12)**

**بعد از نقل‌قول ها چنین می‌نویسد:**

**«آیا می‌توان هستری ضد استالین نداشت ولی انگاشت که اگر او زنده می بود موجوداتی مثل طالبان نیز به عنوان "جنبش آزادی‌بخش توده ای" مدنظرش می بودند؟ استالین نمی‌توانیست به "جنبش" مخلوق و چاکر امپریالیزم ارزش "ملی" و "انقلابی" قایل باشد.اگر جریانی نظیر طالبان در سال 1920 وجود می‌داشت استالین بدون تردید به آن به مثابۀ دست و دام امپریالیزم برای پیش برد پان‌اسلامیزم می‌نگریست که لنین آن را افشا نموده است.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" به ما می‌گوید استالین گفته که: «که طرح و حل مسئلۀ ملی از دید لنینیزم متفاوت از دید انترناسیونال دوم است.» در این شکی وجود ندارد. زیرا «لنینیزم این عدم توافق فاحش را آشکار ساخته و دیوار بین سیاه‌ها و سفیدها، بین اروپایی‌ها و آسیائی‌ها و بین بندگان "متمدن" و "غیر متمدن"... را فرو ریخت و به این ترتیب مسئلۀ ملی را با مسئلۀ مستعمرات وصل نمود.» (مسایل لنینیزم ـ جلد اول ـ صفحۀ 86)**

**به همین طریق باید گفت که مسئلۀ ملی در زمان لنین و استالین با مسئلۀ ملی زمان مائوتســـــه‌دون متفـــــاوت است. مائوتسه‌دون جنبش‌های ملی دموکراتیک کهن  را خاتمه یافته تلقی نمود، و با صراحت بیان داشت که بورژوازی در کشورهای مستعمره ـ نیمه فیودالی و یا نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی دیگر دارای خصوصیات انقلابی نیست و نمی‌تواند انقلاب بورژوا- دموکراتیک را رهبری نماید. رسالت و پیش‌برد انقلاب بورژوا- دموکراتیک به دوش پرولتاریایی انقلابی افتاده است.**

**«این حکم تاریخ است که انقلاب دموکراتیک بورژوازی بر علیه امپریالیزم و فیودالیزم، وظیفه ای است که باید تحت رهبری پرولتاریا ایفاء گردد و نه بورژوازی. » (مائوتسه‌دون ـ منتخب آثار ـ جلد اول ـ صفحۀ 356 )**

**هرگاه کسی در شرایط کنونی چشم به راه انقلاب بـورژوا ـ دموکـراتیـک بـه تـیـب کـــــــــــهـن باشـد وجـنـبـش‌هـای ضـد امپریالیستی را از این زاویه نگاه کند به معنی آنست که برای کسب آزادی چشم امید به بورژوازی "متمدن" اشغال‌گر دوخته است.**

**هرگاه به تمام گفته‌هایی  که "سازمان رهایی افغانستان" به آن استناد جسته دقت نمایید همه و همه به این منظور است که چون جنگ طالبان علیه اشغال‌گران، بورژوا ـ دموکراتیک نیست نمی‌تواند عادلانه باشد. به همین دلیل هم هست که در این رابطه سوالاتی در رابطه با طالبان مطرح می‌نماید:**

**«آیا در تحریک طالبان ذره ای از این "امکان ها " وجود دارد؟**

**آیا پرولتاریای انقلابی در جهان هست که بخواهد و یا بتواند پیکارش را با طلبه کرام عجین سازد؟** **فرضاً طالبان و سایر بنیادگرایان را "نهضت ملی" بیانگاریم، آیا جستجوی امکان‌های "انقلابـی در بـطـون"آن‌هـا و امکان "سرنگونی امپریالیزم" توسط این مزدوران به قول استالین مرغ زیر پلو را به خنده نمی‌آرد؟**

**آیا می‌توان هستری ضد استالین نداشت ولی انگاشت که اگر او زنده می‌بود، موجوداتی مثل طالبان نیز به عنوان "جنبش آزادیب‌خش توده ای" مدنظرش می‌بود؟ استالین نمی‌توانست به "جنبش" مخلوق و چاکر امپریالیزم ارزش "ملی" و "انقلابی" قایل باشد. اگر جریانی نظیر طالبان در سال های 1920 وجود می‌داشت استالین بدون تردید به آن به مثابۀ دست و دام امپریالیزم برای پیش‌برد پان‌اسلامیزم می‌نگریست که لنین آن را افشا کرده است.»**

**هر نویسنده باید جرأت و شهامت آن را داشته باشد که طرف مقابلش را مشخص سازد تا هر خواننده بداند که طرف نویسنده کیست؟ ما تا حال در هیچ نوشته ای سراغ نداریم که کسی جنبش طالبان را "جنبش آزادی‌بخش ملی" و یا "انقلابی" خوانده باشد. "سازمان رهایی افغانستان" فقط برای راضی نگهداشتن اعضایش چنین مسایلی را در ذهن خود می‌پروراند و می‌نویسد. "سازمان رهایی افغانستان" باید سخنی را که از جنگ طالبان به عنوان "جنبش آزادی‌بخش ملی" یاد شده است می‌آورد تا خواننده دقیقاً صحت گفته‌های این سازمان را تایید می‌نمود. حالا این سازمان برای موجه جلوه دادن تسلیمی و انقیادپذیری اش چنین مسایلی را در ذهنش می‌پروراند و پیرامونش تبصره نموده و به تحریف سخنان رهبران بزرگ طبقۀ کارگر دست می‌زند.**

**لب‌ولباب مقالۀ "سازمان رهایی افغانستان" پیرامون این نکته دورمی‌زند که چون جنبش طالبان بورژوا- دموکراتیک نیست و به آن‌ها به دموکراسی اعتقادی ندارند لذا نباید جنگ شان را به عنوان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران شناخت. اگر کسی جنگ شان را به عنوان جنگ مقاومت قسمی مطرح نماید و ایشان را به عنوان دشمن غیرعمده اعلام نماید، سروصدای شان بلند می‌شود که آن‌ها قرون وسطایی اند و بدتر از بورژوازی متمدن اند. به این ترتیب به جنگ اشغال‌گران مشروعیت بخشیده و به دیگران تهمت می‌زند که جنگ طالبان را "جنبش آزادی‌بخش توده‌یی" و "انقلابی" نامیده اند.**

**طوری که قبلاً گفتیم محرک عمده و عینی این مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده، حالت مستعمراتی و دست‌نشاندگی رژیم پوشالی است. همین وضعیت باعث گردیده که احساسات استقلال طلبانۀ توده‌های زحمت‌کش علیه اشغال‌گران و رژیم پوشالی را برانگیزد و آن‌ها را به میدان جنگ بکشاند.**

**از این که طالبان از قبل آمادگی جنگی داشتند و نیروهای مائوئیست و نیروهای ملی ـ دموکرتیک نوین در حالت ضعف و پراکندگی به سر می‌بردند طالبان توانستند از این احساسات استقلال طلبانۀ توده‌ها استفاده نموده و آن‌ها را به میدان جنگ بکشانند. اگر در چنین حالتی استالین چه که لنین هم زنده می‌بود نمی‌توانستند روی حق ملل در تعیین سرنوشت خویش پا بگذارند و حق جدا شدن کشور مستعمرۀ افغانستان را از زیر سلطۀ اشغال‌گران به رسمیت نشناسند.**

**«نفی تعیین سرنوشت یا حق جدا شدن هم ناگزیر در عمل معنایش پشتی‌بانی از امتیازات ملت حکم‌فرما  است.» (مجموع منتخب آثار در دو جلد ـ جلد اول ـ قسمت دوم ـ صفحۀ 361**)

**امروز "سازمان رهایی افغانستان" با نفی حق تعیین سرنوشت افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران امپریالیست در حقیقت به دفاع از امتیازات بورژوازی امپریالیستی پرداخته است.**

**بحث "سازمان رهایی افغانستان" بدون چون و چرا مورد تایید اشغال‌گران امپریالیست قرار می‌گیرد، زیرا این بحث بدان معنی است که هرگاه کشوری از طرف امپریالیست‌ها اشغال گردید و در آن کشور در صورت ضعف حزب کمونیست و  نیروهای انقلابی ملی ـ دموکراتیک نوین هر جنبشی زیر لفافۀ دین  علیه اشغال‌گران امپریالیست جنگ را راه اندازی نماید، در چنان حالتی نباید حق جدایی کشور اشغال شده را از کشور اشغال‌گر مطرح نمود و این حق را به رسمیت شناخت. حق جدا شدن ملل مستعمره یا حق ملل در تعیین سر خویش ابدا به معنای این نیست که حتماً «کشور مستعمره را از ذخیرۀ بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رهانیده و به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی» تبدیل کند.**

**طوری که گفته شد در شرایط کنونی فقط و فقط جنبشی که تحت رهبری پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش قرار داشته باشد می‌تواند که «کشور مستعمره را از ذخیرۀ بورژوازی امپریالیستی و ارتجاع وابسته به آن رهانیده و به ذخیرۀ پرولتاریای انقلابی» بدل نماید، زیرا این جنبش نه تنها برای بیرون راندن اشغال‌گران مبارزه می‌کند و خواهان یک کشور مستقل است، بلکه در پیوند با مبارزۀ مذکور در راه انقلاب بورژوا دموکراتیک نیز مبارزه می‌کند. البته این مبارزه دیگر به مقولۀ مبارزۀ بورژوا ـ دموکراتیک کهنه تعلق نداشته بلکه به مقولۀ مبارزۀ بورژوا ـ دموکراتیک نوین تعلق دارد.**

**آیا "سازمان رهایی افغانستان" این را نمی‌داند که کشورهای مستعمره عظیم‌ترین ذخیره و مهم‌ترین منبع قوای امپریالیزم اشغال‌گراست؟**  
 **در کشور اشغال شدۀ افغانستان این عظیم‌ترین ذخیره و مهم‌ترین منبع قوای اشغال‌گران در کجا است؟ چه نیرویی منبع عمدۀ این قوا را تشکیل می‌دهد؟ "سازمان رهایی افغانستان" اصلاً در این زمینه چیزی نمی‌گوید و آن را مسکوت می‌گذارد و وظیفۀ مبارزاتی عمده اش علیه مقاومت قسمی ارتجاعی طالبان است، نه علیه اشغال‌گران. به همین اساس حق جدا شدن افغانستان از زیر سلطۀ اشغال‌گران را به رسمیت نمی‌شناسد، و قبول ندارد که مبارزۀ ملل مظلوم کشورهای مستعمره بر ضد اشغال‌گران بر مبنای حق جدایی و حق تشکیل دولت مستقل یگانه راه رسیدن به استقلال و آزادی حقیقی می‌باشد.**

**استالین می‌گوید:**

**«ز) تشکیل جبهۀ انقلابی عمومی بدون کمک مستقیم و جدی پرولتاریای ملل ظلم کننده به نهضت آزادی ملل مظلوم امپریالیزم"میهنی خود" غیر ممکن است زیرا "ملتی که ملل دیگر را تحت فشار و ظلم قرار داده ممکن نیست [خود] آزاد باشد.»(انگلس)**  
 **«ح) معنی کمک مزبور هم اینست که از شعار ـ حق داشتن هر ملت به مجزا شدن و تشکیل دولت مستقل- جداً طرف‌داری و دفاع به عمل آید و این شعار اجرا شود.**

**ط) بدون اجرای این شعار، به وجود آوردن اتحاد و معاضدت ملل برای تشکیل اقتصاد واحد جهانی که پایۀ مادی پیروزی سوسیالیزم جهانی را فراهم آورد ممکن نیست.**

**ی) این اتحاد فقط می‌تواند از روی اختیار و بر اساس اعتماد متقابل و روابط برادرانۀ ملل باشد.» (استالین ـ مسایل لنینیزم ـ جلد اول ـ صفحات 91 و 92- تأکیدات از ماست)**

**این موضوع را اصلاً "سازمان رهایی افغانستان" نه می خواهد ببیند و نه می خواهد بشنود. زیرا اگر آن را می دید، می‌فهمید که معنای کمک پرولتاریای انقلابی کشورهای اشغال‌گر به ملل مظلوم و مستعمره فقط و فقط اینست که از شعار حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل از زیر سیطرۀ امپریالیزم "میهنی خود" دفاع نماید.**

**استالین از قول لنین این مسئله را چنین بیان می‌کند:**

**«... مرکز ثقل تربیت بین‌المـــــللی کارگران در کشـــــورهای ظالم ناگزیر باید عبارت از ترویج آزادی کشورهای مظلوم در جداشدن و پافشاری در این زمینه باشد. بدون این کار، انترناسیونالیزم وجود ندارد. ما حق داشته و موظفیم هر سوسیال دموکرات ملت ظالم را که چنین تبلیغاتی را نمی‌کندامپریالیست و عنصر خبیث بنامیم. این تقاضا حتمی است و لو این که چنین پیش‌آمدی یعنی جدا شدن، قبل از رسیدن به سوسیالیزم، فقط در یک موارد از هزار مورد امکان پذیرو "قابل اجرا" باشد...» (مسایل لنینیزم ـ جلد اول ـ صفحۀ 95- تأکیدات از ماست)**

**لنین و استالین به درستی می‌دانستند که در کشورهای امپریالیستی کسانی یافت می‌شوند که از شوونیزم عظمت طلبانۀ "میهنی خود" دفاع می‌نمایند و به ترویج و تبلیغ آزادی کشورهای مظلوم در جدا شدن نمی‌پردازند.**

**در آن زمان لنین هر کمونیست کشورهای امپریالیستی را که شعار جدایی کشورهای مستعمره از امپریالیزم کشور خودی را نمی داد و بدین طریق علیه امپریالیزم کشور خود نمی ایستاد، امپریالیست و عنصر خبیث می‌نامید. اگر لنین و استالین زنده می‌بودند و می‌دیدند که در کشورهای ملل مظلوم و مستعمره نیز "کمونیست‌هایی" یافت می‌شوند که نه تنها برای جدا شدن کشورش از سلطۀ استعماری تبلیغ و ترویج نمی‌کنند، بلکه این جدایی را به رسمیت نمی‌شناسند، چه نامی غیراز  وطن‌فروشان و خاینین ملی خبیث روی آن‌ها می‌گذاشتند؟**  
 **از زمان اشغال کشور و شکل‌دهی یک رژیم دست‌نشانده توسط اشغال‌گران امپریالیست در آن تا کنون، اپورتونیزم به دو شکل متجلی گردیده است. یکی با تسلیمی محض تن به انقیاد داده و به مبلغ امپریالیست‌های اشغال‌گر بدل گردیده است و دیگری با موضع‌گیری علیه اشغال با خلط نمودن تضاد عمده و اساسی و جدا نکردن تضاد عمده از غیر عمده تسلیم‌طلبی را موعظه می‌نماید. حاملین و عاملین هر دو شکل اپورتونیزم لفظاً از مارکسیزم ـ لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون صحبت می‌نمایند، اما عملا خلاف این اصول حرکت می‌کنند. ایده‌های هر دوی شان از یک چشمه آب می‌خورد و آن عبارت از تحریف مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم است، فقط با کمی تفاوت.**

**اولی ها طالبان را قرون وسطایی می‌خوانند و مبارزه علیه شان را در اولویت قرار می‌دهند و علیه اشغال‌گران اصلاً موضع ندارند. دومی‌ها گرچه طالبان را قرون وسطایی می‌خوانند و علیه اشغال‌گران هم موضع دارند، اما هر دو را به عنوان دشمن عمده قلمداد می‌کنند و این شعار را که: «امپریالیزم و ارتجاع هر دو دشمن عمدۀ مردم افغانستان اند!» را سر می‌دهند. در اصل هر دوی شان تضاد عمده را قبول ندارند و تضادها را به عمده و غیر عمده تقسیم نمی‌کنند ، در حالی که طرح تضاد عمده به عنوان تضاد رهبری کننده در هر مرحله از تکامل یک شی یا پروسۀ پیچیده  یکی از خدمات بر جستۀ و یکی از تکاملات فلسفی مائوتسه دون محسوب‌می‌گردد.**  
**هر دوی این اپورتونیزم در یک اتحاد به سر می‌برند و خود را در زیر جملات ظاهـــــرا "مارکـــــسیستی ـ لنیــــــنیستی- مائوتسه‌دون‌اندیشه" پنهان می‌کنند تا نسل جوان و توده‌ها را بفریبند  و به تسلیم‌طلبی و انقیاد‌طلبی بکشانند. باید علیه این دو شکل اپورتونیزم مسلط بر جنبش کنونی افغانستان در کلیه عرصه‌های مبارزاتی به طور جدی مبارزه شود. خصوصیت عمدۀ هر دو اپورتونیزم اینست که هیچ گونه طرحی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ندارند.** **اولی ها خواهان براندازی جنگ طالبان اند و دومی ها معتقد اند که چون "ما نیروی قابل محاسبه نیستیم" منتظر می‌مانیم تا یکی از این دو جهت جنگ پیروز گردد، بعداً وارد مبارزه علیه نیروی غالب می گردیم. هر دو طرف در واقع صاف و پوست کنده برای تحکیم موقعیت اشغال‌گران امپریالیست تبلیغ می‌نمایند.**  
**حزب ما معتقد است که طبق ره‌نمودهای مارکسیستی ـ لنینیستی ـ مائوئیستی منطبق با شرایط کنونی، باید با شعارهای تاکتیکی درست و اصولی مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را قاطعانه پیش برد و با برپایی چنین جنگی در قدم اول انحصار مقاومت جنگی ارتجاعی و قسمی طالبان بر میدان‌های نبرد علیه اشغال‌گران امپریالیست، رژیم پوشالی و اشغالگران مرتجع داعشی را از میان برد و سپس با پیش‌برد چنین جنگی در یک مسیر طولانی و پرفرازونشیب برای رهبری عمومی جنگ مقاومت با طالبان به رقابت پرداخت.**

**برخورد مائوئیست‌ها بنا به شرایط ویژه و از روی ساخت اقتصادی- اجتماعی، تضاد عمده، مرحلۀ انقلاب و مرز‌بندی میان دشمنان عمده و غیر عمده صورت می‌گیرد.**

**تضاد عمده ـ که نقش موتور محرکۀ تکامل جامعه در یک مرحلۀ از تکامل جامعه را بر عهده دارد ـ تبارز عمدۀ تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی جامعه در مرحلۀ مشخصی از تکامل آن می‌باشد. از زمانی که افغانستان اشغال گردیده تضاد ملی مردمان افغانستان با اشغال‌گران و دست‌نشاندگان شان به تضاد عمده در جامعه بدل گردیده است. اما جای‌گزین شدن تضاد عمدۀ فعلی به جای تضاد عمدۀ قبلی- تضاد میان توده‌های مردم و فیودالیزم- به معنای از میان رفتن آن تضاد در کل نبوده و صرفاً به معنای از میان رفتن عمدگی آن تضاد در مرحلۀ مشخص کنونی جامعه است. اما موجودیت تضاد میان توده‌های مردم و فیودالیزم به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جامعه یا یکی از تبارزات بزرگ تضاد اساسی جامعه کماکان باقی است و عمل می‌نماید و باید کماکان به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جامعه و پرداختن به آن به عنوان یکی از وظایف بزرگ مبارزاتی درجامعه درنظر گرفته‌‌شود.**  
**در شرایط کنونی حسب دسته‌بندی تضادها جنبۀ ملی انقلاب دموکراتیک نوین(مبارزه علیه اشغال‌گران، رژیم دست نشانده و خاینین ملی) در اولویت قرار دارد و جنبۀ طبقاتی انقلاب (مبارزه علیه دشمنان داخلی) در تابعیت از آن پیش می‌رود.**

**آیا امان‌الله‌خان می‌خواست انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک را به انجام رساند؟**

**"سازمان رهایی افغانستان" امان‌الله‌خان را طوری معرفی می‌نماید که جای‌گاهش نسبت به اتاترک و سون‌یاتسن رفیع تر است:**  
**«9 تصادفی نیست که استالین امان‌الله را مثال می‌آورد نه اتاترک و سون‌یاتسن را. زیرا مبارزۀ امان‌الله با امپریالیزم انگلیس و نیز رفرم‌هایش در کشوری برده دار نمی‌توانست برای وی جای‌گاه رفیعتری نداشته باشد.**

**ـ با روسیۀ انقلابی مناسبات برقرار کرد و طی سفری هشت روزه موافقت‌نامه‌های دوستی و عدم مداخله را به امضا رساند؛**  
**ـ بردگی را ملغی نمود؛**

**ـ مبارزان را از زندان رها و به مقامات کلیدی منصوب نمود؛**

**ـ متهم به کشتن پدر وابسته به انگلیس، فاسد و مستبد خود بود؛**

**ـ برای بنای معارف جدا از دین گام گذاشت؛**

**ـ از قدرت و صلاحیت روحانیون کاست؛...**

**آن چه امان‌الله‌خان برای تبدیل افغانستان قرون‌وسطایی به افغانستان قرن‌بیستمی در سر می‌پروراند، به استالین حق می‌داد که مبارزۀ او را "انقلابی" بخواند. بنا بر این با ملا عمر مقایسه یک تجدد طلب و ترقی‌خواه ضد امپریالیست با موجودی عصر حجری دشمن خونی ضد تمدن و فرهنگ و هرگونه آزادی منهای آزادی ستم بر زنان و آزادی سرمایه‌دار و فیودال شدن. مبارزۀ امان‌الله به استقلال افغانستان انجامید و اگر توسط انگلیس‌ها و گماشتۀ عامی رهزن شان حبیب‌الله (بچه سقو) با هم‌راهی ملایان کرایه ای ساقط نمی‌شد، امروز افغانستان در وحشت‌کدۀ خیانت و جنایت خارجی و داخلی جان نمی‌کند و از آن وقت تا کنون انقلاب بورژوا- دموکراتــــیک در آن نمـــــــی‌خفت...**  
**باور او به سکولاریزم و مبارزه اش علیه ارتجاع مذهبی حتی در نطق هایش بازتاب می‌یافت، امان‌الله‌خان علیه اجداد طالبان در آن زمان و مالکان انگلیسی آنان کمر بسته بود. او با "طالبان" عصرش می‌جنگید و به همین اساس بود که استالین مبارزه اش را "انقلابی" نامید.» (سازمان رهایی افغانستان ـ مارکس تا مائو و جنبش های ملی ـ صفحات 13 ـ 14و 15- تاکید روی کلمه‌ازماست)**  
 **"سازمان رهایی افغانستان" از امان الله خان شخصی ساخته است که اصلاً موجود نبود.**

**اول ـ موافقت‌نامۀ عدم مداخله که از طرف کشور شوراها با امان‌الله بسته شد، در حقیقت این موافقت‌نامۀ یک‌طرفه بود و فقط از طرف کشور شوراها تا آخر مراعات گردید. اما امان‌الله هیچ‌گاه به این موافقت‌نامه پابندی نشان نداد. چنان چه مخالفین مسلح کشور شوراها را به رهبری ابراهیم بیگ به داخل افغانستان جای داد و از شورش شان علیه کشور شوراها حمایت نمود.**

**دوم ـ همین که افغانستان استقلالش را از امپریالیزم انگلیس به دست آورد، کشور شوراها به رهبری لنین فوراً آن را بر اساس حق ملل در تعیین سر نوشت خویش یعنی حق جدا شدن به رسمیت شناخت. نه این که چندین سال بنشینند و ببینند که امان‌الله چه رفرم‌هاای را روی دست می‌گیرد.**

**سوم ـ هیچ کس تا کنون امان‌الله و ملاعمر را با هم مقایسه نکرده چه رسد که آن‌هـا را در یـک ردیـف قـرار دهـد. فـقـط "سـازمـان رهایی افغانستان" برای این که حرفی برای گفتن داشته باشد مسایلی را در ذهن خود می‌پروراند و بعد روی کاغذ می‌آورد.**  
 **چهارم ـ هیچ‌گاه امان الله جای‌گاه رفیع‌تری نسبت به سون‌یاتسن نداشت. مهم‌ترین کار سون‌یاتسن طرح شعار سه اصل خلق بود که امان‌الله اصلا به آن اعتقادی نداشت.**

**پنجم ـ امان‌الله خان نه می‌خواست و نه می‌توانست انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک را به پایان رساند. از این که "سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید که اگر رژیم امان‌الله ساقط نمی‌شد «امروز افغانستان در وحشتکدۀ خیانت و جنایت خارجی و داخلی جان نمی‌کند و از آن وقت تا کنون انقلاب بورژوا دموکراتیک در آن نمی خفت...»، روشن می‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" تفاوت میان عصر امپریالیزم و بورژوازی دوران رقابت آزاد را نمی‌داند و با بحث مائوتسه‌دون در مورد انقلاب دموکراتـــیک نـــوین مـــخالف است.**  
**«معذالک انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک چین، از موقع بروز جنگ امپریالیستی جهانی اول در 1914 و تأسیس دولت سوسیالیستی بر روی یک ششم کرۀ ارض که نتیجۀ انقلاب روسیه در 1917 به شمار می‌رود، دست‌خوش تغییری شده است.**

**پیش از این وقایع، انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک چین به مقولۀ انقلاب جهانی بورژوا ـ دموکراتیک کهنه تعلق داشت  و بخشی از انقلاب جهانی بورژوا ـ دموکراتیک کهنه بود.**

**پس از این وقایع، انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک چین به مقولۀ انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک نوین متعلق گردید و از نظر جبهه‌بندی در انقلاب به صورت بخشی از انقلاب جهانی پرولتاریایی سوسیالیستی درآمد.**

**چرا؟ برای آن که جنگ امپریالیستی جهانی اول و نخستین انقلاب سوسیالیستی پیروزمند، انقلاب اکتوبر، تمام جریان تاریخ جـهـانـی را تغییر داده و حلول عصر جدیدی را درتاریخ جهان اعلام نمود.»(مائوتسه دون ـ منتخب آثار- جلد دوم ـ صفحۀ 511 ـ 512)**  
 **«... اما درست به این علت است که امپریالیزم دوران احتضار خود را می‌گذراند، برای بقای خود بیش از هـر مـوقـع دیگر به مستعمرات و نیمه مستعمرات وابسته است و هرگز به هیچ یک از مستعمرات و نیمه مستعمرات اجازه نخواهد داد که چیزی مانند جامعۀ سرمایه‌داری تحت دیکتاتوری بورژوازی برقرار نماید.» (مائوتسه دون ـ منتخب آثار ـ جلد دوم ـ صفحۀ 529- تأکیدات از ماست)**  
 **دقیقاً دوران انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک کهنه در زمان امان‌الله خان به سر رسیده بود. امپریالیزم هرگز به امان‌الله اجازه نمی‌داد که در افغانستان انقلاب بورژواـ دموکراتیک را به پایان برساند و دیکتاتوری بورژوایی را در افغانستان مستقر سازد.** **"سازمان رهایی افغانستان" طوری بحث می‌نماید که گویی در خارج از زمان و مکان و خارج از هر گونه وضعیت تاریخی زنده زندگی می‌نماید.**  
**مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها معتقد اند که در جوامع نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی و یا جوامع مستعمره ـ نیمه فیودالی انقلاب دموکراتیک نوین بخشی از انقلاب سوسیالیستی است؛ زیرا در شرایط کنونی دیگر بورژوازی نمی‌خواهد علیه فیودالیزم انقلاب دموکراتیک را پیش ببرد. از زمانی که امپریالیزم پا به صحنۀ وجود گذاشت کوشش نمود فیودالیزم را با بورژوازی آشتی دهد و میان شان شراکت برقرار نماید. این وضعیت در پراتیک تثبیت گردیده است. در چنین جوامع فیودالیزم ستون فقرات امپریالیزم را می‌سازد. بدون برانداختن فیودالیزم برانداختن سلطۀ امپریالیزم غیرممکن است و برعکس. به این خاطر وظیفه و رسالت انقلاب بورژوا ـ دموکراتیک به عهدۀ پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش گذاشته شده است. باید به خاطر داشت که انقلاب دموکراتیک نوین یک انقلاب بورژواـ دموکراتیک است و اگر به صورت درست و اصولی رهبری نگردد و به جلو هدایت نشود بورژوازی را تثبیت خواهد کرد. زیرا اصلاحات ارضی که در جریان انقلاب دموکراتیک نوین به وجود می آید و بعد از پیروزی انقلاب سرتاسری می‌گردد نه بورژوازی را سرنگون می‌کند و نه هم انقلاب را خود به خود به سوی سوسیالیزم هدایت می‌کند. وظیفۀ  پیش‌برد و هدایت جامعۀ نوین به دوش پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگش می‌باشد که باید بدون وقفه و به سرعت به طرف سوسیالیزم حرکت کند. یا به عبارت دیگر برای تحکیم دموکراسی نوین و حرکت به سوی سوســــــیالیزم باید**

**همیشه و بدون وقفه با بورژوازی دست و پنجه نرم نمود.**

**امروز در جامعۀ ما انقلاب دموکراتیک نوین درۀ عمیقی میان مارکسیست ـ لنینیست ـ مائوئیست‌ها و منحرفین از مارکسیرم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم کشیده است، که هم از لحاظ تیوری و هم از لحاظ  پراتیکی آن آشکار گردیده است. هستند کسانی مانند سازمان رهایی افغانستان که هنوز مبارزه علیه امپریالیزم را از دریچۀ جنبش‌های بورژوا- دموکراتیک مطرح می‌سازند. این ها نه به بحث‌هـای مـائـو اعتنایی می‌کنند و نه هم به صحبت‌های لنین در مورد "حق ملل در تعیین سر نوشت خویش".**

**مائوتسه‌دون می‌گوید که: «این "انقلاب جهانی" دیگر انقلاب جهانی کهنه نیست ـ دوران انقلاب جهانی بورژوایی کهنه مدت‌هاست به سررسیده، بل‌که یک انقلاب جهانی نوین، انقلاب جهانی سوسیالیستی است.» (منتخب آثار ـ جلد دوم ـ صفحۀ 514)**

**ششم ـ امان‌الله‌خان دقیقاً ضد امپریالیزم انگلیس بود، اما ضد امپریالیزم به طور کل نبود. چنان چه بعد از استرداد استقلال افغانستان روابطش را با ایتالیا و فرانسه مستحکم نمود.  و زمانی که کشور را رها نمود به دامن امپریالیزم پناه برد.آن چه که در زمان امان‌الله‌خان حاصل شد یک استقلال ناقص از استعمار انگلیس بود و نه یک استقلال حقیقی وفقط حالت مستعمراتی کشور را به حالت نیمه مستعمراتی مبدل کرد. این حالت نیمه مستعمراتی مبتنی بر وابستگی‌های اقتصادی و سیاسی کشور به امپریالیزم جهانی و قدرت های امپریالیستی مختلف جهان بود.  بعد از ختم جنگ استرداد استقلا ل سیاسی افغانستان آن عده از فیودال‌ها و روحانیون که موقعیت و رتبه اعزازی خود را از دست داده بودند به مخالفت با دولت امانی پرداختند. چون امان‌الله‌خان در ابتدای سلطنتش با نیروهای ملی دموکرات و توده های مردم تکیه داشت، این مخالفت‌ها جایی را نگرفت و مخالفین هم قدرت بیان مخالفت را نداشتند. در این زمان امان‌الله‌خان به فکر اصلاحات و ریفورم‌های داخلی افتاد. گرچه توده‌های زحمت‌کش افغانستان با تسلط فیودالیزم و هشت دهه سلطۀ امپریالیزم انگلیس با اصلاحات ناآشنا بودند از ریفورم‌های روبنایی امان‌الله به گرمی استقبال نمودند. زمانی که در درون رژیم دودستگی ایجاد شد و عناصر خاین و میهن‌فروش اطراف امان‌الله را گرفتند، روحانیون و فیودال‌ها از پایه‌های مستحکم در درون رژیم برخوردارشدند و دولت امان‌الله‌خان را به یک دولت مطلق‌العنان تبدیل نمودند. در این زمان بود که اشخاص روشن‌فکر و مشروطه‌طلب از وظایف سبک‌دوش گردیدند. در چنین شرایطی بود که انگلیس‌ها شرایط را مغتنم شمرده توسط غلامان گوش** **‎به‌فرمان خود زمینۀ سقوط امان‌الله‌خان را فراهم نمودند.**

**پایه‌های طبقاتی امان‌الله‌خان هیچ‌گاه به او اجازه نمی‌داد که فراتر از اصلاحات روبنایی پیش برود. این از یکسو و از سوی دیگر امپریالیزم هیچ گاه اجازه نمی‌داد که افغانستان به سمت سرمایه‌داری پیش برود و فیودالیزم را سرنگون کند. سرنگونی فیودالیزم و به پیروزی رساندن انقلاب بورژوا- دموکراتیک در توان امان الله خان نبود و نمی‌توانست چنین کاری را انجام دهد. فقط اپورتونیست‌ها می‌توانند با چنین خیال‌های خام نسل جوان را گول بزنند تا از حق جدا شدن افغانستان از سلطۀ اشغال‌گران دوری جسته و به اشغال‌گران تسلیم باشند. در عین‌حال این اپورتونیست‌ها در چنین مواردی گرایشات اشرافی منحط قبیله‌گرایانۀ خود را نیز تبارزمی‌دهند.**  
 **"سازمان رهایی افغانستان" برای این که مقاومت قسمی طالبان را در مقابل اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نامشروع جلوه دهد شخصیت انقلابی امان‌الله‌خان را از شخصیت انقلابی سون‌یاتسن بالاتر جلوه می‌دهد. در حالی که سون‌یاتسن در رأس انقلاب بورژوا دموکراتیک کهن قرار داشت. گر چه انقلابش ناقص ماند و پایان نیافت، اما آن را رهبری نمود و سه اصل خلق را در چین مطرح ساخت که هیچ یک از این‌ها در وجود امان‌الله‌خان وجود نداشت. امان‌الله‌خان فقط شخصیت ضد امپریالیزم انگلیس بود و البته تنها او نبود که این ضدیت و جنگ را علیه استعمار انگلیس پیش برد، بلکه شخصیت‌های انقلابی و مشروطه‌طلب مانند محمود طرزی و عبدالهادی داوی... دوروبرش وجود داشتند و تحت تأثیر آن‌ها توانست که تا آخر جنگ را پیش ببرد و استقلال سیاسی افغانستان را از انگلیس پس بگیرد.**

**هفتم ـ امان‌الله هیچ‌گاه نتوانست و نمی‌توانست ستم‌ بر زنان را حل کند. رفرم های روبنایی امان‌الله هم نتوانست گره  این مشکل را حل نماید، زیرا از یک سو اساسات زیربنایی فیودالی دست ناخورده باقی مانده بود و از سوی دیگر ریفورم‌ها مطابق اوضاع و شرایط مشخصۀ کشور نبود، بلکه کاملاً کاپی‌برداری‌شده از کشورهای غربی بود. برای این که زنان بتوانند به حقوق حداقل بورژوایی خود برسند باید زیربنای اقتصادی فیودالی کاملاً واژگون شود.**

**استالین هیچ‌گاهی از امان‌الله به عنوان نمایندۀ بورژوازی ذکری به عمل نیاورده، بلکه آن را سلطنت طلب می‌داند. در حقیقت امر امان‌الله نمایندۀ اشرافیت سلطنت‌طلب و دارای گرایشات بورژواکمپرادوری است نه نمایندۀ بورژوازی ملی.**

**تاریخ گواه آن است که جنگ مقاومت علیه انگلیس در طی هشت دهه به عنوان جنگ مقاومت علیه استعمار انگلیس ثبت گردیده است. در این جنگ تنها امان‌الله خان ضد انگلیس نبود، بلکه اشخاص زیادی در این راه جان‌های‌شان را از دست دادند. ولی البته پیروزی این جنگ به نام امان‌الله‌خان گره خورده است. از نویسندگان مقاله سوال می‌کنیم که جنگ میوند از چه نوع جنگی است؟ آیا در رأس آن بورژوازی ملی قرار داشت؟ وزیراکبرخان کی بود؟ عبدالله‌خان اچکزی و ملا مشک عالم نمایندگان فکری و سیاسی چه کسانی بودند؟ آیا می‌توان از کنار نام ایشان گذشت و از آن‌ها بنام قهرمانان جنگ افغان ـ انگلیس یادی نکرد. ملالی، میرمن اکرم، بی‌بی‌کنجان، غازی‌ادی، میرمن اسپینه‌ادی، بی‌بی مریم، بی‌بی‌بانو، بی‌بی‌صاحبه، بخت‌نامه، مستوره، میرمن‌بیبو... چه کسانی بودند؟ آیا می‌توان از کنار نام این زنان قهرمان که در جبهه‌های جنگ پشت امپریالیزم انگلیس را به لرزه در آورد به سادگی گذشت و درکنار نام شان قهرمان و ضد اشغال ننوشت؟**

**تمام این‌ها در آن زمان چه ایدیولوژی داشتند؟ آیا می‌شود که به خاطر داشتن ایدیولوژی فیودالی از جنبۀ ضد انگلیسی آن‌ها گذشت و جنگ شان را به عنوان یک جنگ مقاومت در نظر نگرفت؟**

[**SHOLAJAWID2@HOTMAIL.COM**](mailto:SHOLAJAWID2@HOTMAIL.COM)

[**WWW.SHOLAJAWID.ORG**](http://WWW.SHOLAJAWID.ORG)

**S**

**"سازمان رهایی افغانستان" و موضعش در برابر مائوتسه‌دون:**

**"سازمان رهایی افغانستان" با مائوتسه‌دون از دیدگــــــــــاه رویزیونیزم سه‌جهانی برخــــــــورد می نماید. این رویزیونیزم نه تنها مائوتسه‌دون را قبول ندارد، بلکه برای تبرئۀ رویزیونیست‌های آشکار هم چو لیوشائوچی به محکوم نمودن مائوتسه‌دون اقدام ورزیده اند. "برخی از مفاهیم حزبی و تشکیلاتی" و "در چین چه گذشت" نمونه‌هایی از اسناد برجسته "سازمان رهایی افغانستان" در مورد ضدیتش با مائوتسه‌دون و انقلاب فرهنگی است.**

**همان طوری که "سازمان رهایی افغانستان" بعد از برش از "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" با انتشار سند "با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش رویم" به انتقاد اصولی و سازنده از "سازمان جوانان مترقی" و جنبش دموکراتیک نوین نپرداخت، بلکه با هزاران فحش و ناسزا "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین " را علم تکه پاره ای از "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" خواند و به این ترتیب راه ارتداد و اکونومیزم را در پیش گرفت. این ضدیت و دشمنی با جریان دموکراتیک نوین و "سازمان جوانان مترقی" تا زمان اشغال کشور توسط سوسیال‌امپریالیزم شوروی ادامه یافت. این سازمان در سال 1359 خورشیدی با پذیرفتن رویزیونیزم سه‌جهانی و نشر "مشعل رهایی" برای فریب و جذب شعله‌یی‌ها بعضی انتقاداتی در "مشعل رهایی" از خود نمود، آن‌هم نه انتقاد از انحراف و ارتدادش بل‌که انتقاد از این که گویا در رابطه با "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" ناآگاهانه برخورد نادرست نموده است.**

**امروز که شرایط نسبت که به شرایط دهۀ پنجاه تفاوت نموده باز هم "سازمان رهایی افغانستان" برای فریب و جذب نسل جوان دست به دامان مائوتسه‌دون انداخته، نه به خاطر این که از تجارب و تیوری‌های گران‌بهایش بیاموزد و در شرایط مشخص جامعۀ ما به کار گیرد، بل‌که به خاطر کوبیدن مائوتسه‌دون و خوشنودی اشغال‌گران به تحریف مائوئیزم پرداخته و شخصیت مائوتسه‌دون را وارونه جلوه می‌دهد و طوری بیان می‌نماید که گویا مائوتسه‌دون با هر مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست مخالف بوده و در جهت تحکیم انقلاب بورژوا- دموکراتیک کهن گام برداشته است.**

**اینک می‌بینیم که "سازمان رهایی افغانستان" برای مشروعیت بخشیدن به اشغال کشور و رد مقاومت طالبان علیه اشغال‌گران چه استدلالاتی را سرهم‌بندی نموده است، بدون این که در بارۀ جنگ مقاومت علیه جاپان به تضاد عمده، که بحث اصلی مائوتسه دون درین زمینه را تشکیل می‌دهد، توجه نماید گفته‌هایی از مائوتسه‌دون در بارۀ جنگ را می‌آورد و سروتۀ گفته‌ها را می‌زند و مطابق ذوق و علاقۀ خود تحریف می‌نماید. به صحبت‌های "سازمان رهایی افغانستان" در این زمینه توجه نمائید.**

**«عده ای از "چپ"ها در دفاع شان از طالبان، برخورد مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین و چانکایشک در "حادثۀ سیان" را مطرح می‌سازند. اینان موقعیت خاص حزب کمونیست چین در سال 1936 و گومیندان و شخص چانکایشک را نمی‌بینند.**  
**در سال 1936 که تجاوزکاران جاپان می‌خواستند از منچوریا به طرف جنوب پیش‌روی کنند، چانکایشک که مثل هر حاکم ضد ملی و خاین از کمونیست‌ها بیش‌تر می‌ترسید تا از تجاوز کاران خارجی، می خواست تا به جای جنگیدن با جاپانی ها، حزب کمونیست را نابود کند. به قول خودش اول باید به "مسایل داخلی"رسید و بعد به مسایل "خارجی". در آن موقع که جنرالان طرفدار جنگ با جاپان، چانکایشک را در "سیان" دست‌گیر و سرنوشت اش را به حزب کمونیست سپردند، حزب به جای اعدام، او را واداشت تا از جنگ علیه حزب کمونیست دست گرفته و با تجاوزکاران جاپان بجنگد. چرا؟**

**حزب با وصف داشتن ارتش، مناطق آزاد شده و** **وجهۀ والا بین مردم، ده‌ها هزار رزمنده اش را طی راه‌پیمایی طولانی از دست داده، بیش از 20 هزار عضو نداشت و تازه می‌خواست از راه‌پیمایی طولانی قد راست کند. "حادثۀ سیان" مساعد‌ترین موقع بود که حزب شعار مقاومت ضد جاپان و ایجاد جبهۀ متحد را وظیفۀ مقدم انگاشته، توده‌های وسیع‌تری را جلب و تحریک و چانکایشک را خنثی نماید و بدین ترتیب به بسط و تحکیم در تمام عرصه‌ها موفق گردد. در عین حال حزب کمونیست از کار بین دهقانان و آمادگی در صورت خیانت گومیندان غافل نبود... باید دانست که اگر حزب چین ارتشی جنگ‌آور و آب‌دیده نمی‌داشت، اصرار در ایجاد جبهۀ متحد نمی‌توانست برایش مطرح باشد.**

**حتی چانکایشک جلاد ده‌ها هزار کمونیست را هم نمی‌توان در ردیف ملاعمر گذاشت. ناسیونالیزم گومیندان هم تا حدی عامل هم‌سویی آن با حزب کمونیست و جنگیدن علیه جاپان بود. طالبان و سایر باندهای بنیادگرا، دشمن میهن‌پرستی و ناسیونالیزم مترقی بوده و وجود عنصر متمایل به ناسیونالیزم و دموکراسی را بین خود تحمل نمی‌توانند. در حالی که برای حزب کمونیست چین عضوگیری از درون گومیندان هم مطرح بود؛ مائوتسه دون از"رشد نیروهای چپ در درون گومیدان" و وجود شخصیت‌ها و گروه‌های بینابینی (غیر فعال یا بی‌طرف** **در جنگ با حزب کمونیست) در حزب و ارتش چانکایشک سخن می‌گوید. اشاره به "حادثۀ سیان" برای پشتی‌بانی از طالبان، جز سوء استفاده از تجربۀ تاریخ درخشان حزب کمونیست چین نیست. مائوتسه‌دون مبارزه برای رهایی از سلطۀ تجاوزکاران خارجی را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی ـ دلالان خارجیان ـ جدا نکرده و وظیفۀ انقلاب را سرنگونی هر دو میداند. در این جا فقط سه... [گفتۀ] او پیرامون دو وظیفۀ انفکاک ناپذیر ملی و دموکراتیک را می‌آوریم تا با مقایسۀ آن‌ها با اهداف و سیاست‌های طالبان دریابیم که مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظایف دموکراتیک و پیروزی جنگ آزادی‌بخش ضد امپریالیستی است، بی‌ارزش بوده و کسی که به مضمون دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می رود.**

**«از آن جا که وظیفۀ انقلاب ملی در چین  اکنون در درجۀ اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیفۀ انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفۀ انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحلۀ کاملاً متمایز انقلاب هستند.»**

**«جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعۀ واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنان‌چه تکیه بر روی جنگ مقاومت نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بودو نه پایدار... (و) به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا به شکست می‌انجامد.»**

**«دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است؛ و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یک‌دیگر اند، درست همان طور مقاومت و صلح داخلی یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یک‌دیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. امیدواریم که در این مرحلۀ جدید مبارزات مستقیم یا غیرمستقیم متعددی علیه جاپان داشته باشیم و مطمئنا نیز خواهیم داشت. این مبارزات جنگ مقاومت ضد جاپانی را پیش می‌راند و به مبارزه به خاطر دموکراسی کمک زیادی می‌نماید اما هسته و ماهیت انقلابی ای که تاریخ بر عهدۀ ما گذارده، مبارزه به خاطر دموکراسی است."»  ("سازمان رهایی افغنستان" ـ مارکس تا مائو و جنبش های ملی ـ صفحات 15 ـ 16 ـ 17 ـ 18)**

**"سازمان رهایی افغانستان" می‌نویسد که:**

**«اینان واقعیت خاص حزب کمونیست چین در سال 1936 و گومیندان و شخص چانکاپشک را نمی‌بینند»**

**بعداً علت وحدت مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین با گومیندان و شخص چانکایشک را بدین گونه تشریح و توضیح می‌نماید:**  
**1 ـ آن‌ها بیش‌تر تمایل به جنگ با حزب کمونیست داشتند تا جاپان.**

**2 ـ حزب کمونیست ارتش و مناطق آزاد شده داشت. بعد از راه‌پیمایی طولانی می‌خواست قد راست کند.**

**3 ـ از تحریک چانکایشک بکاهد.**

**-4اگر حزب ارتش جنگاور و آب‌دیده**

**4 نمی‌داشت جبهۀ متحد برایش مطرح نبود.**

**5 ـ ناسیونالیزم گومیندان عامل هم‌سویی با حزب کمونیست چین بود.**

**6 ـ برای حزب کمونیست چین عضوگیری از درون گومیندان مطرح بود.**

**7 ـ** **چانکایشک خود را "شاه انقلابی و اصلاح‌طلب" می‌خواند و بنیادگرا نبود. (پاورقی مقاله)**

**8 ـ چانکایشک را نمی‌توان در ردیف ملاعمر قرار داد.**

**9 ـ مائوتسه‌دون مبارزه علیه تجاوز کاران چاپان را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی جدا نکرده است.بعد از این همه نتیجه‌گیری شان را چنین اعلام می‌نمایند:**

**«اشاره به "حادثۀ سیان" برای پشتی‌بانی از طالبان، جز سوء استفاده از یک تجربۀ تاریخ درخشان حزب کمونیست چین‌نیست.»**  
**«... مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظیفۀ دموکراتیک و پیروزی**  
**جنگ آزادی‌بخش ضدامپریالیستی است، بی‌ارزش بوده؛ و کسی که به مضمون دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می رود.» (تأکیدات از ماست)**

**این بحث "سازمان رهایی افغانستان" بیان‌گر آن است که هنوز پابند به مقولۀ انقلاب دموکراتیک تیپ کهن است نه نوین. در نقل‌قول فوق به خوبی دیده می‌شود که دو مرتبه کلمۀ دموکراتیک را به کار گرفته است، اما کلمۀ نوین را از پسوندش انداخته است. چرا؟ به این خاطر تا بیان نماید که جنگ طالبان «مضمون دموکراتیک جنبش ملی» را ندارد.**

**در عصر امپریالیزم هرگاه پرولتاریا و حزب پیش‌آهنگــــــــش جنبش‌های ضد امپریالیستی را رهبری نکند، هر جنبشی که در کشورهای مستعمره علیه امپریالیزم اشغال‌گر به وجود آید تهی از «مضمون دموکراتیک جنبش ملی» است. طوری که قبلاً گفتیم وظیفۀ به فرجام رساندن دو انقلاب وظیفۀ پرولتاریا است.**

**هیچ مائوئیستی حق ندارد که انقلاب دموکراتیک نوین را از انقلاب ملی جدا نماید. زمانی که افغانستان اشغال گردید تضاد میان اشغال‌گران امپریالیست، رژیم دست‌نشانده و خاینین ملی و توده‌های زحمت‌کش افغانستان به تضاد عمده تبدیل گردید و انقلاب ملی مهم‌ترین وظیفۀ مرحلۀ کنونی مبارزاتی پرولتاریای کشور گردید. در چنین وضعیتی مبارزۀ طبقاتی باید در تابعیت از این مبارزه پیش برده شود.**

**به خوبی دیده می ‌شود که "سازمان رهایی افغانستان" در ارتباط با چین خواسته همه چیز بگوید به استثنای بحث تضادعمده.**  
**چرا چانکایشک ابتدا تمایل به جنگ با حزب کمونیست چین داشت؟ علت اساسی این بود که بادارانش امپریالیزم امریکا و انگلستان ابتدا متمایل به جنگ علیه چاپان نبودند. زمانی که امپریالیزم امریکا و انگلیس متمایل به جنگ علیه جاپان شدند، گومیندان هم موضع عوض نمود. چنان‌چه درزمـــــان اشــــغال کشــــــــــور توسط سوســـــــــــیال‌امپریالیزم شــــــــوروی که رویزیونیست‌های سه جهانی حاکم بر چین با اشغال‌گران سوسیال‌امپریالیست مخالف بودند، "سازمان رهایی" نیز در مخالفت با سوسیال امپریالیزم شوروی قرار گرفت. هم‌چنان زمانی که چین رویزیونیست با اشغال‌گران کنونی به رهبری امپریالیزم اشغال‌گرامریکا بر سر مسئلۀ افغانستان تبانی نمود، "سازمان رهایی" نیز از هیچ‌گونه هم‌کــــــــاری با اشـــــــغال‌گران امپریالیست و رژیم دست‌نشانده دریغ ننمود: در کنفرانس خاینین ملی در بن شرکت نمود، با کرزی هم‌کاری همه جانبه نمود و کمپاین انتخاباتی برایش راه انداخت، در ترکیب رژیم دست‌نشانده سهم گرفت، در انتخابات پارلمانی و لویه جرگه های رژیم و از همه مهم‌تر در لویه جرگۀ تصویب قانون اساسی رژیم سهم گرفت. ولی اکنون که تبانی چین سوسیال امپریالیستی با امپریالیزم امریکا بر سر مسایل افغانستان تا حدی برهم خورده و به طرف برهم خوردن بیش‌تر پیش می‌رود، "سازمان رهایی" 17 سال پس از اشغال افغانستان توسط امپریالیست‌های امریکایی و متحدینش از خواب زمستانی هفده ساله بیدار شده و گویا علیه اشغال‌گران لب به سخن گشوده است، آن‌هم با تزلزل و نوسان و اگر و مگرهای بسیار که خود انعکاسی از تزلزل کنونی سوسیال امپریالیست‌های چیـــــــنی درین زمــــــینه است.**

**شماره های 2، 3، 4 و 5 در پیوند باهم قرار دارد. دقیقاً در آن زمان حزب کمونیست چین مناطق آزاد شده و ارتش جنگ‌آور داشت و می خواست از جنگ داخلی جلوگیری نماید و از تحریکات گومیندان علیه حزب کمونیست چین بکاهد. اما عامل عمدۀ طرح جبهۀ متحد ملی تنها ناسیونالیزم گومیندان نبود مسئلۀ تضاد عمده علیه اشغال‌گران جاپان بود. چنان‌چه سرسختان ضد کمونیست در چین، چنین تمایلی  نداشتند، اما از اتحاد با حزب کمونیست چین سر باز نزدند. مائوتسه‌دون به صورت درست و همه جانبه توانست از دیدگاه فلسفی و به کار گرفتن تضاد عمده حتی دشمنان سرسخت حزب کمونیست را به اتحاد با حزب کمونیست بکشاند. او از بر خورد دوگانۀ این نیروهای متزلزل استفاده نموده و سیاسیت دوگانۀ حزب کمونیست چین در قبال گومیندان و مشخصاً سرسختان ضد کمونیست را مطرح نموده و به کار گرفت. این سیاست درست و اصولی بود که حزب کمونیست چین را موفق به بسیج  و تسلیح  همگانی توده‌های زحمتکش نمود و به سمت پیروزی ره‌نمون ساخت.**

**«در مبارزه با سرسختان ضد کمونیست، بهره‌برداری از تضادها، جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت، درهم شکستن یکایک دشمنان، حق داشتن، سود جستن و اندازه نگهداشتن.» (مائوتسه دون ـ منتخب آثار جلد دوم ـ صفحه 667)**

**«در مورد سرسختان ضد کمونیست باید سیاست انقلابی دوگانه را به کاربرد؛ متحد شدن به آن‌ها تا آن‌جا که حاضر به مقاومت در برابر ژاپن اند، منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که در مبارزه با حزب کمونیست لجاج می‌ورزند. نظر به این که مقاومت آن‌ها در برابر ژاپن دارای خصلت دوگانه است، سیاست ما عبارتست از اتحاد با آن‌ها تا آن‌جا که علیه ژاپن مقاومت می‌کنند، و مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقع که تزلزل نشان می‌دهند. (مثلاً آن‌گاه که با تجاوزکاران جاپانی سروسر پیدا می‌کنند و با وان‌جین‌وی و سایر خاینان به ملت به مبارزۀ جدی نمی‌پردازند) این دوگانگی در مبارزۀ آن‌ها با حزب کمونیست نیز به ظهور می‌رسد، به طوری که سیاست ما نیز در مورد آن‌ها دو جنبه دارد: متحد شدن با آن‌ها تا آن‌جا که در صدد گسستن قطعی هم‌کاری گومیندان و حزب کمونیست برنیامده اند، مبارزه با آن‌ها و منفرد ساختن آن‌ها در هر موقعی که به سیاست سرکوبی دست می‌زنند و به حملات مسلحانه برضد حزب ما و بر ضد خلق می‌پردازند. ما میان این اشخاص که خصلت دوگانه دارند از یک سو و خاینان به ملت و عناصر هوادار جاپان از سوی دیگر فرق می‌گذاریم.» (مائوتسه دون- منتخب آثار- جلد دوم- صفحات 667 – 668)**

**این بحث مائوتسه‌دون از تحلیل هوایی به دست نیامده بل‌که ابتدا بر مبنای تضادها و تعیین تضاد عمده به دست آمده است. مائوتسه‌دون به خوبی درک نموده بوده که در هر چیز اصول عمده و غیر عمده وجود دارد و هیمشه بر مبنای اصول عمده فکر می‌کرد و همــــــــیش تأکیدش به همه کمونیست‌ها این بود که تصامیم شان را بر مبنای اصول عمده بگیرند، زیرا هر پروسه حاوی تضادهای گوناگون اند که یکی از این تضادها عمده و بقیه غیر عمده و تابع می باشد، زمانی که تضاد عمده تعیین گردید شما به آسانی می‌توانید بقیه مسایل را حل نمائید. به این گفته‌های مائوتسه‌دون توجه نمایید:**

**«در هر چيز اصول عمده و غيرعمده وجود دارند و همه اصول غيرعمده بايد تابع اصول عمده باشند. هم‌وطنان ما باید به هرچيز در پرتو اصول عمده با دقت بينديشند، فقط در چنين حالتي آن‌ها خواهند توانست به افكار و اعمال خود سمت‌گيري صحيح بدهند. امروز هر آن كس كه در خود صداقت به وحدت نمي‌يابد، بايد وجدان خود را در آرامش شب بيازمايد و احساس شرم‌ساري كند، حتي اگر ديگران وي را ملامت نكرده باشند.»  (منتخب آثار- جلد دوم – صفحۀ 24)**

**«... در مطالعۀ يك پروسۀ مركب كه حاوي دو يا چند تضاد است، بايد نهايت سعي براي دريافتن تضاد عمده شود. به مجردي كه تضاد عمده معين شد كليه مسايل را مي‌توان به آساني حل كرد.»**

**«... نمي توان نسـبت به همه تضادهاي يك پروسـه برخورد يكسـان داشـت، بلكه بايد ميـان تضاد عمـده و تضــادهـاي غيرعمده فرق نهاد و مهم‌تر از همه سعي براي يافتن تضاد عمده نمود.» (منتخب آثار- جلد اول- صفحۀ 504)**

**«دیالکتیک به معنی بررسی گرایش عمده و موضوعات فرعی، بررسی باطن و تبارزات بیرونی است. در میان تضادها، تضاد عمده و تضادهای درجه دوم وجود دارند. در گذشته خطاهای نظیر پیشروی ماجراجویانه بروز یافت، زیرا ما تضادهای عمده و جوهر را درک نکرده بودیم و می‌کوشیدیم تضادهای درجه دوم را به عنوان تضاد عمده حل کنیم و نیز بدان دلیل که ما موضوعات کناری را به عنوان گرایش عمده در نظر می‌گرفتیم و جوهر را درک نمی‌کردیم.» (مائوتسه دون ـ نمونه هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) 1959ـ صفحۀ 2)**

**زمانی که مائوتسه‌دون می‌گوید که «دیالکتیک به معنی بررسی گرایش عمده و موضوعات فرعی، بررسی باطن و تبارزات بیرونی است.» دقیقاً متوجه می‌شویم که "سازمان رهایی افغانستان" اصلاً به دیالکتیک اعتقادی ندارد. اگر اعتقادی به دیالکتیک می‌داشت جنگ کنونی افغانستان را از این زاویه بررسی می‌نمود و هیچ‌گاه به تحریف مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم نمی‌پرداخت.**

**چه بخواهی و چه نخواهی واقعیت‌های عینی و تضادهای عینی واقعی شما را به تمایز قایل شدن میان دشمن عمده و دشمنـان غـیـر عمده وادار می‌سازد. هرگاه نخواهید میان این تضادها تمایز قایل شوید، به این معنی است که یا برای شما اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده با طالبان از هم فرق ندارند، و یا این‌که به نظر شما طالبان بدتر از اشغال‌گران به شمار می‌روند. در صورت اول بحث کاملاً تسلیم‌طلبانه است که در آخرین تحلیل به نفع اشغال‌گران و رژیم پوشالی است. و در صورت دوم تسلیم‌شدن محض و انقیادطلبی به شمار رفته و جای گرفتن در صف خاینین ملی است.**

**در اساس‌نامۀ حزب ما سه مسئله به طور واضح و روشن مطرح گردیده است:**

**اول ـ  در شرایط فعلی، وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی، مبارزه و مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست و خاینین ملی دست نشانده‌است.**  
 **دوم ـ سایر وظایف و مسئولیت‌های بزرگ انقلابی به موجودیت، بزرگی و اهمیت شان ادامه می‌دهند.**

**سوم ـ پیش‌برد سایـــــر وظـــایف و مسئولیت‌های بزرگ انقلابی در تابعیت از پیش‌برد وظیفۀ عمده صورت می‌گیرد.**

**به خوبی می‌توان مشاهده نمود که مشکل اساسی "سازمان رهایی افغانستان" عدم قبول تضاد عمده است. به همین علت است که طالبان را بدتر از اشغال‌گران قلم‌داد می‌کند و در سرتاسر مقاله‌اش نه نامی از تضاد عمده گرفته شده  و نه هم نامی از اشغال افغانستان و اشغال‌گران گرفته اند. از متن مقاله به خوبی می‌توان فهمید که اشغال کشور مورد تایید شان می‌باشد. اگر علیه اشغال کشور موضع بگیرند، ناگزیر اند که در قدم اول علیه گذشتۀ ننگین و خیانت‌آمیز گذشتۀ شان یعنی اشتراک در جرگۀ خاینین ملی در بن خط بطلان بکشند و آن عمل را به عنوان یک خیانت ملی مورد انتقاد قرار دهند و ثانیاً طالبان را دشمن غیرعمده دانسته و مبارزات شان علیه آن‌ها را به عنوان مبارزه علیه دشمن غیرعمده پیش ببرند. این کار دقیقاً برای شان سخت خواهد بود، به خصوص انتقاد از اشتراک شان در جرگۀ خاینین ملی در بن، به عنوان یک خیانت ملی. بر این اساس "سازمان رهایی افغانستان" از خیر مسئله گذشته و برای مستور نگهداشتن گذشته و تسلیمی شان به تحریف آثار رهبران بزرگ انقلابی پرولتاریا پرداخته اند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" در زمان جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران سوسیال امپریالیزم و رژیم دست‌نشاندۀ شان، ده‌ها و صدها جزوه از مقالۀ مائوتسه دون "دربارۀ سیاست" را چاپ و بین روشن‌فکران و به خصوص اعضایش توزیع می‌نمود تا اعمال تسلیم‌طلبانه‌اش را در قبال احزاب جهادی از دید مائوتسه‌دون توجیه نماید. همان طوری که فعلاً می‌خواهند اعمال تسلیم طلبانه اش را زیر نام مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون با تحریف آشکار آثار شان موجه جلوه دهد.**

**لب‌ولباب مطالب بیان شده توسط "سازمان رهایی افغانستان" نشان می‌دهد که نویسنده و یا نویسندگان "مقاله" وضعیت اشغال‌گران و خاینین ملی و طالبان را صرفاً از زاویۀ تضاد اساسی مدنظر دارند. بناءً آن‌ها تفاوت میان تضاد عمده و تضاد اساسی و هم چنین تضاد عمده و تضاد بزرگ را یا درک نکرده اند و یا این که عمداً می‌خواهند از آن چشم‌پوشی نمایند. بدین لحاظ است که تضاد با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را به عنوان تضاد عمده و تضاد با طالبان را به عنوان تضاد غیر عمده قبول ندارند.**

**"سازمان رهایی افغانستان" به خوبی می‌داند که اگر تضاد با اشغال‌گران و رژیم پوشالی را به پذیرد ناچار باید اذعان نماید که تضاد با طالبان تضاد غیر عمده است. برای این که بر این مطلب روپوش بگذارد خود را این طرف و آن طرف می‌زند و دست به دامان مارکس تا مائو می‌اندازد و با سفطه‌گویی می‌خواهد بگوید که تضاد با طالبان از عمدگی برخورداراست.**

**این  گونه تحلیل و ارزیابی از شرایط کنونی کشور، علی‌الرغم ظاهر "چپ" آن در واقع تسلیم‌شدن به اشغال‌گران و رژیم دست‌نشاندۀ شان می‌باشد. این تسلیم شدن به خصوص مادامی به صورت واضح و روشن بیان می‌گردد که می‌بینیم در کل متن "مقاله" سازمان مذکور بیش از حد نسبت به طالبان نفرت و انزجار نشان می‌دهد، اما در قبال اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده هیچ گونه نفرت و انزجاری نشان نمی‌دهد.  "مقاله" طالبان را "دشمن میهن پرستی و ناسیونالیزم مترقی" می‌خواند. اما سرتاسر "مقاله" به خوبی بیان‌گر آن است که ذره ای از میهن پرستی و ناسیونالیزم مترقی در وجود خود "سازمان رهایی" دیده نمی شود. اگر چنین می‌بود حد اقل همان‌قدر که نفرت و انزجار علیه طالبان نشان می‌دهد، علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده هم نشان می‌داد. اما برعکس نه تنها هیچ‌گونه نفرت و انزجاری علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده نشان نداده است، بلکه حتی نامی هم از اشغال کشور و اشغال‌گران نبرده است.**

**این جا به خوبی مشاهده می‌شود که نویسنده و یا نویسندگان "مقاله" عمدا می‌خواهند از روی مرحلۀ فعلی پرش نمایند، یعنی مسایلی را چون تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی و هم چنین تضاد غیرعمده و دشمنان غیرعمده را اصلاً در نظر نگیرند. به همین خاطر است که در سراسر مقالۀ شان یک بار هم از تضاد عمده، دشمن عمده و وظیفۀ عمدۀ مبــــــارزاتی نــــــــــامی نگــــــرفته اند.**  
 **حزب ما نمی‌تواند از روی مرحلۀ فعلی پرش نماید. اساس‌نامۀ حزب ما به خوبی استقامت استراتیژیک مان را در رابطه با کل پروسۀ انقلاب دموکراتیک نوین و استراتیژی مبارزاتی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) بیان نموده است.**

**طرح تضاد عمده به عنوان تضاد رهبری کنندۀ هر مرحله از تکامل یک شی یا پروسۀ پیچیده یکی از خدمات مائوتسه‌دون است. هرگاه کسی این تضاد را قبول نداشته باشد به رویزیونیزم گرویده است. چنان‌چه امروز تضاد عمده را نه "سوسیالیست‌های کارگری" قبول دارند، نه تروتســـــــــــکیست‌ها و نه رویزیونیست‌های پست مارکسیزم ـ لنینیزم ـ مائوئیزم آواکیانی  و نه هم دنباله‌روان ایرانی شان. طوری که از بحث "مقاله" مشخص می‌شود "سازمان رهایی افغانستان" هم این تضاد را قبول ندارد. به همین علت است که این سازمان در مرحلۀ فعلی افغانستان تضاد عمده و وظیفۀ مبارزاتی عمده علیه اشغال‌گران و رژیم پوشـــــــــالی را مـــــــــشخص نمی‌سازد.**  
**به عقید‌ حزب ما و هر حزب مائوئیست در شرایط کنونی افغانستان طالبان را نمی‌توان با وجود تمام ارتجاعیت و عقب‌ماندگی‌ای که دارد، دشمن عمده حساب کرد، بلکه دشمن غیرعمده محسوب می‌گردد و مبارزه علیه شان در تابعیت و پیوند با تضاد عمده پیش برده می‌شود. البته چنان‌چه زمانی که حالت اشغال در کشور وجود نداشته باشد، وضعیت فرق می‌نماید وصف‌بندی نیــــــــروها نــــــیزفرق خـــــــــواهد کرد.**  
 **«وقتی جبهۀ ضد فاشیزم علیه قدرت‌های محور مطرح شد، قدرت‌های امپریالیستی ضدفاشیست در صف دشمنان غیرعمده قرار گرفتند و جبهۀ فاشیزم یک‌جا با آن‌ها به وجود آمد.» (مائوتسه دون)**

**"سازمان رهایی افغانستان" به ما "اندرز" می‌دهد که مائوتسه‌دون مبارزه علیه تجاوزکاران جاپانی را از مبارزه علیه مرتجعان داخلی جدا نکرده است. دقیقاً همین طور بود، اما مائوتسه‌دون ابتدا خط مرز میان دشمن‌عمده و غیرعمده کشید و و در آن شرایط دشمنان داخلی را به عنوان دشمن‌عمده قلم‌داد ننمود و این مبارزه را در تابعیت از مبارزه علیه اشغال‌گران جاپانی پیش برد. هر مائــــــــوئیستی بــــــــــاید مــــبارزه علیه دشمن‌غیرعمده را در تابعیت از مبارزه علیه دشمن‌عمده پیش ببرد. هرگاه کسی به چنین مبارزه‌ای اعتقاد نداشته باشد فقط می‌تواند یک رویزیونیست باشد. به این گفته‌های مائوتسه‌دون توجه نمایید:**

**«این مجلس تنها یک هدف دارد؛ برافگندن امپریالیزم جاپان و ساختمان یک چین دموکراتیک نوین یا به عبارت دیگر ساختمان چین بر اساس سه اصل انقلابی خلق. در چین کنونی هدف دیگری غیر از این نمی‌تواند وجود داشته باشد، زیرا که دشمنان عمدۀ ما فاشیست‌های جاپانی، آلمانی و ایتالیایی هستند نه دشمنان داخلی.» (منتخب اثار- جلد سوم- صفحۀ 41- تأکید از ماست)**

**«در جنگ مقاومت ضد جاپاني همه چيز بايد تابع مصالح مقاومت در برابر جاپان گردد. اين اصلي است تخطي ناپذير. از اين دو، مصالح مبارزۀ طبقاتي بايد تابع مصالح جنگ ضدژاپني قرارگيرد، نه اين كه با آن در تضاد افتد.» (تأکید از ماست)**

**«از زمانی که جاپان مسلحانه به چین حمله کرده است، امپریالیزم جاپان و تمام خاینین به ملت و مرتجعینی که با جاپانی‌ها هم‌داستانی می‌کنند و علناً تسلیم شده اند و یا خود را برای تسلیم‌شدن حاضر می‌کنند، دشمنان اصلی انقلاب چین هستند.» (مائوتسه‌دون ـ منتخب آثار- جلد دوم ـ صفحۀ 465 ـ 466)**

**اگر واقعاً گوش "سازمان رهایی افغانستان" شنوا باشد باید بی‌درنگ از تسلیمی در قبال اشغال‌گران برش نماید. طبق دسته‌بندی مائوتسه‌دون از زمان اشغال افغانستان توسط اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا تمام خاینین به ملت (تمام کسانی که در جرگۀ خاینین ملی در بن شرکت نموده بودند)، تسلیمی‌ها و تسلیم‌طلبان دشمنان اصلی انقلاب افغانستان می باشند. بهتر است که "سازمان رهایی افغانستان" جای‌گاهش را درک نموده و خود این جای‌گاه را تعیین نماید.**

**"سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید:**

**«... مبارزه با امپریالیزم امریکا بدون مبارزه با بنیادگرایان از هر جنس که مانع تحقق وظیفۀ دموکراتیک و پیروزی جنگ آزادی‌بخــــــش ضدامـــــپریالیستی است، بی‌ارزش بوده؛ و کسی که به مضمون دموکراتیک جنبش ملی کم بها می‌دهد، ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می‌رود.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" در تمام متن مقالۀ خود فقط و فقط همین جا از امپریالیزم امریکا نام گرفته آن‌هم نه به عنوان اشغال‌گر. این به چه معنی است؟ در بالا مفصلاً در این مورد صحبت نمودیم و ضرورت به تذکر ندارد. هر خواننده به خوبی ماهیت باطنی این سازمان را از متن مقاله اش در می‌یابد.**

**باید از "سازمان رهایی افغانستان" سوال نمود که کدام یک از دشمنان عمده و کدام یک غیرعمده است. هدف این سازمان از وظیفۀ دموکراتیک و جنگ آزادی‌بخش ضد امپریالیستی همان مقولۀ کهنه است. در غیر آن باید صحبت این طور صورت می‌گرفت: باید مبارزات تدارکی برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغال‌گران و رژیم دست‌نشانده را پیش برد و با برپایی و پیش‌برد چنین جنگی، به مثابۀ شکل مشخص کنونی جنگ خلق، وظایف ملی و دموکراتیک انقلاب دموکراتیک نوین در کشور را به پیش هدایت نمود. سوال اینجاست که اگر کسی در صف اشغال‌گران بایستد و تن به تسلیمی دهد، اشغال کشور و تضاد علیه اشغال‌گران را به عنوان تضاد عمده قبول نداشته باشد و وظیفۀ عمدۀ مبارزاتی اش علیه این دشمن عمده را به پیش نبرد و در تابعیت از این مبارزه علیه دشمنان غیرعمده به مبارزه نپردازد چنین اشخاصی را چه می‌توان نامید؟ آیا می‌توان غیر از خاین ملی نام دیگری بر آن‌ها گذاشت؟**

**حالا  سه گفتۀ مائوتسه‌دون را که "سازمان رهایی افغانستان" در آخر مقاله اش نقل کرده، یکایک بررسی می‌نماییم و تحریف آشکار "سازمان رهایی افغانستان" را نشان می‌دهیم.**

**«از آن‌جا که وظیفۀ انقلاب ملی در چین  اکنون در درجۀ اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیف‌ انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفۀ انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحلۀ کاملاً متمایز انقلاب هستند.»**

**هدف "سازمان رهایی افغانستان" از نقل گفتۀ فوق اینست که چون طالبان نمی‌توانند انقلاب دموکراتیک را در پیوند با انقلاب ملی حل نمایند لذا مقاومت شان قابل تائید نیست و هر کسی که جنگ شان را به عنوان مقاومت علیه اشغال‌گران امپریالیست تائید نماید «ضد امپریالیستی قلابی و ارتجاعی به شمار می‌رود»**

**گرچه این سازمان هدف اصلی مائوتسه‌دون را درک می‌کند اما نمی‌خواهد واقعیت را بیان کند. واقعیت این است که پیشبرد وظایف هر دو انقلاب فقط و فقط بر عهدۀ پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش می‌باشد. غیر از این نیرو هیچ نیرویی قادر به پیش‌برد چنین انقلابی نیست. اما این بدان معنا نیست که هرگاه پرولتاریای انقلابی و حزب پیش‌آهنگش ضعیف باشد و نتواند علی‌العجاله به جنگ مقاومت دست بزند، هر مقاومت جنگی ضد اشغال‌گران امپریالیست غیرعادلانه و نامشروع خواهد بود، زیرا که این بهانه ای خواهد بود در خدمت تسلیمی و تسلیم‌طلبی در قبال دشن عمده.**

**مائوتسه‌دون این مقاله را در سال 1939 نوشته است یعنی چند سال بعد از آغاز جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران جاپانی. این مقاله وظایف انقلاب چین را مشخص ساخت.**

**زمانی که این سازمان گفتۀ مائوتسه‌دون را از آثارش گرفته حتماً پاراگراف‌های بالاتر آن را نیز مطالعه نموده است ولی چون مطابق ذوقش نبوده از آن‌ها صرف‌نظر نموده تا حرفی به گفتن داشته باشد. در این جا مکلفیم تا گفتۀ مائوتسه‌دون را به طور کامل ذکر کنیم تا خواننده به خوبی ماهیت تحریف کنندۀ "سازمان رهایی افغانستان" را بداند.**

**«اگر دشمنان اصلی انقلاب چین در مرحلۀ کنونی امپریالیزم و طبقۀ مالکان ارضی فیودال می‌باشند، در آن صورت وظایف انقلاب چین در این مرحله چه خواهد بود؟**

**مسلم است که وظایف اصلی انقلاب کوبیدن این دو دشمن است. به عبارت دیگر، از یک طرف باید انقلاب ملی را اجرا کرد که هدف آن برانداختن ظلم و ستم امپریالیزم خارجی است و از طرف دیگر باید انقلاب دموکراتیک را انجام داد که هدف آن بر انداختن ظلم و ستم مالکان ارضی فیودالی در داخل کشور است، ولی وظیفۀ مهم‌تر همانا انقلاب ملی است که هدفش واژگون کردن امپریالیزم است.**  
**این دو وظیفۀ بزرگ انقلاب چین با یکدیگر پیوند دارند. بدون برانداختن سلطۀ امپریالیزم نمی‌توان سلطۀ طبقۀ مالکان ارضی فیودالی را از بین برد، زیرا امپریالیزم پشتی‌بان اصلی آن می‌باشد. از طرف دیگر اگر به دهقانان در سرنگون کردن طبقۀ مالکان ارضی فیودالی کمک نشود تشکیل یک ارتش نیرومند انقلاب چین جهت برانداختن سلطۀ امپریالیزم غیرممکن خواهد بود، زیرا طـبـقـۀ مالکان**

**ارضی فیودالی پایۀ اجتماعی عمدۀ سلطۀ امپریالیزم در چین است و دهقانان نیروی عمدۀ انقلاب چین هستند.**

**بدین ترتیب این دو وظیفۀ اصلی یعنی انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک از هم فرق می‌کنند و در عین‌حال مجموعۀ واحدی را تشکیل می‌دهند.**  
**از آن‌جا که وظیفۀ انقلاب ملی در چین اکنون در درجۀ اول عبارت است از مبارزه علیه امپریالیزم جاپان که به چین تجاوز کرده است و وظیفۀ انقلاب دموکراتیک هم باید انجام یابد تا پیروزی در جنگ بتواند حاصل گردد، لذا دو وظیفۀ انقلاب به هم وابسته شده اند. اشتباه است اگر تصور شود که انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک دو مرحلۀ کاملاً متمایز انقلاب هستند.» (تاکیدات از ماست)**

**تا قسمتی که تأکید آخری است "سازمان رهایی افغانستان" آن را از قلم انداخته است، به خصوص آنجایی که مائوتسه‌دون می‌گوید که:**

**«وظیفۀ مهم‌تر همانا انقلاب ملی است.»**

**این وظیفه مطابق به ذوق و علاقۀ "سازمان رهایی" نیست. در اینجا مشخص است که از نظر مائوتسه‌دون انقلاب علیه امپریالیزم اشغال‌گر جاپان عمده است و انقلاب دموکراتیک در درجۀ دوم اهمیت قرار دارد و در پیوند با آن اجرا می‌شود. مائوتسه‌دون دشمنان را به عمده و غیرعمده تقسیم نموده و مبارزۀ طبقاتی (انقلاب دموکراتیک) را تابع مصالح مقاومت ضد اشغالگران جاپانی در نظر می‌گیرد و دشمنان داخلی را در صف دشمنان غیرعمده قرار می‌دهد:**

**«دشمنان عمدۀ ما فاشیست‌های جاپانی، آلمانی و ایتالیایی هستند نه دشمنان داخلی.»**

**«در جنگ مقاومت ضد جاپاني همه چيز بايد تابع مصالح مقاومت در برابر جاپان گردد. اين اصلي است تخطي ناپذيـر.**

**از اين دو، مصالح مبارزۀ طبقاتي بايد تابع مصالح جنگ ضد جاپاني قرار گيرد، نه اين كه با آن در تضاد افتد.»**

**هر کسی که این دیدگاه فلسفی مائوتسه‌دون را در نظر نگیرد و یک دندنه به مبارزه علیه دشمن غیرعمده اهمیت درجه اول قایل باشد، دقیقاً برای تحکیم منافع اشغال‌گران و رژیم پوشالی می‌کوشـد و تمام تبلیغ و ترویجش در راستای تحکیم این منافع سیر می‌کند.**  
**"سازمان رهایی افغانستان" هیچ‌گاه اشاره ای به این ندارد که راه حل اساسی برای بیرون رفت از این معضل چیست؟ فقط از تمام بحث‌هایش این نتیجه گرفته می‌شود که یگانه راه حل اساسی برای بیرون رفت از این وضعیت همانا مبارزه علیه بنیاد گرایی‌است!**  
**چیزی که "سازمان رهایی افغانستان" را به این نابسامانی‌ها انداخته همانا بی‌برنامگی، تسلیمی و انقیادپذیری‌اش در قبال اشغال‌گران امپریالیست می‌باشد. این وضعیت به سازمان مذکور اجازه نمی‌دهد تا به تحلیل عینی و واقعی جامعۀ افغانستان بپردازد، دشمنان عمده و غیرعمده را از هم تفیک نماید و بر این اساس وظایف انقلاب، خصلت و دورنمای انقلاب و نیروهای محرکۀ انقلاب را در مرحلۀ انقلاب ملی- انقلاب دموکراتیک نوین تشخیص نماید. با تشخیص مسایل فوق‌الذکر است که می‌توان تدارک برای برپایی و پیش‌برد چنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را به مرحلۀ اجرا در آورد.**

**قبلاً تشریح نمودیم که جامعۀ افغانستان یک جامعۀ مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فیودالی است. بناءً اقتصاد و سیاست مسلط بر این کشور عبارتست از سیاست و اقتصاد مستعمره ـ نیمه مستعمره ـ نیمه فئودالی و فرهنگ مسلط در این جامعه، که انعکاسی از اقتصاد و سیاست مسلط می‌باشد، نیز فرهنگ مستعمراتی ـ نیمه مستعمراتی ـ نیمه فیودالی می‌باشد.**

**انقلاب افغانستان  باید دقیقاً تمام این زیربنا و روبنا را دگرگون نموده و اقتصاد، سیاست و فرهنگ نوین را جای‌گزین آن نماید و هر چه سریع‌تر به سمت سوسیالیزم حرکت نماید؛ زیرا انقلاب چنین جوامعی از دو مرحلۀ انقلاب دموکراتیک نوین (انقلاب ملی- دموکراتیک نوین) و انقلاب سوسیالیستی باید عبور نماید.**

**ما فعلاً در مرحله ای از انقلاب ملی- دموکراتیک نوین قرار داریم که وظیفۀ ملی انقلاب نسبت به وظیفۀ دموکراتیک انقلاب از عمدگی برخوردار است و ما باید در راه تدارک، برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی برای اخراج قهری اشغال‌گران و سرنگونی رژیم پوشالی و تأمین استقلال افغانستان و آزادی ملی مردمان افغانستان در مسیر استقرار جامعۀ دموکراتیک نوین بکوشیم. این بدان معنا است که ما در حال حاضر وظایف دموکراتیک انقلاب را در پیوند و در تابعیت از وظایف ملی انقلاب ملی پیش می‌بریم.**  
**اینک در گفتۀ دوم مائوتسه‌دون می‌بینیم که چه قسمت هایی از گفتۀهایش مطابق ذوق و علاقه "سازمان رهایی افغانستان" نبوده و آنرا از قلم انداخته است:**

**«جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعۀ واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنان‌چه تکیه [صرفاً] روی جنگ مقاومت [و] نه بر روی وحدت و ترقی گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار... [و] به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا بــــــه شــــــــکست می‌انجامد.»**  
**البته به خوبی می‌توان در نقل مطلب فوق‌الذکر هدف "سازمان رهایی" را یافت. اصل هدف نه مقاومت است و نه وحدت بلکه گویا ترقی را در نظر دارد، تا طوری وانمود کند که طالبان مترقی نیست و به این ترتیب مبارزه اش را علیه طالبان به عنوان دشمن عمده موجه جلوه دهد. جای این جملۀ مائوتسه‌دون «بدون برنامۀ وحدت و ترقی، جنگ مقاومت دیر یا زود»  سه نقطه و (و) زاید را گذاشته است. مائوتسه‌دون جنگ مقاومت را بدون وحدت ناپایدار می‌داند و شکست و یا تسلیم‌طلبی اش را پیش‌بینی می‌نماید.**  
**حالا گفتۀ مکمل مائوتسه دون را نقل می‌کنیم:**

**«جنگ مقاومت، وحدت ملی و ترقی سه اصل بزرگ است که حزب کمونیست... به پیش کشید. این سه اصل مجموعۀ واحدی را تشکیل می‌دهد و از هیچ یک از آن‌ها نمی‌توان صرف‌نظر کرد. چنان‌چه تکیه بر روی جنگ مقاومت، نه بر روی وحدت و ترقی، گذاشته شود، چنین "جنگ مقاومت" نه استوار خواهد بود و نه پایدار. بدون برنامۀ وحدت  و ترقی جنگ مقاومت دیر یا زود به تسلیم‌طلبی می‌گراید و یا به شکست می‌انجامد. ما کمونیست‌ها برآنیم که این سه اصل باید مجموعۀ واحدی را تشکیل دهد. به خاطر جنگ مقاومت باید علیه تسلیم‌طلبی و علیه پیمان خاینانۀ وان‌جین‌وی، علیه حکومت پوشالی وی و علیه تمام خاینین به ملت و تسلیم‌طلبانی که خود را در جبهۀ ضد جاپانی پنهان ساخته اند، مبارزه کرد.»**

**قسمت‌هایی که روی آن تأکید گردیده، توسط "سازمان رهایی افغانستان" از قلم انداخته شده است؛ زیرا این بحث آخری در واقع خود شان را هدف قرار داده است.**

**حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان از زمان اشغال کشور به خاطر تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست، جرگۀ خاینین ملی در بن (که سازمان رهایی جزئی از آن بود) و فیصله‌های خاینانه‌اش، علیه رژیم پوشالی، علیه تسلیم‌طلبان و تسلیم‌شدگانی که در زیر چتر اشغال‌گران امپریالیست به رهبری امپریالیزم امریکا مخفی گردیده به طور جدی مبارزات خود را طبق اصول مائوئیستی به پیش برده و می‌برد. ما به خوبی می‌دانیم که مبارزه با رژیم پوشالی و خاینین ملی جزء لاینفک مبارزه با اشغال‌گران امپریالیست است. به همین ترتیب حزب مبارزات خویش را به نحو احسن با طالبان به عنوان دشمن غیرعمده پیش برده و پیش می‌برد.**

**اولین نیروی انحرافی در افغانستان که زیر نام مارکسیزم ـ لنینیزم به تحریف مارکسیزم ـ لنینیزم پرداخت "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" بود که با پیروی از رویزیونیـــــــزم شــــوروی به درهم‌اندیشی سیاسی و فریب نسل جوان و طبقۀ کارگر پرداخت.**

**دومین نیروی انحرافی در افغانستان که به تحریف مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم (ر آن زمان اندیشۀ مائوتسه‌دون) دست زد و به رویزیونیزم سه جهانی روی آورد "سازمان رهایی افغانستان" می‌باشد. این سازمان از زمان انشعاب از "سازمان جوانان مترقی" و "جنبش دموکراتیک نوین" "چپ" و راست به مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون چسپیده و با تحریف شان می‌خواهد گاهی اکونومیزم و گاهی رویزیونیزم خود را بپوشاند و گاهی هم تسلیمی و انقیاد‌پذیری اش را موجه جلوه دهد.**

**این هم نقل مطلب سوم از مائوتسه‌دون توسط "سازمان رهایی افغانستان":**

**«دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است؛ و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یک‌دیگر اند، درست همان‌طور مقاومت و صلح داخلی یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یک‌دیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید. امیدواریم که در این مرحلۀ جدید مبارزات مستقیم یا غیر مستقیم متعددی علیه جاپان داشته باشیم و مطمناً نیز خواهیم داشت. این مبارزات جنگ مقاومت ضد جاپانی را پیش می‌رانند و به مبارزه به خاطر دموکراسی کمک زیادی می‌نماید، اما هسته و ماهیت انقـلابی**

**ای که تاریخ برعهده ما گذارده، مبارزه به خاطر دموکراسی است.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" می‌خواهد حرفش را این طور بیان نماید که چون طالبان هیچ‌گاه حاضر به رعایت دموکراسی نیستند وغیر از خود نیروی دیگری را با حفظ هویت سیاسی و تشکیلاتی اش به رسمیت نمی شناسد، لذا جنگ آن‌ها علیه اشغال‌گران و رژ یم پوشالی جنگ مقاومت به حساب نمی** **‎آید.**

**از این استدلال این نتیجه به دست می‌آید که گویا چون چانکایشک تمام اصول دموکراتیک را رعایت می‌نمود و نیروهای کمونیست را در کنار خود می‌پذیرفت، مائوتسه‌دون و حزب کمونیست چین با او طرح اتحاد را ریختند. اما طوری که قبلاً هم بیان نمودیم چنین نبوده است. طوری که خود این سازمان هم معترف است چانکایشک قاتل هزاران و ده هزار کمونیست و رزمندۀ انقلابی در چین بود و بر هیچ اصولی پابندی نداشت. چنان‌چه در زمان جبهۀ متحد ملی چندین مرتبه بالای کمونیست‌ها حمله ورگردید و صدها کمونیست را به قتل رساند. اما زمانی که بعضی از اعضای حزب می‌خواستند تا به نبرد علیه چانکـــــــایشک بپـــــردازند، مائوتسه‌دون با صراحت بیان نمود:**  
**«"بر یک یا چند نکته حمله‌ور شوید، تا می‌توانید اغراق کنید و از بقیه غفلت کنید." این شیوۀ متافیزیکی است که از شرایط واقعی جدا شده است. این روشی است که مورد استفادۀ راست‌روان بورژوا بود.» (مائوتسه‌دون ـ نمونه هایی از دیالکتیک (تفسیرهای مجرد) 1359 ـ  صفحۀ 23)**

**«به طور خلاصه نباید به همه طرف ضربه زنیم، ضربه زدن به همه طرف و ایجاد تشنج سراسری امری نامطلوب است. ما به هیچ‌وجه نباید دشمنان زیادی برای خود درست کنیم، باید در بخش‌هاای امتیازاتی بدهیم و تشنج را تقلیل بخشیم و حملات خود را در یک جهت متمرکز سازیم.» (مائوتسه‌دون ـ مجموع آثار (پیام ها، اعلامیه ها و سخن‌رانی ها) ـ جلد دوم ـ صفحۀ 38 ـ سخن‌رانی در سومین نشست وسیع هفتمین دورۀ کمیتۀ مرکزی حزب کمونیست چین ـ 6 جون 1950 ـ مصحح ـ عزیزالله علیزاده)**

**اینک گفتۀ مائوتسه‌دون را در این جا مکمل نقل می‌کنیم تا خواننده دقیقاً به اهداف نویسنـــــــــــدۀ مـــــقاله پی‌ببرد. مائوتسه‌دون در این باره می‌نویسد:**  
 **«همه می‌دانند که صلح داخلی برای امر مقاومت در برابر جاپان لازم است و بدون وجود این صلح مقاومت در برابر جاپان ممکن نیست و این صلح شرط مقاومت در برابر جاپان است. در مرحلۀ پیشین کلیه فعالیت‌های ضد جاپانی مستقیم و یا غیرمستقیم (از جنبش 9 دسامبر تا سومین پولینوم کمیتۀ اجرائی مرکزی گومیندان) حول مبارزه به خاطر صلح داخلی می‌چرخید، مسئلۀ صلح داخلی حلقۀ مرکزی و عنصر اصلی جنبش ضد جاپانی طی مرحلۀ پیشین بود.**

**در مرحلۀ جدید نیز به همین ترتیب دموکراسی برای مقاومت در برابر جاپان عنصر اصلی است و مبارزه به خاطر دموکراسی عیناً به معنی مبارزه به خاطر مقاومت است. مقاومت و دموکراسی متقابلاً شرط یک‌دیگراند، درست همان** **طوری که مقاومت و صلح داخلی و یا دموکراسی و صلح داخلی شرط یک‌دیگر اند. دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد نماید.» (جلد اول – آثار منتخب مائو -صفحۀ 440- تأکیدات همه جا از ما است)**

**پاراگراف اول گفتۀ مائوتسه‌دون که مربوط به صلح داخلی است توسط "سازمان رهایی افغانستان "از قلم انداخته شده است؛ در حالی که  بدون صلح داخلی شما نمی‌توانید دموکراسی را به مرحلۀ اجرا بگذارید.**

**مائوتسه‌دون مسئلۀ صلح داخلی و دموکراسی را در دو مرحله بررسی می‌کند: در مرحلۀ اول تلاش برای صلح داخلی را مطرح می‌نماید و بعد از این که صلح داخلی برپا گردید مبارزه به خاطر ایجاد دموکراسی در مقاومت ضد جاپان را. خوب دقت کنید که نویسندۀ مقاله، مرحلۀ اول مبارزه به خاطر صلح داخلی را کاملاً از قلم انداخته است. تأکید مائوتسه‌دون اینست که: «مسئلۀ صلح داخلی حلقۀ مرکزی و عنصر اصلی جنبش ضد جاپانی در مرحلۀ پیشین بود.»**

**"سازمان رهایی" نه تنها به این نکته توجه نکرده، بلکه از این گفتۀ مائوتسه‌دون که: «همه می‌دانند که صلح داخلی برای امر مقاومت در برابر جاپان لازم است و بدون وجود این صلح مقاومت در برابر جاپان ممکن نیست و این صلح شرط مقاومت در برابر جاپان است.» نیز چشم‌پوشی نموده است.**

**به همین ترتیب زمانی که چانکایشک با حزب کمونیست چین جبهۀ متحد ملی را ساخت از سیاست‌های گذشتۀ خود به طور کامل دست بر نداشت، زیرا تا مدت مدیدی این جبهه دارای یک برنامۀ سیاسی که بتواند به تحکم حزب گومیندان و شخص چانکایشک خاتمه دهد نبود. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون تلاش نمود تا این سیاست تحکم‌آمیز گومیندان را از طریق یک برنامۀ سیاسی تغییر دهد. بعد از پذیرفته شدن برنامۀ سیاسی جبهه توسط چانکایشک سیاست گومیندان نسبت به حزب کمونیست چین تا حدودی تغییر نمود. بعد از تغییر این سیاست و ایجاد صلح داخلی بود که مائوتسه‌دون مرحلۀ دموکراسی در مقاومت ضد جاپانی را مطرح نمود. بعد از ایجاد جبهۀ متحد ملی، مائوتسه‌دون گفت:**

**«جبهۀ متحد ضد جاپانی کنونی هنوز تا امروز دارای برنامۀ سیاسی که از طرف هر دو حزب به رسمیت شناخته شده و رسماً انتشار یافته باشد، برنامه ای که جانشین سیاست تحکم گومیندان گردد، نیست. اکنون نیز طرز رفتار گومیندان با توده‌های خلق همان است که در طی ده سال اخیر بود؛ از دستگاه دولتی، از سیستم ارتش  و از سیاست نسبت به توده‌های خلق گرفته تا سیاست‌ها در زمینه های امور مالی، اقتصادی و آموزشی و پرورشی وغیره به طور کل به‌ هیچ‌وجه تغییری در شیوه‌ها داده نشده است، همان شیوه‌هایی که طی ده سال اخیر به کار می‌رفت، به کار می‌رود.**

**تغییراتی روی‌داده و تغییرات مهمی هم روی‌داده است ـ قطع جنگ داخلی و اتحاد برای مقاومت ضد جاپانی. قطع جنگ داخلی میان دو حزب و آغاز جنگ مقاومت ضد جاپانی در سراسر کشورتغییر بسیار بزرگی است که پس از حادثۀ سیان در اوضاع سیاسی چین روی داده است. ولی هنوز شیوه‌های فوق‌الذکر تغییر نیافته و در نتیجه میان آن چه بدون تغییر مانده و آن چه تغییر پذیرفته عدم هم‌آهنگی به وجود امده است.» (منتحب آثار ـ جلد دوم ـ صفحۀ52 ـ تأکیدات از ماست.)**

**این گفتۀ مائوتسه‌دون  به وضوح بیان‌گر آن است که مائوتسه‌دون ابتدا برای صلح داخلی تلاش نموده و سپس برای دموکراسی. چنان‌چه زمانی که چانکایشک جنگ داخلی را خاتمه داد و به مـقـاومـت عـلـیـه جاپـان روی آورده اسـت، مائوتسه‌دون از قطع جنگ داخلی و مقاومت سرتاسری علیه جاپان به عنوان تغییر مهم و بسیار بزرگ یاد می‌کند.**

**لذا شرط اتحاد در مقابل اشغال‌گران و خاینین ملی، از لحاظ اصول مائوئیستی دو مرحله را در بر می‌گیرد: در مرحلۀ اول مائوئیست‌ها باید برای صلح داخلی مبارزه کنند. زمانی که این شرایط به وجود آمد دموکراسی برای مقاومت در برابر اشغال‌گران عنصراصلی محسوب می‌شود که باید انقلابیون مائوئیست جداً بر آن پافشاری نمایند.**

**حزب ما اعتقاد دارد در شرایط کنونی که نیروهای انقلابی کمونیست ضعیف اند، مسئلۀ صلح داخلی «‌حلقه مرکزی و عنصر اصلی» جنبش مقاومت ضد اشغال‌گران و خاینین ملی را تشکیل می‌دهد. در چنین شرایطی نباید به هر سو ضربه زد بل‌که باید وظایف مبارزاتی عمده در قبال دشمنان عمده را جداً در نظر گرفت و از انتاگونیستی ساختن تضاد با دشمنان غیرعمده جداً اجتناب نمود.**

**در شرایط اشغال کشور هیچ‌گاهی شعار جنگ داخلی از طرف حزب ما طرح نخواهد شد و حزب مسئولیت این بارگران تاریخی را بر عهده نخواهد گرفت. چنان‌چه ما در هر شرایطی از طرف طالبان و یا کدام گروه دیگر مقاومت کننده مورد حمله قرار گیریم از خود دفاع خواهیم نمود، ما این وضعیت را در هر مورد در نظر خواهیم داشت. ما تا آنجایی که نیروهای مقاومت کننده علیه اشغال‌گران برزمند، کوشش می‌کنیم که با آن‌ها صلح داخلی را ایجاد نماییم و هر زمانی که بخواهند با اشغال‌گران متحد شوند و یا این که علیه ما لجاجت بورزند علیه شان مبارزه می‌نمائیم. در شرایط دشوار کنونی شعار مبارزه به تنهائی و یا هم‌سویی به تنهایی، شعار پوچ و بی‌معنی است.**

**تا زمانی که صلح داخلی میان نیروهای مقاومت کننده ایجاد نگردد، صحبت از مبارزه برای ایجاد دموکراسی حرف بی‌معناست. زیرا در مرحلۀ اول صلح داخلی«حلقۀ مرکزی و عنصر اصلی» مقاومت علیه اشغال‌گران و خاینین ملی است و در مرحلۀ دوم «دموکراسی ضامن مقاومت است و مقاومت می‌تواند برای رشد جنبش به خاطر دموکراسی شرایط مساعدی ایجاد کند.»**

**"سازمان رهایی افغانستان" در واقع معتقد است که جنگ مقاومت بدون صلح داخلی می‌تواند به دموکراسی دسترسی پیدا نماید. به عقیدۀ نویسندۀ مقاله، تا زمانی که در جنگ مقاومت نتوانیم به دموکراسی دست‌رسی پیدا کنیم شرکت در جنگ مقاومت ضد اشغال‌گران بی‌معنی است! چنان‌چه این سؤالات را مطرح نموده اند که آیا طالبان به دموکراسی اعتقاد دارند؟ آیا نیروهای انقلابی و ملی را در جنگ مقاومت می‌پذیرند؟ بعد از این به این نتیجه می‌رسند که چون طالبان دموکراسی را نمی‌پذیرند لذا شرکت در جنگ مقاومت امکان پذیر نیست و ضرور هم نمی‌باشد.**

**در اینجا دو مسئله مطرح می‌شود: یکی آن که منتظر بمانیم تا طالبان این شرایط را بپذیرند و آن‌گاه  وارد کارزار میدان مقاومت شویم. دوم این که منتظر بمانیم تا اینکه طالبان از مقاومت دست بکشند و یا اینکه تارومار گـردنـد تـا شرایط مساعد برای ما مهیا شود. در پیش گرفتن این دو انتخاب به معنی تسلیم‌طلبی طبقاتی و ملی است.**

**مائوتسه دون تا زمان شکست کامل امپریالیزم جاپان هیچ‌گاه از جنگ داخلی علیه نیروهای مقاومت کننده و حتی سرسختان ضد کمونیست حمایت نکرد و همیشه شعار صلح داخلی را مطرح می‌نمود. درین دوره مائوتسه‌دون تأکید می‌نمود که:**

**«اول – اصل دفاع از خود:** **تا دیگران به ما حمله نکنند، ما به دیگران حمله نمی‌کنیم، چنان‌چه دیگران به ما حمله کنند، ما مسلماً به آن‌ها پاسخ خواهیم داد، این به آن معنی است که به هیچ‌وجه نباید بدون دلیل در حمله پیش قدم شد، اما در عین‌حال هیچ ضربه‌ای را نباید بدون جواب گذاشت، اینست خصلت دفاعی مبارزۀ ما.» (منتخب آثار - جلد دوم صفحۀ 641)**

**اینست اصول مائوئیستی که باید همه‌وقت، همیشه و در همه‌جا در جنگ مقاومت علیه اشغال‌گران در نظر داشت. مائوتسه‌دون حتی در مورد مبارزه با سرسختان ضد کمونیست معتقد است که:**

**«دوم – اصل پیروزی: یا نباید نبرد کرد یا اگر نبرد کردیم، باید پیروز شویم. در هیچ حالی نباید ناسنجیده، بدون تدارک و بدون اطمینان به پیروزی به نبرد رفت. ما باید بتوانیم از تضادها میان سرسختان استفاده کنیم. ما باید در درجۀ اول مرتجع‌ترین آن‌ها را بکوبیم نه همۀ آن‌ها را باهم، اینست خصلت محدودیت نبرد ما با دشمن [غیر عمده].**

**سوم - اصل متارکه در دورۀ معین: وقتی که تعرض سرسختان درهم شکسته شده است و هنوز به تعرض جدید مبادرت نجسته اند، ما باید به موقع متوقف شویم و به آن نبرد مشخص خاتمه دهیم. دورۀ متعاقب این توقف برای هر دوطرف دورۀ متارکه است. در این دوره ما باید به ابتکار خود با سرسختان در بارۀ اتحاد وارد مذاکره شویم و اگر بپذیرند با آن‌ها قرار داد صلح منعقد کنیم. به هیچ‌وجه نباید بی‌انتها نبرد کرد، هر روز و هر ساعت نبرد کرد، نباید به سرگیچه از پیروزی دچارشد. اینست خصلت مؤقتی هر یک از نبردهای ما. فقط آن‌گاه که سرسختان تعرض خود را از سر بگیرند ما دوباره به آن‌ها با نبرد پاسخ خواهیم گفت. این سه اصل را می‌توان به عبارت دیگر در سه کلمه بیان کرد: "حق داشتن"، ‌"سود جستن" و"اندازه نگه‌داشتن". ما با مبارزۀ سرسخت که بر این اصول سه گانۀ "حق داشتن"، "سودجستن" و "اندازه نگه‌داشتن" متکی باشد خواهیم توانست نیروهای مترقی را گسترش دهیم، نیروهای بینابینی راجلب کنیم و سرسختان را منفرد سازیم تا آن که سرسختان جرأت نکنند سبک‌سرانه با حمله به ما، به سازش با دشمن [عمده] و برانگیختن جنگ بزرگ داخلی دست‌زنند. در آن صورت امکان خواهیم یافت تحول مساعدی در اوضاع ایجاد کنیم.» (منتخب آثار - جلد دوم – صفحۀ 641 و 642- تأکیدات در همه جا ازما است)**

**سرسخـــــتان ضــــد کــــمونیست که مائوتسه‌دون از آن‌ها نام می‌برد به هیچ اصولی پابندی نداشتند، چنانچه مائوتسه در مــــورد آن‌هــــــا مـــــی‌گوید:**  
**«بسیاری از سرسختان مکتب خاص سرسختی را گذرانده اند. آن‌ها امروز سرسخت اند و فردا و حتی پس فردا هم سرسخت خواهند ماند."سرسخت" کیست؟ سرسخت کسی است که متحجر شده است، گرفتار جمود است، نه امروز و نه فردا و نه پس فردا قادر به پیش‌رفت نیست. این گونه اشخاص را سرسختان می‌نامند. واداشتن این گونه اشخاص به این که به فرمان ما گوش فرا دهند کار آسانی نیست.» (منتخب آثار ـ جلد دوم ـ صفحۀ 618)**

**با آن‌ هم مائوتسه دون به نیروهای انقلابی و ارتش هوش‌دار می‌دهد، زمانی که تهاجم سرسختان را درهم‌شکستید باید متوقف شوید، «و اگر بپذیرند» کوشش نمایید تا با ایشان قرار داد صلح را به امضاء برسانید. چیزی که اصلاً مورد قبول "سازمان رهایی افغانستان" نیست. این سازمان در شرایط کنونی خواهان آنست که تمام نیروها با طالبان وارد مبارزۀ جدی و حتی در لحظۀ مشخص وارد جنگ گردند. این همان چیزی است که اشغال‌گران طراحی و سازمان‌دهی خواهند کرد.**

**حزب کمونیست (مائوئیست)افغانستان هوادار جنگ مقاومت ملی مردمی و** **انقلابی به معنای کامل آنست، جـنـگـی کـه تمام نیروهای زحمت‌کش در** **آن بسیج شده باشد، یعنی جنگ مقاومت همگانی. طوری که قبلاً هم گفتیم چنین جنگی جنگ توده‌ها است و قادر به تأمین دفاع از میهن است. در عین‌حال در قدم اول ما شعار صلح داخلی را مطرح خواهیم نمود نه جنگ داخلی را. ما نه تنها شعار جنگ داخلی را طرح نخواهیم کرد، بلکه تا حــــــد توان از طریق صلح داخلی از جنگ داخلی جلوگیری خواهیم نمود؛ زیرا از جنگ داخلی فقط اشغال‌گران بهره خواهند گرفت.**

**"سازمان رهایی افغانستان" می‌گوید که چیانکایشک را نمی‌توان در ردیف ملا عمر قرار داد.**

**دقیقاً همین‌طور است.** **ما نه تنها چیانکایشیک را با ملاعمر مقایسه نخواهیم کرد، بلکه ملا عمر را با تسـلـیـم‌طلـبـان شـعـلـه‌یـی هـم مقایسه نخواهیم نمود. هرگاه کسی بخواهد که ملاعمر را با تسلیمی‌ها مقایسه نماید بزرگ‌ترین ستم بر ملاعمر نموده است. زیرا ملاعمر روحیۀ ضد اشغال داشت و تن به تسلیمی و انقیادطلبی در قبال اشغال‌گران امریکایی و متحدینش نداد و در صف خاینین‌ملی تسلیم‌شده به اشغال‌گران امپریالیست و رژیم دست نشاندۀ شان نایستاد. حزب ما به خوبی این تفاوت‌ها را درک می‌کند.**



**بقیه از شمارۀ بیست‌ویکم:**

**نیاز اساسی "سازمان رهایی افغانستان"**  
**گسست از اکونومیزم، رویزیونیزم، تسلیم‌طلبی و خیانت ملی**  
**است نه صرفاً «درس‌گیری از اشتباهات» گذشته؟**

**قسمت سوم**

**نـقـدی بـر سـنـد "مـارکـس تـا مـائـو و جـنـبـش‌هـای مـلـی"**

**قسمت دوم**

**در شرایط اشغال کشور مبارزه با قرون وسطایی‌ها عمده است یا فرعی؟**

\*



**صفحه ۴۰**

